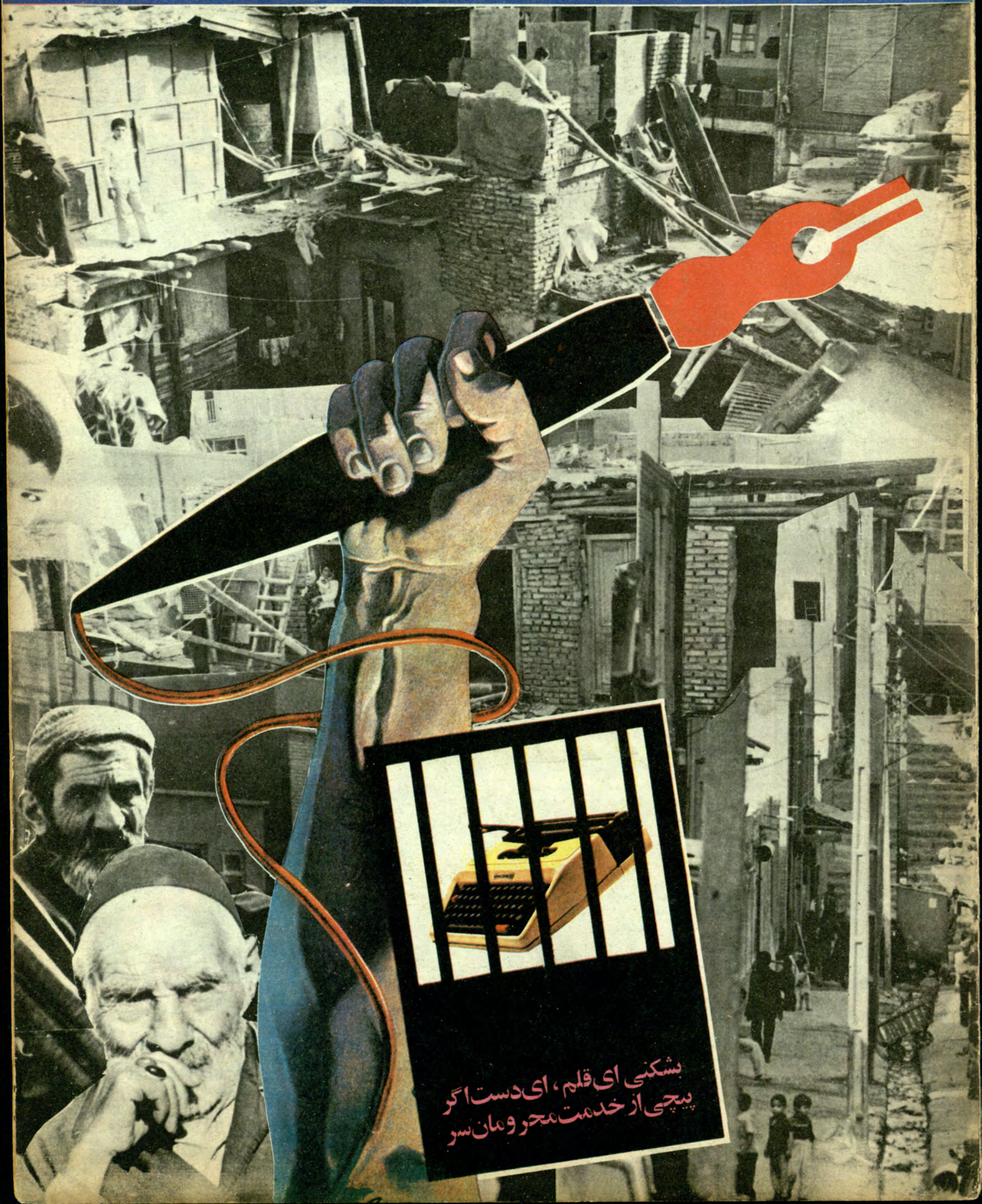


# فردوسی

دوشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۷

تک شماره ۴۰ ریال

شماره ۳  
دوره جدید



بشکنی ای قلم، ای دست اگر  
پیچی از خدمت مجروحان سر

آیا شما هم

# تلویزیون رنگی

پارس دارید؟



ساخت کارخانجات پارس الکترونیک با کمک فنی گروندیک GRUNDIG آلمان

1151 آوانگارد

کارمندان دولت سالهاست که با گوشت و استخوان خود کوهی از مشکلات زندگی و فشار گرانی و تورم را در قبال حقوقی ناچیز، تحمل می کنند و زجر می کشند

# ما از حقوق انسانی زحمتکشان اداری ایران حمایت می کنیم

خواسته های آنان در کنار تمام خواسته های مردمی هموطنانمان مورد تأیید ماست

در کل به همه مردم فکر می کنیم لامحاله نمی توانیم، کارمندان ستمدیده دولت را از سایر صفوف زحمتکشان ملت ایران: کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشهوران، فرهنگیان، دانشجویان، جوانان جدا بدانیم و به خواسته های آنان در کنار تمام خواسته های مردمی هموطنانمان بی اعتنا باشیم و آنرا باستهزا بگیریم.

در هر حال آنچه در شماره دوم هر چند به اختصار و (اشاره و کنایه) در مورد کارمندان دولت آمد (حتی بعنوان يك نامه، این شخص نگارنده مسئول آنست نه مجله) موجب تأسف ماست و امیدواریم این اشتباه، با پوزش ما، فراموش شود با این تأکید که هیچگاه خواسته های کارمندان برای مجله فردوسی فراموش شدنی نیست و ما با تکیه به نیروی زحمتکشان اداری مملکت، همیشه از حقوق حقه آنان دفاع می کنیم، آن هم صاحب این قلم که همراه با دیگر برادران و خواهرانش - يك خانواده حسابی عیالوار - با حقوق ناچیز پدر بابت کارمندی دونه پاره دولت و در نهایت سختی و عسرت درس خواند و پدر با يك شغل ساده اداری تمام کوه مشکلات را تحمل کرد تا فرزندانش درس بخوانند و به عرصه زندگی برسند و چون او - يك کارمند ساده دولت - همیشه در پیش وجدان خود سرفراز باشد و چنین بود که وقتی عمرش را به پایان رساند، ما فرزندان کسالتها شاهد تلاش و فداکاری او بودیم و میدیدیم که چگونه و با چه مرارتی شکم ما را سیر می کند روی سنگ قبر او - در این بابوبیه دادیم تا فقط بنویسند: «صفر پهلوان. مردی که شرافتمندانه زندگی کرد» میدانیم چون او، چه بسیار در سازمانهای اداری ما شرافتمندانه زندگی می کنند ولی دیگر حاضر نیستند که «ظلم» را تحمل نمایند.

هفته گذشته با درج نامه کوتاهی از همکار مطبوعاتی ما حسن فرامرزی در مجله فردوسی سوء تفاهمی برای عده زیادی از خوانندگان ما که کارمند ادارات و سازمانهای دولتی هستند پیش آمده است که چه بحق و سخت از ما گله و بازخواست کرده اند که حقوق قانونی آنها طی چند سطر با بی انصافی مورد تمسخر و استهزا قرار گرفته است.

من بشخصه بعنوان سردبیر مجله این اشتباه را می پذیرم و از تمام کارمندان عزیز معذرت میخواهم و حتی عذر دستپاچگی در تهیه مطالب، تهیه عکس و کارهای چاپخانه - که تقریباً یک نفره انجام می گیرد - نمی تواند دلیل موجهی برای توجیه این اشتباه باشد.

ما نیک میدانیم طی سال های چپاول (که در صدر هیئت حاکمه همگی بیت المال را به بیغما می بردند و هر که هم کار و باری داشت سعی می کرد از این مسابقه سرقت عقب نماند و همانها گرانی و تورم را بجایم تحمیل کردند) این کارمندان دولت بودند که با گوشت و استخوان خود اینهمه فشار را متحمل میشدند و زجر می کشیدند و در سکوت خون می خوردند و این درد کم نبود که می بایستی بعنوان توهین آمیز «نوکردولت» سپر بالای حکومت فساد و دستگاه اداری پوسیده اش قرار گرفته و رنج هم ببرند و هیچ راه گریزی نداشته باشند و محکوم به پذیرفتن سیستم «بوروکراسی» و قوانین و مقررات ظالمانه «دولت» باشند که بای خیالی و بی حرمتی از حال و روز میلیون ها نفر از باصلاح «کارمندان» خود و خانواده آنها غافل بود و سعی می کرد نارضایتی بزرگ و تمام عیوب هیئت حاکمه را مودبانه به «دستگاه اداری» منتقل کند و آنان را گناهکار بداند.

بدیهی است ما که خود را متکی به نیروی لایزال ملت ایران میدانیم و

ع - پهلوان

برخوردار بوده و در مجموع گام بزرگی در راه استقرار دموکراسی در ایران است.

گفتنی است که با این حرکت جامعه مطبوعات، وظایف صاحبان قلم و نویسندگان چراید - در پاسداری از آزادی، حیثیت و شرف انسان ایرانی و حراست از ثروت و منابع ملی و بالاخره حمایت از مردمی که در مسیر ورزش بادسیاه و مسموم کننده ظلم و تجاوز قرار گرفته اند - بسی مشکل، خطیر و سرنوشت ساز است و لزوماً مسوولیت هائی را متوجه آنان می کند که باید بدقت از آن مراقبت و مواظبت نمایند و در این رهگذر از هرگونه احساساتی که آنان را از حق و حقیقت منحرف می کند و خشمی که واقعیات را می پوشاند، پرهیزند و چنان باشند که در خور رسالت آنان و توفیق است که ملت ایران از جامعه مطبوعات دارد. (سردبیر)

جامعه مطبوعات ما بایک ضربت در متن دموکراسی نیمه دوم قرن

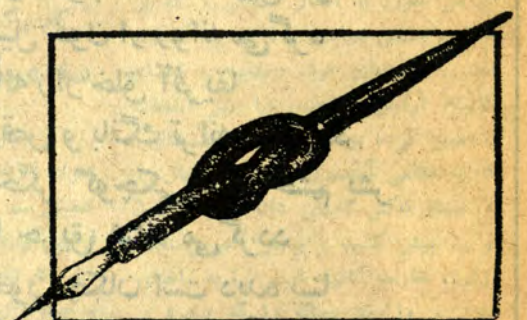
بیستم قرار گرفت

## قلم در راه انسان، در راه آزادی و حیثیت و شرف ملت ایران

«حرمت و حیثیت» که در دولتهای گذشته و بخصوص در دولت هویدا ظالمانه و بنحو تحقیر آمیزی زیر پا گذاشته شده بود و کار مطبوعاتی نمایش مسخره ای بود از خیمه شب بازی مفتضح «هویدا و دار دسته» و حامیان زورمند داخلی و خارجی آنها.

نمایشی که با سانسور و بازبینی و فرامین غلاظ و شداد آغاز شد و سپس با ممنوع القلم کردن عده ای از نویسندگان و بالاخره تعطیل نشریات و جلوگیری از هرگونه رساله و کتاب و کار مطبوعاتی، به اوج خود رسید.

شاید برای عده ای علاقمندان به دموکراسی و آزادی این توقع بجا باشد که مطبوعات ایران خیلی زودتر - و در مراحل مختلفی از اوج گرفتن اختناق - می بایست چنین حرکتی را از خود بروز دهد و صبری چنین طولانی توأم با هراس و تردید در این زمینه از خود نشان نیندازد ولی در هر حال و با هرگونه نتیجه گیری، مبارزه اخیر نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در مقابل اختناق از ویژه می و تلاو و درخشش خاصی



هفته گذشته جامعه مطبوعات ایران يك تجربه گرانقدر و بزرگ را پشت سر گذاشت و با اعتصاب، مقاومت و پیروزی در مقابل هجوم سانسور نقطه عطفی در تاریخ ایران و دموکراسی ایران بوجود آورد، اعتصاب نویسندگان و خبرنگاران نشریات اطلاعات، گیهان و آیندگان در مقابل سانسور و بدنبال آن حمایت بیدریغ کارکنان فنی و کارگران این نشریات از اعتصاب آنها در واقع حرمت بر باد رفته قلم و حیثیت خدشه دار شده جامعه مطبوعات را بازگرداند.

### مجله فردوسی

روز انتشار، دوشنبه هر هفته

صاحب امتیاز و مدیر مسوول

نعمت الله جهانبانوئی

محل اداره موقت: سازمان چاپ مازگرافیک

دروازه دولت: خیابان خاقانی

تلفن های چاپخانه ۸۲۶۴۶۰ - ۸۲۶۴۵۰ - ۸۳۱۹۱۹

صفحه ۱ - شماره ۱۰

# این دوره از مجلس وظایف دشوار و فوق العاده حساسی بعهده دارد

باید اصول و تمام مواد قانون اساسی کاملاً رعایت شود

هفته گذشته پارلمان ایران با عرض جوابیه هیئت رئیسه مجلسین به پیشگاه شاهنشاه آریامهر دوره جدیدی از فعالیت خود را آغاز می کند که از اهمیت خاصی برخوردار است خاصه این که در مسیر توقعات زیادی هستند که مردم از مجلسین انتظار دارند و در خود مجلسین نیز مسائل عمده ای پیش روی آنان قرار دارد و از طرفی در این شرفیابی شاهنشاه در زمینه مسائل مختلف سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی بنکاتی اشاره کردند که فضای تازه ای برای فعال کردن هر چه بیشتر پارلمان ایران است.

■ تشکیل لازم است . احزاب لازم است . برای روشن کردن مردم و راهنمایی مردم مملکت روزنامه می خواهد روزنامه بی طرف می خواهد . مناظره تلویزیونی می خواهد . یکی از این طرف بگوید یکی از آن طرف . عقاید متفاوت با هم برخورد نکنند . مردم آنرا بشنوند و بسلیقه خودشان تشخیص بدهند.



■ این دوره تقنینیه از این جهت فوق العاده حساس و مهم است که ما با کمال عقیده و خلوص نیت و اذعان به احتیاج به اینکار باید محیطی را فراهم کنیم که در انتخابات آینده ایران مردم با آزادی رای خودشان را

شاهنشاه آریامهر، خطاب به هیئت رئیسه دو مجلس بیاناتی ایراد فرمودند که این نکات را دربر میگرفت:

■ ملت باید حقوق خود را صاحب رای خودش باشد.

■ کاملاً به اجرا درآورد و اولین حق او انتخابات است.

■ نظم دموکراتیک یعنی هر کسی

به کاندیدای خودشان بدهند و از هیچ طرفی مورد ارباب و تهدید قرار نگیرند.

■ باید انتقال قدرت بطور طبیعی انجام گیرد . برای آن که بطور طبیعی باشد باید اصول و تمام مواد قانون اساسی کاملاً رعایت شود . از هر طرفی که هست حقوق و اختیارات رئیس مملکت در قانون اساسی و متمم آن کاملاً روشن است و حقوق مقننه و قضائیه نیز روشن است.

■ من در قانون اساسی سوگند یاد کردم و شما آقایان سوگند یاد کردید و سایرین ، وظیفه ملی هم سر جای خودش هست . تمام اینها موقعی ممکن است که این راههای حکومت مردم بر مردم باقی باشد.

■ امیدوار هستم که قلبها بهم نزدیک شوند و چیزی که اول به نظر ما برسد اینکه يك مملکتی باشد، بعد در آن کارهایی انجام داد. در این مملکت آنقدر فرصت برای همه خواهد بود که هر کس در هر رشته ای بتواند خود را نشان دهد.

امکان این داده خواهد شد که از خدمات من جمله همین برق سراسری دفاع کنم و امیدوارم جنابعالی در آن موقع از این داوری ملی روسفید بیرون خواهید شد که منصور روحانی فاسد نبوده است و بوطش خدمت کرده است و اگر امثال جنابعالی عقیده داشته اید که با بقیه در صفحه ۴۲

در مجله بر ایمان مقدور نیست با این فرصت کمی که داریم بخصوص که موارد زیادی اشارات و شکایات به اهوری پیدا می کند که در مقابل خیانت های آشکار و سوءاستفاده های هنگفت و تخلف ها ایران بر باده بمشابه «هیج» است ولی در هر حال مابدان توجه داریم و بوسیله نویسندگانمان در مجله منعکس میشود .

# نگاهی دیگر

## رابطه مکتوب ممنوع

چندی است که «پست» - رابطه مکتوب مردم با یکدیگر - بر اثر اعتصاب کارکنان و کارمندان تعطیل است و انبوهی از نامه های مردم با بی توجهی مسئولان امر در قبال چنین مسأله مهمی - در انبارهای پستخانه ها خاک میخورد و معلوم هم نیست در مقابل چنین حجم عظیمی این نامه ها روزی بالاخره بدست گیرندگان برسد و طبعا مجله فردوسی نیز در این شمار قرار دارد ولی با این حال دوستان و خوانندگان عزیز با مراجعه بدفتر موقت مجله ما را در میان انبوهی نامه تبریک و تمهیت ، مطالب و اشعار گذاشته اند که طعا در این موقعیت خاص مجله امکانی برای تنظیم آنها و یا جوابگویی و نشر این مطالب نیست . امیدواریم عنذر ما را فضلا بپذیرند .

اما باوجود این عنذر ما ، طی این مدت کوتاه مانعی نبوده است تا بسیاری از این نامه ها را بخوانیم که چند توضیح را در مورد آن ضروری میدانیم . بسیاری شکایات در مورد تخلف هایی است که طی سالها بوسیله مسئولان امر - در حکومت هویدا انجام گرفته - و از جمله موارد زیادی بوسیله وجود خود نامبارکش و اعوان و انصار او ولی طرح اینهمه

## از محمد مهدی فولادوند آسیای آدم سا

غرب گردبانه می گردد  
در پی آب و دانه می گردد  
اندرین «آسیای آدم سا»  
آرد پودر زنانه می گردد  
سود غرب است اندرین سودا  
سیل خون ار روانه می گردد  
ناله زار خلق آفریقا  
رقص و بانگ ترانه می گردد  
اخگر کوچکی است خشم بشر  
تا حریق شبانه می گردد  
خون چکان است دیده بینا  
گر بدینسان زمانه می گردد  
از پی ضربتی زدست خدا  
دیر و زود آنچنانه می گردد  
شعرم افسون نمایدت اما  
در دهان ها فسانه می گردد

## بحث آماری و دیالکتیک!

از جمله موردی بود در مقابل سیاست کشاورزی دولت هویدا در مقوله کوتاهی با عنوان «حیف از روستا» که صد البته جادارد در این مورد خاص بحث و تفسیر بیشتری داشته باشیم و اینکه چگونه کشاورزی بومی ایران را طی سالها منهدم کردند و تمام مردم را - دهانهای باز را (از پیاز و سیب زمینی گرفته تا برنج و گندم و سایر ارزاق) محتاج خارجیان کردند و دلارهای نفتی بکیسه اربابان خود ریختند و چنان است مسأله برق سراسری و چه بسیار حرفهائی که میتوان با دلیل و مدرک ارائه داد و ما فضلا از آن بطور گذرا - در شماره اول - گذشتیم.

با این حال نامه ای داشتیم از «مهندس منصور روحانی» وزیر کابینه هویدا که در زندان بسر می برد که در این مورد تذکراتی داده است .

وی طی نامه ای خطاب به مدیر مجله فردوسی چنین می نویسد

- بتاريخ ۱۸ مهر ماه ۱۳۵۷ خورشیدی دوست گرامی جناب آقای نعمت الله جهانانویی با عرض سلام و آرزوی سلامتی و شادکامی آن عزیز از اینکه با انتشار شماره اول دوره جدید فردوسی سرمت نشسته و لذت پیروزی شده ای ، خوشحالم . تقدیر چنین است که از پشت این حصار سنگی و پولادی توپایکوبی غرق در شغف و شادی داری که فساد ریشه کن شد و من دست بقلم دارم که بتوتبریک بگویم انشاءالله همانطور که آرزو کرده ای «نوبت پرونده ماجرای دوازده ساله برق سراسری از مرحله انتخاب مشاوران تا قطع برق سراسری کشور میرسد» و بمن هم

# روزهای سخت و دشوار با جنب و جوش ، صف آرائی گروه‌های سیاسی و قدرت‌های متقابل

## مسائلی تازه‌ای که با عزیمت حضرت آیت‌العظمی خمینی به پاریس مطرح شده است

ایشان همچنان سخنگوی اصلی حرکت سیاسی روحانیان بشمار می‌آیند

تشکیل احزاب تازه سیاسی و نقش تعدیل‌کننده و افشاگرانه آنها

### تفسیر سیاسی هفته

اردشیر زاهدی ، به دنبال هفته‌ی پرتکاپو ، در تهران به پاریس رفت. دکتر علی امینی چند مصاحبه داشت، و همراه مصاحبه هایش ناگزیر شد چند بار، توضیح بدهد. حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی ، رشته های گروهی از سیاستمداران «اوپوزسیون» را پنبه کرد. دکتر سنجابی ، از متعصب نبودن جبهه ملی سخن گفت و شاپور بختیار، آمادگی جبهه را به مشارکت در تشکیل دولت ائتلاف ملی اعلام کرد، مشروط بر آنکه درین ائتلاف «دشمنان ایران» جایی نداشته باشند و تمام کسانی هم که طی بیست و پنج سال گذشته مصدر مقام و کاری بوده‌اند برکنار بمانند و به روحانیان، جای اصلی آنها در ائتلاف داده شود. مهندس بازرگان نیز ضرورت تشکیل دولت ائتلاف ملی را تاکید کرد، و با سنجابی هم صدا شد که راه حل مشکل ایران توسل به حکومت نظامی نیست.

اینهمه ، روی یک خط ، مسیر و وقایع آینده را ترسیم می‌کند. و اگر از آنچه پشت پرده می‌گذرد آگاهی دقیق در دست نیست ولی اشاره های شایعه مانند ، و شایعه های بسیار، می‌تواند، تصورات جانشین وقایع را ، از تاریکی بیرون آورد.

### شایعات و تصورات

نخستین و داغترین شایعه در طول هفته‌های اخیر دوراشریزاهدی می‌گردد: از نقش وساطت برای ترمیم وضع دکتر امینی، ناتدارک امکاناتی برای روی کار آمدن یک نخست وزیر نظامی ، با قدرت بسیار. حتی نخست وزیر خود زاهدی . این شایعه پیداست که مولود ذهن مخالفان اقدامات شریف‌امامی است ، اقداماتی که از دو جهت تهدید آمیز است : جهت اول جدی شدن مبارزه با فساد ، و به حرکت در آمدن پرونده‌ها . و جهت دوم ، طبع ملامت نخست وزیر در بر خورد با افکار عمومی ، که از صلابت دشمنی سیاستهای سابق بر آشفته است . هفته‌های اول ، شایعه ، اعضای کابینه اردشیر زاهدی را نیز انتخاب و معین کرده بود . همچنین اعضای کابینه نظامی آینده را . و بعد مهار را به دست دکتر امینی داد ، و شرایط او را پیش کشید . و در آخرین نقطه، وزارت خارجه کابینه امینی را به زاهدی سپرد و وزارت جنگ را به «جم» و کابینه‌ی مقتدر روی کار آورد ، که قادر به انتقال قسمت قابل توجهی از ثروت تبدیل شده و به خارج انتقال یافته تا سطح بالای مملکت باشد .

درین مرحله ، دیگر ، ستاد ارتش و وزارت جنگ ، حسابشان ، با نخست وزیر آمیخته نیست و شایعه‌جای

اختیاراتی ازین قبیل ، برای نخست‌وزیر، فقط شرط انتقال ثروت خارج شده را ، طرح می‌کند و توانایی نامزد خیالی نخست وزیری را برای حل مشکلات جاری به صورت داوطلب شدن وی به سفر پاریس و مذاکره‌ی واسطه‌با آیت‌الله خمینی پیش می‌کشد ، و بعد ، در مقام چنین توانایی - که از پیش رد شده است - و برای نشان دادن تحرك بیشتر قهرمان خود ، شایعه نتیجه می‌گیرد که : ۲۴ ساعت پس از توافق با امینی برای سفروی به پاریس ، بدا حاصل می‌شود ، و جای امینی که عازم سفر بود ، اردشیر زاهدی، خود ماموریت پیدا می‌کند که در پاریس، با مهمان جدید آن شهر ملاقات و گفت‌وگو کند ، و راه آشتی را بگشاید.

### سه مساله مهم

سفر پاریس ، مجال بیشتری برای عنوان کردن نقش سیاسی حضرت آیت‌الله خمینی - این روحانی سخت گوش - فراهم آورده است . و حالا آسانتر می‌توان دید که شایعه ، تاکجا جلو می‌راند ، و چگونه زود عقب می‌نشیند . مهمان تازه وارد پاریس ، محور چندین مساله است : اول : اقامت - دولت عراق عاقبت آشکارا گفت که از حضرت آیت‌الله‌خواسته است ، دست به فعالیت سیاسی ، نزند ، و در عراق راه مذهب از سیاست جداست . «صدام‌حسینی» صریحا گفت که «ایران یک خمینی به عراق فرستاد ، و عراق می‌تواند صد تا خمینی به ایران بفرستد». و تمام این گفته‌ها ، پوششی از حرمت داشت.

دولت فرانسه نیز ، از حضرت آیت‌الله خواست ، پاریس را به کانون فعالیتهای سیاسی خود تبدیل نکنند و از تبلیغ سیاسی دور بمانند . و زمره سفر به سرزمینی دیگر ، در کشورهای اسلامی آغاز گردید، که اکنون در باره احتمال عزیمت

حضرت آیت‌الله به دمشق سخن می‌رود ، و آخرین خبرها ، از تماس و گفت و شنودی درین زمینه نشان دارد .

مساله اقامت ، هنوز دشوارترین مشکل زندگی حضرت آیت‌الله‌العظمی - خمینی است . و این نکته‌ی است که حضرت آیت‌الله شیرازی ، یکی از روحانیان عالیمقام مشهد که هفته پیش جزو دعوت حضرت آیت‌الله خمینی برای بازگشت به ایران بود - خود در صد عزیمت از ایران است ، و زمره سفر حضرت آیت‌الله به مطبوعات هم رسیده است .

دوم - سیاست : برای حضرت بقیه در صفحه ۳۹

آنچه می‌خوانید بر گزیده‌ای از مصاحبه طولانی خبرنگار رستاخیز نشریه روزانه تهران بانعمت‌الله جهان‌بانوئی مدیرمجله فردوسی وقتی مطبوعات زیر شلاق بیجان شده بودند عده‌ای سرمایه مملکت را بین خود تقسیم کردند  
**اگر دموکراسی بمعنی واقعی باشد**

دولت هم تحمیلی بود، بیت‌المال ملت بدون حساب و کتاب و بدون حسابرسی از طرف گروهی به یغما می‌رود. کتر حالی که اگر نمایندگان منتخب مردم باشند، فردی را بعنوان ناظرورد دستگاه های حسابرسی خواهند داشت و وقتی نمایندگان منتخب مردم نبودند و کار بدست دولتها بود، مردم دلزده و بی‌تفاوت می‌شوند... وطبعا مطبوعات هم نمی‌توانند نقش ملی خود را ایفا کنند... چنانکه دیدیم موفقی که مطبوعات زیر شلاق سانسور له و لورده و بیجان شده بودند عده‌ای سرمایه مملکت را بین خود قسمت کردند و پریاد دادند.

حکومت‌ها تا وقتی که متکی بر مردم نباشند ، این نابسامانی‌ها در مطبوعات بلکه در تمام زمینه‌ها و سطوح هست ، مگر اینکه انتخابات آزاد باشد ، مردم نمایندگان خود را آزادانه انتخاب کنند و حافظ قانون باشد - نه اینکه هرکس صبح زود تر برخاست برحق مردم تاخت و تاز کند و حق مردم را پایمال خود کند پهر حال یا تردید و ناباوری فردوسی را شروع کرد و نیتیم اینست که فردوسی بماند و سعی دارم آن را بصورت يك شرکت سهامی درآورم که بتواند آسانتر روی پا بماند تا اگر مهم نبودم فردوسی باشد.

حالا اگر فردا شخص دیگری آمد و گفت که منتشر نشود ، منتشر نمی‌شود که البته پاسخش با مردم است مردم نباید بگذارند اگر دموکراسی بمعنی واقعی باشد و اگر مردم بخوبی ارشاد شوند هیچکس نمی‌تواند به آزادی به دموکراسی شبیخون زند...

پایه برداشت‌ها مردمی باشد. دیگر هیچ چیز تحمیلی و ماندگاری ندارد . چنانچه عملا دیده‌ایم آنهایی هم که با قدرت آمدند و بودجه های عظیم و سرشار پشتیبانشان بود، چون کارشان مردمی نبود ، نمانند و رفتند. از این رو عقیده دارم باید با مردم بود و با مردم زندگی کرد. و خواست آنها را خواست...

يك روزنامه نویس ، حتی مافوق يك وزیر ، یا نخست وزیر است، همانطور که نخست وزیر بخود حق میدهد، نظریات و اندیشه‌هایش و برنامه هایش را بنام قانون به مجلس ببرد. يك روزنامه نویس هم میتواند ، فکرش را و عقیده و نظرش را به مردم عرضه کند. مثنوی بدون فرض و با بی‌طرفی خاص... و باز.

بنظر من ، روزنامه باید بی‌نیاز از تماس با دستگاه های مملکتی باشد دستگاه های مملکتی باید کار درست انجام بدهند و کارشان مردمی باشد، آنطور که نشریه‌ها نتوانند از آنها ایراد بگیرند.

متاسفانه دولت‌های گذشته که میخواستند جزیره ثابت برای خود درست کنند تا مثلا کار های عمرانی‌شان را پیش ببرند توان و جان مطبوعات را گرفتند و همینطور توان و جان مردم را ... درحالی که آزادی مردم کاری به طرح‌های عمرانی ندارد. مگر در آمریکا ، در فرانسه در انگلستان که مهد آزادی است، پیشرفت نیست. چطور است که آنجا مردم خود را در کار هیات حاکمه سهیم میدانند ، علت اینست که مردم هیات حاکمه را قبول دارند و قوانینش هم مورد قبول مردم است. اما وقتی نمایندگان مجلس تحمیلی بودند،

اظهارات آقای دکتر سنجابی در هفته گذشته نه فقط راه و روش جبهه ملی را روشن کرد بلکه یکی از مهمترین واقعیت های اوضاع کنونی را در برداشت. در قسمتی از اظهارات خود آقای دکتر سنجابی گفتند: «سرنوشت ایران باید به وسیله مردم ایران از طریق انتخابات آزاد تعیین شود.» چه کسی میتواند برنامه بهتری پیشنهاد کند و کجا تعریفی روشن تر و دقیق تر از این برای دموکراسی وجود دارد؟

متأسفانه تجربه مجلسهای مادر گذشته طوری بوده است که تصور صحیح و دقیقی از يك مجلس واقعی در اذهان وجود ندارد.

مجلسهای مادر گذشته، صرف نظر از استثنائات نادر و انفرادی، بردو گونه بوده اند: یکی اینکه دولتهای زورگو و جابر انتخابات را مثل «انتصابات» انجام داده و منتخبین خود، نه منتخبین مردم را به مجلس فرستاده اند. دیگر اینکه زور دولتها کمتر بوده است و در چنین وضعی ساختمان جامعه و نفوذ ملاکین در روستاها و صاحبان زور وزر در شهرها به متغذین اجازه داده است که پا خود انتخاب شوند و با چاکران و خدمتگذاران خود را به مجلس بفرستند. منظره کامیونهای «رای دهندگان» که پای صندوقهای رای خالی میشوند، و باقیمت رای که نقداً و حیثیاً علناً پرداخت میشود، هنوز از اذهان زنده است. این هر دو، کاریکاتور مجلس است، نه مجلس.

مجلسهای ایران غالباً آئینه ملت ایران بوده اند، و نه بلندگوی آراء و عقاید و تمایلات مردم ایران. حتی میتوان گفت مجلسهای ایران، واکنشهای آن واکنشهای آن، هیچگاه آنچنان که همه جای دنیا هست، مظهر فکر و عقیده مشخص و متشکلی نبوده اند.

برای اینکه نمونه ای از يك مجلس واقعی، مجلسی که نماینده مردم است و مجردی آمال و نیات مردم، به دست آوریم کافی است که امکانات گوناگون مجلس آینده را، به شرطی که صحیح و درست انجام گیرد و نمایندگان واقعی مردم به مجلس بروند، در نظر آوریم.

در مجلس آینده، طبق اینکه مردم چه اکثریتی به مجلس بفرستند یکی از این اوضاع گوناگون و گاهی متضاد در کشور مستقر خواهد شد:

الف - اگر مردم يك اکثریت چه گرابه مجلس بفرستند این اکثریت احتمالاً اقدامات زیر را انجام خواهد داد:

۱ - بسیاری از صنایع بزرگ را ملی خواهد کرد.

۲ - چه در صنایع ملی شده چه در صنایع بخش خصوصی، سهم کارگران را در اداره صنایع خیلی افزایش خواهد داد.

۳ - در تشیید سندیکاها خواهد کوشید و قدرت اجتماعی زیادی به آنها خواهد داد.

۴ - مالیاتهای مستقیم را که بارشان به طوری مساوی بردوش غنی و فقیر است (از کارگر ساده تا میلیونر، همه کبریت و سیگاری و نفت و بنزین و غیره را به يك قیمت میخرند) به حداقل تنزل خواهد داد.

۵ - بار مالیاتهای مستقیم را بردوش طبقات کم درآمد به حداقل ممکن تقلیل خواهد داد.

۶ - مالیاتهای مستقیم صاحبان درآمدهای بزرگ را به حداقل، تا صدی نود و پنج و بلکه بیشتر، بالا خواهد برد.

و مقررات دیگری از این قبیل بر کشور حکمفرما خواهد کرد.

ب - اگر مردم يك اکثریت دست راستی

به مجلس بفرستند این اکثریت احتمالاً اقدامات زیر را انجام خواهد داد.

۱ - در تشیید سرمایه داری خواهد کوشید و احیاناً مقداری از صنایع ورشته هائی را که اکنون ملی است به بخش خصوصی خواهد سپرد.

۲ - چه در صنایع ملی و چه در بخش خصوصی از کارفرما حمایت خواهد کرد تا از جهات مختلف، از مدیریت تا بهره برداری، تسلط بیشتری بر کارها داشته باشد.

۳ - چه باوضع قوانین مقررات و چه با رویه هائی که معمول خواهد داشت از رشد قدرت سندیکاها جلوگیری خواهد کرد.

۴ - مالیاتهای غیر مستقیم را یکی از منابع اصلی درآمد دولت قرار خواهد داد.

۵ - در مالیاتهای مستقیم میزانهای کم و بیش واحدی برای همه معین خواهد کرد و حتی الامکان از مالیات تصاعدی طبق میزان درآمد خودداری خواهد کرد.

۶ - حداکثر مالیات مستقیم را از میزان معینی بالاتر نخواهد برد.

و مقررات دیگری از این قبیل.

### دکتر رحمت مصطفوی

# فکرها و شکلها

بین این دو قطب متضاد، خودتان تصور کنید چند نوع اکثریت مختلف ممکن است به مجلس فرستاد. و عقیده سیاسی و تمایلات اجتماعی کدام ایرانی ممکن است در خارج این رنگین کمان باشد؟ و اسلامگر در دنیا عقیده دیگری هم هست و میتواند باشد، جز دست چه افراطی و دست راست افراطی که مسئله دیگری است و ربطی به دموکراسی ندارد.

و البته در کنار اینها مسایل دیگری نیز هست از قبیل سیاست خارجی ایران، سیاست و روشهای فرهنگی، جهت یابیهای اقتصادی و صنعتی و کشاورزی، و نظایر آن، که در مورد همه اینها مثل موارد شش گانه ای که ذکر شد، باید تکلیف هر نماینده ای روشن باشد، برنامه اش مشخص و معلوم و قبلاً اعلام شده، به طوری که هر رای دهنده ای که پای صندوق رای می رود و رای خود را میاندازد، به دقت بداند به چه و به که، و مخصوصاً به چه، رای میدهد. علاوه بر مراتب پاکدامنی و صداقت و وطن پرستی که شرط نمایندگی است، هر نماینده مجلسی در حقیقت «فکری» است که به مجلس می رود، نه «شخص». اینست مجلس واقعی، اینست نوع مجلسی که يك ملت بیدار و آگاه و مسلط بر سرنوشت خود ایجاد میکند و کارهای مملکتی را به او میسپارد. اینست مجلسی که شکل میگیرد، و شمایی پیدا میکند، که شمایل ملت ایران است.

از همین تعریف مجلس واقعی، نکته دیگری نیز به خودی خود روشن میشود، و آن اینست که حکومت دموکراسی و پارلمانی «شکل» کارها را معین میکند نه خود «کارها» را. حکومت دموکراسی، «ظرف» است نه «مظروف». حکومت پارلمانی چارچوبی است که به وسیله آن و در داخل آن، اراده ملت ظاهر میشود و به موقع اجرا درمیآید. درحقیقت،

نمایندگان مردم نه فقط کارهای جاری و روزمره را طبق اراده مردم انجام میدهند، بلکه طبق این اراده، به جامعه سازمان میدهند و شکل میدهند.

هیچ راه دیگری هم برای ظاهر شدن و اجرای اراده ملت وجود ندارد. تا مردم آزادانه، بدون دخالت زورور، بدون تقلب انتخاباتی و صندوق سازی، نمایندگان خود را انتخاب نکنند و به مجلس نفرستند نه فقط اراده ملت باروشنی و قاطعیت نیست بلکه امکان همه گونه غرض ورزی، همه گونه سوجدوئی و هر گونه رباکاری باقی میماند. تاریخ این هفتاد و چند سال مشروطیت ما پر است از موازینی که افرادی از تریبون مجلس یا از پست وزارت و یا در هر موضع دیگری، فریاد زده اند «ملت ایران این را میخواهد» و «ملت ایران آن را نميخواهد»، و ملت ایران هم آرزو داشته است سر به تن گوینده این کلمات نباشد.

\*\*\*

مقدس ترین و مهمترین وظیفه ای که اکنون در مقابل ایرانیان قرار دارد اینست که انتخابات آینده، صحیح و درست و صادقانه انجام گیرد و هر ایرانی عقیده خود را و حرف خود را، هر چه هست، با رای که به صندوق میاندازد ابراز دارد. انجام این وظیفه دو وسیله از دو نوع مختلف میخواهد:

اول و مهمتر، آمادگی مردم، آمادگی افراد، و این میسر نیست مگر اینکه همفکرها دور هم آیند، تشکل یابند، همکاری کنند و همچنان صفوف فشرده و آگاهی به وجود آورند که هیچ زورورزی نتواند صدای مردم را خفه کند.

دوم اینکه دولتی که در زمان انتخابات سرکار است، باید حتماً مورد اعتماد مردم باشد، البته قبول عامه چیزی نیست که با وسایل دقیقی بتوان اندازه گرفت، ولی شامه مردم معمولاً در این موارد زیاد اشتباه نمیکند، و به هر حال سوابق افراد و گذشته اجتماعی و سیاسی شان راهنماهای خوبی برای تشخیص است.

پس از هفتاد سال مشروطیت، بي شك ملت ایران در حال حاضر بیش از همیشه برای آزادی و حکومت دموکراسی آمادگی دارد. در هیچیک از دوره هائی که آزادی نسبی در کشور بوده، نه چنین همبستگی هائی دیده شده است، نه چنین تظاهرات پرشوری، نه چنین فداکاری. از طرف دیگر در هیچیک از دوره های سابق این تعداد افراد آگاه، این تعداد با سواد و این تعداد تحصیل کرده در کشور وجود نداشته است. این را هم شانس بزرگی تلقی کنیم که هیچوقت دنیا با این توجه و دقت و علاقه به وقایع ایران خیره نبوده است.

زود نخواهد بود که از همین امروز، از همین لحظه، با پشتکار و مشتاقانه در صدد تهیه زمینه ای بر آئیم که رای هر کدامان در سرنوشت کشورمان موثر باشد.



# تب اعتصاب، اوج بحران

تعهد های مالی اعتصاب را چگونه باید تامین کرد و اثر تورمی آن چگونه مهار می شود.

چرا اعتصاب کنندگان را مورد انتقاد قرار می دهند ولی عوامل پدید آورنده و مقاوم، عاملان اصلی ایجاد کنندگان اعتصایها و عوامل بروز تب در اعضای جامعه، فراموش می شوند

## از: رضا مرزبان

### اعتصاب: يك حق قانونی

اعتصاب، نمایش خشم و نارضایی، در فضای کار است. و به این اعتبار، از جانب جوامع مترقی و متمدن به صورت يك حق برای نیروی کار، شناخته شده است. اما، این شناسایی و قبول، چندین هم آسان بدست نیامده. تاریخ پیدایش ماشین و اقتصاد صنعتی، لبریز از فجایع و خشونتهای غیر انسانی است که در تصادم کارفرما و نیروی کار، وقوع یافته، تا سر انجام یکرورز وجدان بشری، در سطح جهانی آماده قبول اعتراض و اعتصاب برای نیروی کار شده است. به این ترتیب، اعتصاب یکی از وسیله های ابراز نارضایتی ها و بیان مطالبات نیروی کار است. هنگامی که طرح و مطالبه، از طریق عادی به نقطه تفاهم نمی رسد، حق اعتصاب برای نیروی کار - نظیر حق بیان عقیده و حق آزادی کار و آزادی سکنی و آزادی انتخاب شیوه زندگی و معیشت - از جانب سازمانهای بین المللی و میثاق های بین المللی مدافع حقوق انسانی، حمایت و پاسداری می شود. پس

تعبیر می کنند.

با این وصف، پاره ای اعتصایهاست که بی سابقه است، از جمله اعتصاب پزشکان و عوامل درمانی، که موضوع حرفه آنها جان آدمی است. و این اعتصاب را (اول بارو با شکل ناقص) یونانیها چند سال پیش به کاربردند.

در روزهای پایان حکومت سرهنگها بود که آنها اعلام اعتصاب کردند و برای آنکه نشان دهند در تصمیم خود پا برجا هستند و نیز آزمونی در کار برد اعتصاب پدید آورند، چهار ساعت دست از کار کشیدند و ضمن یادآوری ضرورت بر آوردن خواستهایشان، تاکید کردند که هفته بعد هم اعتصاب خود را تجدید خواهند کرد ولی هفته بعد آنها تجدید نکردند و مدت اعتصاب فقط يك نيمروز بود و به این ترتیب اعتصابی نو، متولد شد.

گاه اعتصایها، با هدفهای خالص اقتصادی - اجتماعی، همراه بود، ولی رهبری اعتصایها به دست احزاب چپ یا مخالف دولت می افتاد و به این ترتیب «انك» سیاسی به آن زده می شد و بطور کلی کارفرما، و در بیشتر موارد، وزارت کار در پی فرصتی بودند که اعتصاب را به سیاست آلوده کنند تا بتوان آنرا سرکوب کرد. این سرکوبی اعتصایها، برای دولتها و وزارت کار نیز به اندازه کارفرمایان یکنوع هدف اصلی بود و از یاد می بردند که این آزریر را باید نگاه داشت و باید از طریق آن، به ریشه نارسایی هم در سازمانها و بنیادهای اجتماعی یا اقتصادی پی برد. و هنگامی که سیاست اصلی، مهم ساختن اعتصاب بود، مخالفان نیز بهترین فرصت را در تصرف محیط اعتصاب بدست می آوردند.

حتی در سالهای محدودی که اعتصاب در ایران ممنوع بود و قانون کار آنرا نادیده گرفته بود، در صنایع بخش خصوصی و بخش دولتی، اعتصاب های کارگری، گاه و بی گاه روی می داد و پاره ایی از این اعتصایها، به خون کشیده می شد، از جمله اعتصابی که در کارخانه بافندگی جهان در کرج روی داد و بدنبال حوادث تلخ و سیاه آن اعتصاب بود که چند ماه بعد «فاتح» - سهامدار اصلی و عمده گروه تولیدی جهان - کشته شد.

### توفان چگونه آغاز شد؟

اما، موج اعتصابی که درین دو ماه برخاسته است، در مقوله دیگری است. نه اعتصابی است در قلمرو واحدهای صنعتی و با صفت و خصلت مطلق اعتصایهای کارگری و نه با معیارهای سابق قابل اندازه گیری است. این موج هنگامی آغاز گشت که کارکنان بانک مرکزی صدا برداشتند و از داخل ساختمان واتاقهای خود به فضای باز محوطه بانک رو آوردند و واسطه های رئیس کل را به باد ریشخند و تمسخر گرفتند. آنچه آنها کردند و خواستند، دوریسه داشت: یکی ریشه اقتصادی، و بی توجهی به شرایط زندگی آنان و دیگر، ریشه روابط اداری، و عصیان و اعتصابی علیه رعونت و تفرعن و نظام تعبد آمیز و خشک اداری، که طبیعی است، نمی تواند از تثبیت و تبعیض و انحراف از روح مدیریت سالم و صحیح خالی باشد.

کسانیکه هدف توهین قرار گرفتند همانها بودند که بر مدار نارسایی های مدیریت و استیلای دیکتاتوری اداری بر روابط موسسه، فرصت کسب مقام یافته بودند، و در واقع موسسه داشت انتقام تحقیرها و توهین های انباشته چندین ساله را از قالب و هیات رئیس خود می گرفت.

به دنبال این اعتصاب، یا همزمان با آن اعتصاب (بقیه در صفحه ۳۸)

## اعتصاب يك حقوق قانونی برای بیان مطالبات نیروی کار و نمایش از خشم و نارضایتی است

### بالا گرفتن موج اعتصایها

یکی از خصلت های «فضای باز» که چند ماهی است کشور از آن برخوردار است، بالا گرفتن موج اعتصایهاست. اعتصاب در ایران بی سابقه نیست. از فردای شهریور ۲۰ انواع اعتصایها در ایران تجربه شده است و زمانی دراز، اعتصاب، که تازه بود - با آنکه گاه گاه به خون کشیده می شد - حربه ی برنده یی در دست کارفرمایان بود و آنها از طریق تعلیق پرداخت دستمزد کارگران، آتش اعتصاب را روشن می کردند، و منتظر می ماندند تا دولت سرانجام به چاره جویی مشکل کارگران برخیزد، و «مشکل» صاحب کارخانه را بر آورده سازد!

درین دست اعتصایها کارگران، بره قربانی مطامع کارفرما بشمار می آمدند.

در جوار اعتصایهای دارای خواستهای محدود اقتصادی، دو نوع اعتصاب دیگر نیز رواج داشت یکی اعتصایهایی که مطالبات اجتماعی و انسانی، محیط کار را در بر می گرفت و خواست اقتصادی بهانه یی برای عنوان ساختن ریشه های نارضایی ناشی از شرایط کار بود، و دیگری اعتصایهایی که همراه با این مطالبات، جنبه سیاسی داشت و از پوشش خواستهای اقتصادی - اجتماعی، برای ارائه شعارهای سیاسی بهره می برد.

از جنك جهانی دوم نیز، دفتر بین المللی کار ژنو، کوشیده است این حق را در قوانین کار کشورهای عضو، و در مجموعه مدون حقوق کار بگنجاند.

### يك اعتصاب نو ظهور

لازم به گفتن نیست که تا پیش از جنك دوم جهانی، در کشورهای اروپایی گرفتار استیلای فاشیسم و نازیسم، اعتصاب از حقوق مردود اجتماع - بشمار می آمد، و نیروی کار، حق استفاده از حربه یا وسیله اعتصاب را برای بیان و نمایش نارضایی خود نداشت و طبیعی است که پس از جنك دوم نیز «حق اعتصاب» در مستعمرات و نیمه مستعمرات و کشورهای وابسته به نظام نواستعماری، مردود بود و اعتصایهای بومیان، در سرزمین های افریقایی، با خشونت به خون و آتش و شکست کشانده می شد - که گویی دارند در يك جامعه قرون وسطایی، شهر یا روستایی را از طاعون - با آتش پاک می کنند.

اما، جز در جوامع بسته، که در آنها استیلای حکومت های فاشیستی بر قرار است، تمام اعضای سازمان ملل، در زمان ما «حق اعتصاب» را، شناخته اند و همچنین از آن، به عنوان يك وسیله «آزریر» و اعلام نقطه ضعف نیز در زمینه های اقتصادی و اجتماعی



# اعلام جرم علیه مدیر عامل سازمان عمران کیش

عامل بر دفاتر و برد و باخت کازینو نداشته اند.

## بوتیکها

دکتر محمد قربانی در اعلام جرم خود نوشته است جهت دادر کردن بوتیک در

جزیره کیش دستورالعملی تدوین شده است ولی این دستورالعمل در مورد

کسانی اجرا میشود که با مدیر عامل رابطه ای نداشته باشند و گرنه در سایر

موارد اجرا نشده است. چرا که از ۱۲ بوتیک موجود در جزیره کیش پنج

نای آنها متعلق به برادر، پسر و دختران آقای منصف میباشد. علاوه بر این شرکت

مرکوری گرافیک که میلیونها تومان از سازمان عمران کیش بدون مجوز قانونی

دریافت کرده است متعلق به ورجینیا منصف هسمر مدیر عامل میباشد. شرکت

مهندسی مشاور مرکوری طراحی پروژههای جزیره کیش متعلق به محمود منصف مدیر

عامل سازمان کیش است. شرکت مرکوری که بیش از ۹۵ درصد طرحهای

اجرایی جزیره را انجام داده است متعلق به خانواده منصف است.

دکتر محمد قربانی اعلام جرم علیه محمود منصف و اعضای خانواده اش

تسلیم وزیر دادگستری کرد. در این اعلام جرم محمود منصف مدیر عامل

سازمان عمران کیش متهم به میلیونها تومان حیف و میل در سازمان عمران کیش شده است.

وی متهم شده است که بدون هیچگونه مجوزی سه فروند هواپیمای

جت متعلق به سازمان عمران کیش را در اروپا حراج کرده و فروخته است و

مبلغ فروش را در دفاتر سازمان ذکر نکرده است.

قربانی ضمن اعلام اینکه برادران منصف نمایندگیهای کیش را در پاریس، لندن،

سافرانسیسکو در اختیار خود قرار داده بودند در باره کازینوی جزیره کیش

نوشته است همه میدانند که این کازینو یکی از پر درآمدترین کازینوهای ایران

بود ولی مدیر عامل سازمان عمران کیش برای حیف و میل پولهای بادآور

هیچگونه قراردادی که حافظ حقوق سازمان باشد با اداره کنندگان کازینو

ن بسته است و هیچگونه کنترلی را عاملین سازمان عمران کیش به جز مدیر

# کارزار حق و باطل، دائمی است

از: شیخ مصطفی رهنما

«بیعدالتی، مرز نمی شناخت. هیچکس از زخم شمشیر تبعیض و اجحاف، در آمان نبود... ملت ایران در زیر یوغ ماموران دولت هویدا - که حاکم به مال و جان آنها بودند - در سکوت و خفقتان، خون میگریست... بالطبع، روزنامه نگاران و نویسندگان هم مانند تمامی ملت ایران، از زور و فشار و ظلم، در آمان نماندند، قلمها را شکستند و...»

مقاله حدیثی از «اشک و خون» در شماره اول دور جدید فردوسی با جملات بالا شروع شده، و چه درست نوشته شده. و نگارنده با خواندن آن، لازم دیدم یادی از قلم شکسته خود کرده و قسمتی از این قصه حرمان و درد را بنگارم:

در همان سال سیاه و ننگین ۱۳۵۳ که وقاحتها و تعدیات حکومت هویدا به اوج، رسیده بود و او بدون اینکه خم به ابرو بیاورد و بدون اینکه بخاطرش

خطور کند که مسئولیت مستقیم تمام چربانانی که در کشور هست بعهده وی میباشد. از چپ و راست، به قلع و قمع تمام مظاهر آزادی و شکفتگی و پیشرفت و برومندی

می پرداخت و انصاف و قانون و عدالت و آینده نگری را بدور افکنده بود، در همین سال بود، و در حالت چنین روحیه رذیله و خطرناکی بود که از طرفی، قلم بطلان

بر نهها مجله و روزنامه کشیده شد و از طرف دیگر چندین نفر از نویسندگان را ممنوع القلم کردند: رضا مرزبان، رحمان هاشمی، حامدالدین امامی، عباس بهلوان

و و و و بالاخره نگارنده این سطور را، و در همان اوقات، یک صورت ۳۶ نفری از جماعت نویسندگان کتب را برای ناشران تهران فرستاده بودند و اخطار نمودند

که مبادا آثار اینانرا، بچاپ برسانید، و این موضوع را یکی از ناشرین - باترس و تردید - برایم گفت و یاد آوری کرد که یکی از آنها، خودت هستی.

بهر حال در همان سال ۵۳ که دلخوشیم این شده بود که اگر مجله حیات مسلمان من (ارگان جمعیت مسلم آزاد)، خفقان گرفته و مجال انتشار ندارد

در مهر ایران و کیهان و ندای حق و تهران اکونومیست مقاله ای یا ترجمه ای مینویسم، صدای زنگ تلفن روی میز محسن موقر، زده شد و با همین سادگی و سرعت، به

مدیر مهر ایران گوشزد کردند که روزنامه شما چاپ نشود، و همین اخطار تلفنی را هم قبلا به پیر مرد هشتاد ساله ای که شصت سال بکارهای روزنامه چی گری مشغول

بود (مرحوم سید حسن عدنانی) و بالاخره مدیریت روزنامه ندای حق را بعهده گرفته بود کرده بودند. و همین آقایان خوش سلیقه! و با انصاف، به مدیران مجله

تهران اکونومیست و کیهان، حکم کردند بودند که «ش. م. م. رهنما ممنوع القلم است و مهدور الام!» و دکتر مصباح زاده آمد کنار میز من و مرا با خود بدفتر خویش

برد و نشانید بر روی صندلی و ایمن حکم قاطع را - البته با ذکر مقدمه ای تلطیف کننده - بنگارنده ابلاغ نمود و در پاسخ اعتراض من گفت «شما تنها نیستید!»

و پس از چند روز، فهمیدم که به ۱۳ نفر دیگر از نویسندگان نیز همین حکم ابلاغ شده و این را هم بنویسم نه وزارت اطلاعات حاضر شد خسارت مادی مرا از بابت تعطیل

شدن مهر ایران و ندای حق، بمن بدهد، و نه مدیر تهران اکونومیست قبول کرد که حتی «صنار» بابت سابقه ام در آن مجله بدهد همانطوریکه وزارت اطلاعات حاضر

نشده بود «یکشاهی» بابت جبران حق مسلم و خسارت مادی، بنگارنده پیردازد و مراجعه من به وزارت کار و سندیکای نویسندگان، هیچ نتیجه ای نداد که نداد.

راستش را بخواهید تعلق خاطر من به مهر ایران، زیادتر بود چون خاطره شیرینی از سال ۱۳۳۴ و ۳۵ آن داشتم، یعنی در آن سالها که اوج مبارزه استقلال طلبانه

مردم الجزایر بود و روزنامه های «البصائر» و «المجاهد» برایم میرسید و مطالب جالبی در باره تاریخ استعمار فرانسه و شکل کار استقلال طلبان الجزایر داشت و من ترجمه

کردم و روی دستم مانده بود و حاضر بودم آنرا بطور رایگان برای چاپ، واگذار کنم و محسن موقر - علی رغم فشاری که تحمل میکرد - پذیرفت که آنرا در مهر ایران در چهارده قسمت چاپ کند و عقده من، بدین گونه گشوده شد و مردم ایران اخبار و مطالب دست اول - بدون اینکه از غربال خبر گزاریهای غربی بگذرد - در مورد برادران الجزایری خود بخوانند.

# از گلستان سعدی حکایت روز

## به تصحیح و تحشیه: الف پ آشنا

بازرگانی را دیدم که صدو پنجاه شتر بار داشت و چهل بند و خدمتکارش را در جزیره کیش مرا به حجره خویش در آورد. همه شب نیارمید از سخنهای پریشان گفتن که فلان انبازم به یونان است و فلان بضاعت به فرنگستان و این قبالة فلان زمین است که وام صرافان انگلیز را ضمیم. دکانها بدست برادران و خون دل درویشان به کیسه خویشان در اندیشه تقسیم منصفانه سود با سوداگران گاه گفتمی که خاطر اندلس دارم که هوایی خوش است بازگفتی نه که دریای مغرب مشوش است. سعدیا سفری دیگر در پیش است اگر آن کرده شود بقیمت عمر خویش بگوشه ای بنشینم، گفتم آن کدام سفر است. گفت فقط پارسی خواهم بردن به روم که شنیدم قیمتی عظیم دارد و بعیتکان رومی به دریای عمان آرم و لولوی عمانی به فرنگ و فولاد فرنگی به بلاد زنگ و غلام زنگی به جنوب آفریک و گوهر آفریکی به غرب آمریکا و زان پس ترک تجارت کنم و به عظیم دکانی در آن دیار بنشینم، انصاف از این ماخوایا چندان فرو گفتم که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت ای سعدی توهم سخنی بگویی از آنها که دیده ای و شنیده ای گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور  
بارسالاری بیفتاد از ستور  
بوالفضولی گفت کاخر حرص مال  
افکند او را ز کیش خویش دور  
گفت کیش و قشم و لاوان گومباش  
جان فدای خاک پاک کت دازور





# دولت‌های رسمی و قلمروهای خود مختار

از: دکتر مهدی بهار

## سألهاست که قلمروهای خود مختار در زیر پوشش دولت رسمی، هر کدام به نسبت زور و مقام خود روی تمام ثروت کشور و کل نیازهای مردم این سرزمین دست گذاشته و چپاول کرده‌اند

### آب سرد در دیک جوشان مردم

دولت کنونی از همان آغاز انتصاب نه تنها از مبارزه با فساد بلکه از مبارزه با فاسد سخن میگوید و علاوه بر سخن گفتن از این گونه مقوله‌ها شایعه پراکنی نیز می‌کند که سیاه‌های از نام ۱۳۵ تن از چپاولگران بزرگ و جنایتکاران سیاسی فراهم آورده و آن‌ها بازداشت و محاکمه آن‌ها در سردارد.

در این میان ما مردم از خود می‌پرسیم که کدام دگرگونی اساسی و در کجا پدید آمده است که این دولت یعنی این حلقه از زنجیره دراز و بهیم پیوسته دولت‌های سالیان اخیر چنین سخنانی می‌گوید. البته آشکارا می‌توان دید که مردم به ستوه آمده، بی‌تابی می‌کنند، و عقده‌های درهم فشرده ایشان در سر کوچک و بازار منفجر می‌شود ولی میدانیم که تظاهرات صرف نه کار را به سامان می‌رساند و نه نشان دگرگونی است، و علاوه بر این، هیئت حاکمه جا افتاده ایران بیدی نیست که با این بادها بلرزد. پس طبیعی است بپندیشیم که دولت می‌خواهد آب سرد در دیک جوشان دلها بریزد و کله‌های داغ شده از همه گونه دستبرد مادی و معنوی و حیثیتی را زیر آتش سرد بگیرد.

ولی در همین حال نخست‌وزیر هیئت حاکمه را می‌بینیم که می‌گوید من آن مرد بیست روز پیش نیستم و همچنین وزیر دادگستری را می‌نگریم که می‌گوید «فساد آنچنان ریشه دوانده است که نمیدانم از کجا و با کدام قانون دست بکار شوم. گوئی همه سازمانها را تنها برای غارت و چپاول آفریده‌اند».

بسیار خوب. حالا که دولت چنین نشان میدهد که گویا آنچه را که پیش از این شایعه پراکنی و دروغ پردازی و ساخته و پرداخته ذهن نوکران استعمار می‌نامیدند، باور کرده است ما هم بی آنکه از جوش و خروش بیفتیم لحظه‌ای دولت را باور کرده و به دنبال این باور مشروط راهنمایی کنیم که این دولت کیچ شده و سردرگم گشته در گسردبای خرابکاریها و کیچ رفتارهای هیئت حاکمه در گذشته، از کجا آغاز به کار کند و سرکلاف

### گنگ بازیهای نمایی

رادر کجا پیدا کند و با کدام قوانین عادی و اساسی گریبان دشمنان ملت را بگیرد. بسیار خوب، می‌گوئیم. اما نه آنکه تصور شود که این دولت را شریک جرم دولت‌های گذشته نمی‌پنداریم.

حال ببینیم از کجا باید آغاز کرد و با چه شیوه‌ای باید سخن گفت که خود این مسئله‌ای است: سالهاست که ما با زماندگان نسل گذشته، در آن تاریکخانه مبتذل ۲۵ ساله اخیر، به زبان اشاره‌ای سخن می‌گوئیم یا اگر به نوشتن چیزی موفق میشویم حقیقت آشکار را در دل تاریخ و ضمن گفتگو از سایر کشورها دفن کرده، اصل موضوع را در بوتق‌اجمال می‌گذاریم. دولتهای وقت نیز در رسانه‌های جمعی خود به همین شیوه با مردم ایران رفتار کرده‌اند. مثلا اگر در ایران یاد رخ خارجه جنبشی علیه چپاول بوجود آمده یا اعلامیه‌ای نوشته‌ای علیه هیئت حاکمه بخش شده دولتهای آنکه اشاره‌ای به آن جنبش‌ها یا نوشته‌ها بکنند از دروغ پردازیهای ناشی از حسادت بیگانگان واز نوکران آنها سخن گفته‌اند چونانکه حزب دولتی رستاخیز ماهها نماینده‌های همگانی بر پا کرد و سخنرانیهای پر شور بر راه انداخت و صفحات روزنامه‌ها را از مبارزات ملت ایران علیه استعمارگران و نوکران استعمار سرشار کرد بدون آنکه ملت ایران سردر بیاورد که دولت درباره چه کسی و چه چیزی سخن می‌گوید. چه نیکو گفت آن مرد جسور، در یکی از نمایشهای ساختگی، که آقا بگوئید ببینیم این استعمارگران کجا و کجا هستند تا بروم پدرشانرا بسوزانم.

خوب، نتیجه چه شد؟ مردم حرف خود را زدند، هیئت حاکمه هم حرف خود را زد، با اشاره و کتابه، ولی از این سخن گفتن‌های اشاره‌ای و کتابه‌ای چه نتیجه‌ای بدست آمد؟ چه نمری ما مردم بردیم؟ چه ورق بزنید



## دراز دستی و چپاول آزاد

از سالیان دراز پیش ما مردم ایران، گویانکه در ظلمات، می‌بینیم و می‌شنویم که فتودالهای برتر از قانون به دلالان شرکتهای خارجی مبدل گشته، از شرکتهای بی‌صلاحیت بیگانه حمایت کرده، قیمت‌های ساختگی و ظالمانه به دولت یا شرکتهای وابسته بدولت، به وزیران یا مدیران عامل، مثلا مدیرعامل شرکت مخابرات یا نفت، تحویل و از هرگونه چانه زدنهای بعدی آنها پشتیبانی می‌کنند، مثلا مقاطعه‌ایرا که شرکتهای ایتالیایی در مخابرات برنده گشته، بدنبال دستور تلفونی یکی از قائم مقامهای یکی از فتودالها از آن شرکت گرفته به دبرابر آن شرکتهای آمریکائی واگذار می‌کنند، یا مقاطعه‌ایرا که شرکتهای انگلیسی به پشتیبانی همان فتودال در نفت گرفته و به هفتاد میلیون لیره استرلینگ برنده، بازهم به پشتیبانی همان فتودال، در وسط کار، به صد و پنجاه میلیون پوند میرسانند و هزارها نمونه از این قبیل که در آرشو من ثبت شده است و آنرا برای آنکه مورد دستبرد قرار نگیرد به خارج انتقال داده‌ام.

همچنین می‌بینیم و می‌شنویم که هرگونه نیاز سازمان اداری، چه کشوری و چه ارتشی، به فتودالها و شرکتهای وابسته به آنها واگذار میشود و آنها آن نیازها را بهر قیمتی و با هر کیفیتی که اراده کنند برآورد نموده حقه می‌کنند، و به اصطلاح، میاندازند. به عبارت دیگر هرگونه نیاز عمرانی از بندسازی و اسکله سازی گرفته تا لوله‌کشی سراسری گاز و توسعه مخابرات و از خرید باتری برای ارتش گرفته تا حمایت همه جانبه از شرکتهای ساختمانی کلاه بردار مملعهای شده است در دست فتودالها و شرکتهای خارجی فرمانروای آنها. ناظر آن بانکهای نیز بوده‌ام که زیر حمایت فتودالها حتی در بصوحه بی‌ارزی دارائی کشور را فرار میدادند و به قاچاق ارز اشتغال داشتند.

از اینجا ریشه اصلی هرج و مرج مالی و اداری و اقتصادی و صنعتی و حتی کشاورزی و خصوصا ریشه اصلی اختناق حاکم بر ملت ایران را در همین سیستم فتودالی حکومت می‌بینیم. این سیستم، که دراز دستی و چپاول آزاد و خدمتگزاری شرکتهای خارجی را در کفه خود دارد، اختناق را، بعنوان پارسک، در کفه ملت میگذارد تا موازنه برقرار شود. به شکرانه همین موازنه لغتی است که دولت ایران هر کار فنی کوچک و بزرگی را به مقاطعه کاران خارجی واگذار می‌کند بشرط آنکه بایک شرکت ایرانی دلال شرک باشد. و نیز بهمین دلیل است عقب ماندگی فنی ما با آنکه دهها هزار مهندس و صدها هزار دانشجوی با هوش و مبرز داریم.

در چنین سیستمی طبیعی مینماید که هر کس، در هر مقام زور دار، مثلا فلان «آقا» در وزارت دربار، یا فلان «دکتر» در میان وزارتخانه، یا فلان ارتشید در راس سازمان فشار و اختناق، یا آن یکی در مقام خرید اسلحه، یا دهها تن دیگر از این قبیل، درخت را از بیخ برآورند، یا هر شرکت خارجی و هر شرکت داخلی دلال، هرگونه حسابسازی را بقبولاند و بپردازند و هر نوع کالای گندیده‌ایرا، مانند گوشت، که یکی از وابستگان فتودالها وارد کرده بود، با نهایت بی‌پروائی، به خورد ملت بدهد.

## نخست وزیر فتودالها، نه ملت

از اینجا می‌بینیم وقتی که سیستم فتودالی در جای دولت متمرکز می‌نشاند، سیستم دلال نیز بجای دستگاه مبتکر و مستقل و وطن پرست قرار گرفته، استقلال علمی و فنی و صنعتی ملت را همراه با ثروت مملکت یکجا به باد فنا می‌سپرد و یک ملت اسیر و مظلوم را گرفتار وادی حیرت و سرگردانی می‌کند.

پس شگفت آور نیست اگر ملت ایران، در این ۲۵ سال هیچگاه دستگاه و سازمانی را ندیده باشد که به نیازهای حال و آینده ملک و ملت بیندیشد. شگفت آور که نیست هیچ، طبیعی است، چون نخست‌وزیر، وزیر، مدیر کل، یا مدیر عامل فلان شرکت دولتی را از میان فرمانبران نوکر ما آبی برگزیده و بر می‌کشیدند که جز گوش شنوا و دست‌بگیر خصلتی و فضیلتی نداشته‌اند.

نگاهی کوتاه به سرگذشت دوران هویدا نشان میدهد که هیچیک از مسئله‌های حال و آینده ایرانیان در مد نظر نبوده است. مثلاً ابتدا در اندیشه نبوده‌اند که برای ده پایست میلیون میهمان نوزادی که داشتند مثل سیل از دور می‌آمدند و مسائل پذیرائی فراهم آورند، آن سیل را به نیروی کار بدل کنند و با تأسیس هزاران مدرسه حرفه‌ای و فنی آنرا شاخه به‌شاخه تحلیل ببرند. جوانان بی‌آرمان نوکر بانی که او به وزارت برکشید و وظیفه‌فرمانبری و تقسیم مقاطعه‌ها را بین مقاطعه کاران لیست سفید نیکو انجام دادند ولی مشکلات و مسئله‌های حال و آینده را همچنان ندیده گذاشتند تا باینکه تلمبار شوند. تصادفی نیست که امروز ایران را در زیر آوار می‌بینیم.

آقای نخست وزیر گوئی بر لب جوی نشسته و گذر عمر را تماشا می‌کند، میلیونها کودکی را که همچو سیل، دوازده سال تمام، روان بودند و دبستان و دبیرستان را پشت سر می‌گذاشتند، با همان صفوف عریض و طویل، برد، برد، تارساند پشت در کنکور و آنجا

## در تاریکخانه ظالمانه اختناق دولت‌های رسمی، استقلال علمی، فنی و صنعتی ملت را همراه با ثروت مملکت یکجا به باد فنا سپردند

میوه‌ای دولت برداشت؟ ثمری که ما برداشتیم ملتی است که دولت ندارد و میوه‌ای که دولت چید این دولت بی‌ملت است و در این میان جهانخواران گونه‌گون بهره‌مند شدند. نتیجه آنکه این گنگ بازیها به سود هیئت حاکمه تمام شد و به زیان ملت چون دولت توقعی جز بی ملتی نمی‌توانست داشته باشد ولی ملت نیازمند جنبش راستین و صریح و پدید آوردن دولت راستین بود. پس بی‌پرکده سخن بگوئیم، هر چه بادا باد:

## قلمروهای خود مختار

ما ملت از سالیان دراز پیش دانسته و میدانیم که دولت رسمی ایران، در مقایسه با دولتهای نازمی، ناتوانترین و خوارترین آنها، قلمی برای امضای خواستهای پایان ناپذیر و پرچی در دست آنهاست. کسی نیست در ایران که نداند که در زیر سرپوش دولت رسمی تا کتون قلمروهای خود مختار بسیاری چهره گرفته و پا استوار کرده است، و اینکه در صدر هر قلمروی زورمندی اشرافی‌نپ و وابسته به خاندان نشسته، برتر و تواناتر از دولت رسمی و فرمانروا ترازاو، و اینکه هر دولت نازمی آدمکهای خودش را بنام وزیر و وکیل و مدیر عامل بر سر گردنه‌ها و گنجینه‌هایی گمارده و با دیگر زورمندان که صدر نشین سایر قلمروها بوده‌اند دست و پنجه نرم کرده و سرانجام، بر سر تقسیم مال دزدی، با آنها و پشتیبانان خارجی آنها به توافق رسیده‌است. ما آگاهی کامل و هزاران شاهد و گواهد داریم که این ملوک الطوائف، که نه فرمانبر بلکه فرمانروای دولت رسمی بوده، هر یک در راس طایفه‌ای مرکب از شرکتهای خارجی و شرکتهای دلال ایرانی، و به نسبت زور و مقام خود، روی تمام دارائی کشور و کل نیازهای مردم این سرزمین دست گذاشته، آن نیازها را بازپچه و ابزار بهره برداریهای ظالمانه قرار داده و از این راه میلیارد میلیارد به ملت ایران زیان رسانده و طایفه بین‌المللی بی‌وطن را بهره‌مند ساخته است. و نیز هر تجارتی را اعم از وارد کردن مواد مورد نیاز ارتش یا غیر ارتش و صادر کردن مواد معدنی و حتی مواد نفتی را بوسیله‌ای برای گرفتن دلایلیهای کلان قرار داده است. و همچنین میدانیم که دولت رسمی تاریکخانه ظالمانی اختناق را از این روی برفضای زندگی مردم شرافتمند مستولی کرد که دهها میلیون فرزندان این آب و خاک پشت پرده‌ها را نبینند و اگر دیدند دم برنیاروند. و نیز بهمین لحاظ هر یک از گناههای کبیره دیدن دم برآوردن را با مجازاتها و شکنجه‌های توان فرسا کیفر داد.

خوب، این وضع به سود چه کسانی تمام شد؟ مگر ما، اینجا، از فعل و افعالات پس پرده‌ها بی‌خبر مانده بودیم که هیئت حاکمه آن خیمه ظلمانی را بر سر ما کشید؟ نه. ولی هیئت حاکمه این جور پنداشته بود. نتیجه آن شد که آنها، یعنی آن ملوک الطوائف کذائی، آلت دست شرکتهای خارجی و دولتهای قدر قدرت بیگانه گردیدند. این چنین که هر شرکتهای بانوشن مقاله‌ای، در روزنامه خارجی نامداری، فتودالی و سردمداری را به هراس انداخت و او را از بیم رسوائی و هیجان افکار عمومی به چنگ خود بند کرد. شرکتهای بدین طریق همدار میدادند که آهای آقا، آهای خان، بدون ما نمی‌توانی بخوری. هیئت حاکمه، از آگاه شدن مردم و از بالا گرفتن رسوائی می‌ترسید چون از آگاه بودن ما و رسوا بودن خود خبر نداشت. البته هیچگاه نیندیشیدیم که مقاله مثلا «نیویورک تایمز» باعکس آن فلان خانم یکه تاز در آن بالا و اتهاماتی چند درباره همه چیز یا مقاله‌های «واشنگتن پست» یا «تایمز» یا «تایمز» یا «لوموند» درباره ملوک الطوائف ایران از روی دلسوختگی برای ما برشته تحریر نیامده‌اند ولی پیوسته دلوایس میشدیم که بازی برای این هیئت حاکمه جدا از ملت چه گردایی فراهم آورده، و از آنجا، برای این ملت اسیر چه پرتگاهی تهیه دیده‌اند، بویژه آنکه از بی هر خیزاب قلمی دیری نمی‌پایید که گردابها و پرتگاهها، یکی پس از دیگری، فرا رسیده، همه را، چه فتودالها و چه ملت را در بر گرفته و چپاولهای اقتصادی و مالی شرکتهای را به سلطه امپریالیستی هر چه بیشتر دولتهای بیگانه می‌کشاندند و اختناق شدیدتری و ظلمات کشنده‌تری بهره ما می‌ساختند. بی حکمت نبود این پدیده که هر چه درآمد نفت بالا می‌گرفت تاخت و تاز روزنامه‌های امپریالیستی به خاندان از یک سو و گسترش دامنه اختناق از سوی دیگر شدت وحدت بیشتر می‌یافت.



## غار تگران باید توقیف شوند، دارائی های ربوده از ملت را پس بدهند و به کیفر اعمال خود نیز برسند

ویلان و سرگردان رهایشان کرد و گفت برویدی کارتارن . چرا ؟ چون ایشان نخست وزیر ملت نبودند ، نخست وزیر فتودالها بودند. فتودالها که رضایت گور پدر نارضاها . صد رحمت به آن طلبه ای کدر ایوانی کتاب می خواند و گذشتن ارتش عظیم نادر شاه را پیش

برخورد آن دولت با هر مسئله ای و هر کمبودی مثلا با کمبود میوه و اقدام اوبه دمپینگ ، بدون آنکه به تاثیر فوق العاده ویرانگر این عمل بر باغداری و تجارت توجه کند ، نشانه همان بی مسئولیتی است که ارتباط مستقیم با علت اصلی برکشیدن او دارد که همانا توافق کلیه صاحبان منافع، جز ملت ایران ، بر سر او باشد . اینست که می بینیم دولتهای پی در پی ایشان به تمامی گروههای داخلی و خارجی توجه کردند جز به ملت ایران و به دنبال این بی توجهی ، اقتصاد کشاورزی افلیج ، اقتصاد صنعتی زائده ای ، آموزش و پرورش نارسا ، بی هدف و محروم از آموزش و بویژه از پرورش ، این میلیونها جوان سرگردان ، این کمبود عظیم نیروهای فنی و حرفه ای ، برای ما مردم به یادگار ماند . حضرات دلشان خوش بود که بر سر هویدا توافق شده است . بی تردید بر سر اوضاع اقتصادی و فرهنگی امروز ایران نیز توافق شده بوده است .

و حالا می گویند : مزدگانی که فتودالها را با بارگاهشان سرنگون خواهیم کرد . چه کسی باور می کند . وانگهی چه حاصل ؟ - سیستم فتودال پرور مطرح است . نشیظنت چند کودک بازیگوش . اتلاف عمر یک ملت مورد بحث است شوخی نیست . سلطه شرکت های خارجی و بوکی همه جاگیر داخلی روی دست ماست . باید به امور گذشته رسیدگی شود وگرنه چه گذشتی و چه اعتمادی میتوان از مردم انتظار داشت .

### زیر نور افکن حسابرسی دقیق

از سالیان دراز پیش اموری را که خاص دولت است به قلمروهای فتودالی گردنکش و نامشول سپرده اند و اینان با درآمدهای کلانی که از یک سو می آید و مخارج هنگفتی که از سوی دیگر می رود جوابگوی احدی نبوده اند. وانگهی نفس کشی در برابرشان حضور نداشته که گریبانشان را گرفته باز خواست کند . چنین بود که هر یک دولتی و رئیس دولتی برای خودش ساخته و پرداخته و وزارتخانه هائی دایر کرده ، به وزیران و مدیر عامل ها امر و نهی کردند . مثلا سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی یکی از این قلمروها است که هم بیمارستانها و درمانگاهها دارد، هم دانشگاه پزشکی برپا می کند ، هم کارخانه داروسازی و جامه دوزی دارد ، هم آپارتمان سازی می کند ، و از همه زبان خیزتر آنکه اداره بخت آزمائی ملی و درآمد بی حساب آنرا در اختیار گرفته است که تا بنخواهید شایعات پیرامون سرش می چرخد . هیچکس نمیداند که سیل درآمد بخت آزمائی به کجا فرو میرود و از کجا سر در می آورد . بنیاد نیکوکاری این قلمرو نیز که صدها میلیون تومان کمک از مردم دریافت داشته ، صدها میلیون به بهانه مبارزه با بیسوادی گرد آورده ، صدها میلیون در دهها گردهم آئی از صاحبان صنایع جمع آوری کرده و علاوه بر این بنگاه خیریه آن ثروتمند اصفهانی را هم به خودش پیوندانده ، در جزو سایر فعالیت های قلمرو باید مورد بازرسی و بررسی قرار گیرد . یا سازمان شیر و خورشید

سرخ ایران ، یک قلمرو فتودالی مستقل دیگر ، نخست وزیری دارد و وزارتخانه هائی: بجای وزارت بهداشت بیمارستانها را در اختیار گرفته و کشتی های بیمارستانی راه انداخته ، بجای وزارت آموزش آموزگاران پدید آورده ، بجای وزارت راه راه سازی کرده ، بجای وزارت رفاه بنگاه نیکوکاری دایر کرده و در اواخر دولت هویدا و با کمک هفت دولت به تجارتخانه های پیش ساخته چوبی نیز دست زده است . این قلمرو نیز باید زیر نور افکن حسابرسی دقیق قرار گیرد . شهرسازی هم که این دو قلمرو به یدک می کشیده اند باید رسیدگی شود که تا چه اندازه از امکانات شهرداریها و شرکت مخابرات و وزارت نیرو برخوردار شده اند . یا سازمان رادیو تلویزیون به عنوان قلمرو دیگری از این فتودالیسم اشرافی خونسر که همجسور قراردادی بسته ، همه گونه هزینه ای کرده ، همه جور نانی رسانده و علاوه بر این مدرسه دارد ، در تمام جهان دفترهای خبرگزاری دارد و از دستگاه اشرافیت مستقل با بودجه بی حساب برخوردار بوده است باید مورد حسابرسی دقیق قرار گیرد .

سرنخها را باید گرفت و کلافهارا باز کرد تا مثلا آشکار شود که میلیاردها متر زمینی را که دولت به عنوان مرتع، حتی در داخل شهرها ، ملی کرده از کجاها سر در آورده و در اختیار کدام قلمرو فتودالی و توابع قرار گرفته است . یا مثلا بر ملاحظه که آن گوشتهای گوسفندهای پشمی نا خوراکی را چه کسی با پشتیبانی کدام فتودال و دستیاری کدام دولت و کدام وزیر به خورد ما مردم بینوا دادند . از آن گروه سه نفری چه زورمندی حمایت میکرد . دولت چرا زیر بار رفت . وزیر بهداشتی چرا رای اولیه کارشناسان خود را دایر بر فاسد بودن گوشتهای شکست و آنرا در اختیار فلان کابلس سازی گذاشت .

### برای گرفتن حق ملت

در جزو همین گونه قلمروهاست که باید تاسیس بانکها و بیمه هائی را که در جریان اوج گرفتن درآمد نفت از در و دیوار سبز شدند مورد بررسی قرار داد . ملت ایران هیچ نیازی به این گونه بانکها و بیمه ها نداشت پس تاسیس آنها را کدام منافی ایجاب کرد . دولتها باید جوابگوی این زیانکاری خطرناک باشند . باید به این فعل و انفعال ظاهر آراسته توجه دقیق بشود .

در این سالها بانکهای تخصصی چندو شرکت های سهامی صنعتی بسیار بوجود آمده است که سهامشان در دست مردم و مدیریشان خارج از اختیار مردم است و از این روی مردم بی اعتماد شده اند . . . . . شایعات نزدیک به حقیقتی که اخیرا پیرامون مردی که یک سوم کل سرمایه بانکها را بزور بزرگان وام گرفته نشان میدهد که بی اعتمادی مردم بجاست .

بهمین جهات است که دولتهای دوران اوج گیری درآمد نفت از قوه قضائیه اداره ای ورق بزنند

# ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه:

## اتحاد و یگانگی کامل نیروهای ملی بر علیه قدرتهای حاکمه زورگو و خواستار پیروزی کامل بر فقر و تنگدستی

در نظر است تا در دوره جدید فردوسی در فرصتهای مناسب، ایدئولوژی، فلسفه و برداشتهای گوناگون فکری روشنفکران - مبارزان و مردان تاریخ ساز دهه اخیر که بصورتی مستقیم و یا غیرمستقیم در ایجاد زیر بنای فرهنگ انقلابی عدم تمهد موثر بوده اند حتی الامکان بصورتی مستقل و تفکیک شده در قالب مقالات هفتگی تقدیم گردد.

در اولین بخش که براساس اثر بسیار معروف و جهانسی «پل زیگموند» بنام «ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه» استوار می باشد، سعی شده است که قسمت ها و مطالبی که ملموس تر بوده و پذیرش آن با توجه به دگرگونیهای ایدئولوژیک سال های اخیر آسان پذیرتر باشد انتخاب و با ارائه نمونه ها و مطالب نو و تازه تر تا حدود زیادی فاصله زمانی تاریخ نگارش کتاب (۱۹۶۷) و یا احتمالاً کهنگی مطالب مورد بحث آن از یاد خواننده زدوده گردد.

«ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه» گرچه بعلا گوناگون که بیشتر برمدار تغییرات و برداشتهای فکری سیاستمداران دورمیزند نمی تواند صددرصد برای یک نقطه معین و یا یک تاریخ مشخص مورد نقد، تفسیر و یا استناد قرار گیرد، ولی از نقطه نظر اطلاعات کلی و فلسفه سیاسی کشورهای در حال توسعه جهان و دید روشنفکران این جوامع و بنیان های ایدئولوژیک و زیر بنای فکری آنان میتواند مورد استفاده قرار گرفته و بعنوان تجربه موثری در رهائی سرزمینشان از یوغ وابستگی موثر باشد با این تاکید که تا وقتی که حکومت های حاکم غیر ملی، توده های مختلف را چپاول میکنند و مادام که کارگران - دلالان - سیاست پیشه گان فصلی و دست اندرکاران دستگاه های حاکمه بکمک بنگاه های کتبی و شفاهی سخن پراکنی و تبلیغاتی خود به خود به نیابت اربابان، بیت المال و ثروت ملی را با دست و دلبازی گستاخانه صرف خرید تجهیزات شخصی و لوازم مصرفی غیر ضروری مینمایند.

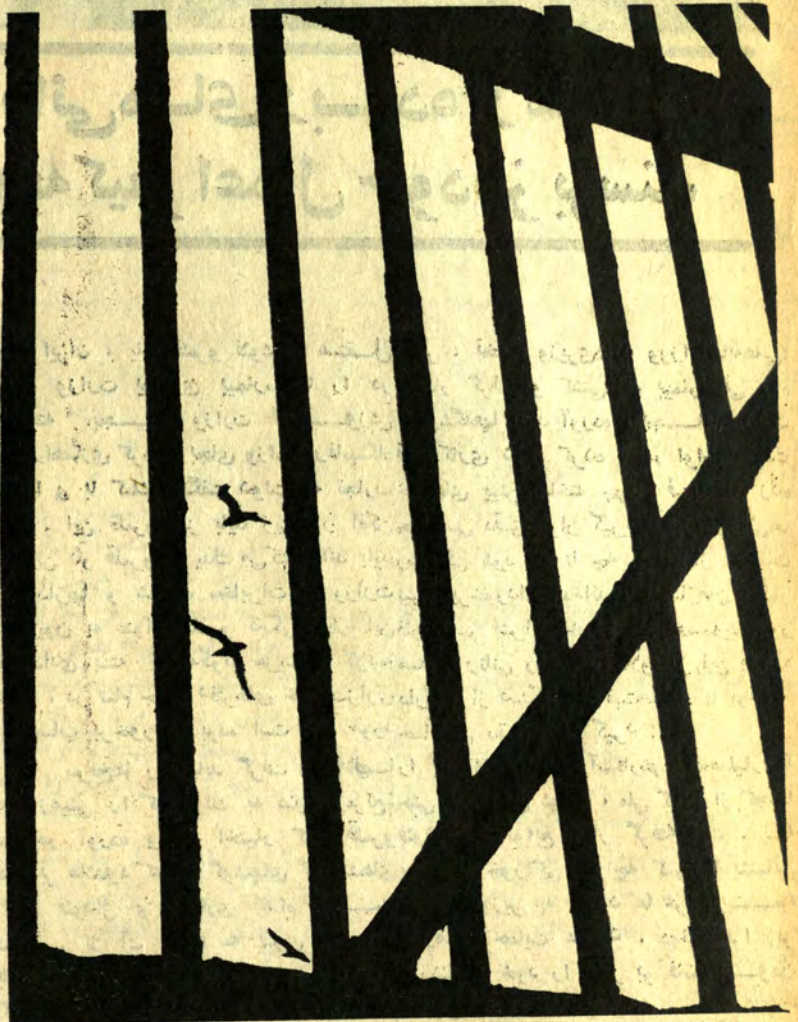
«رینولد تی بر» در مقدمه همین کتاب عقیده دارد که «پل زیگموند» با ارائه مجموعه ای بسیار جالب و مفید بنام «ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه» از تئوری ها و ایدئولوژی های سیاسی رهبران ملل مذکور، بهترین خدمت ممکن را بکلیه دانش پژوهان و علاقمندان مسائل بین المللی ارائه داشته است.

ملتهائی که در این کتاب از آنها بحث میشود در محدوده جغرافیائی مختلف، رژیم های متفاوت و طرز تفکر و برداشتهای گوناگون در آمریکای لاتین، آفریقا، خاور میانه و آسیای جنوب شرقی قرار گرفته اند که از نظر «پل زیگموند» از دو جهت مشابه قابل توجه و تعمق میباشد. مردم این مناطق نخست از یکسو علاقمند به اتحاد و یگانگی کامل نیروهای ملی خود بر علیه قدرتهای حاکمه زورگو و متملق هستند و از طرف دیگر خواستار پیروزی کامل بر فقر و تنگدستی دیرپای اقتصاد ابتدائی و سنتی خود از طریق بهره گیری از ویژگیهای تکنیکی و صنعتی قرن میباشند که سخت دست و پای آنها را بسته است.

برای کارشناسان مسائل سیاسی جهان غرب بسی پر اهمیت است که دریابند چه چیز باعث حذف و کشش آنها و یسا گریز و عدم پذیرش آنها از تئوریهای دموکراتیک غرب و یا فرهنگ غربی گردیده است؟ و یا چه چیزی باعث همبستگی و گرایش آنها بزندگی اشتراکی دنیای کمونیست شده است! مطالعه و تحقیق «پل زیگموند» در زمینه اختلافات عمیق رهبران سیاسی محافظه کار، میانه رو و رادیکال ملل در حال توسعه در محدوده جغرافیائی و یا داخل مرزهای کشورهایشان بدون شك میتواند برای کلیه آنهائی که خواستار تحقیق و مطالعه بیشتر بین دنیای کمونیست و جهان مقابل آن هستند آگاه کننده باشد. «محمد کریمی»

### عصر ایدئولوژی

لغت نامهها کلمه «ایدئولوژی» را اینگونه تعریف کرده اند: «اندیشه ای سیستماتیک یا قالبی موزون از عقاید



### بقیه: دولتهای رسمی و قلمروهای

ساختند مطیع و زائده ای از قوه مجریه که نه چشم بینائی داشت و نه دست توانائی. کور و آکر بود بدون آنکه ترازویی در دست داشته باشد. و بدین قرار قوه مجریه را در هموار کردن راه هر گونه چپاول و غارت یاری کرد. قوه قانونگذاری را نیز همینطور. نمایشگاهی عروسکی بوجود آوردند نه برای گول زدن مردم که از تمام زیر و بمها آگاه بودند بلکه برای گرفتن تایید بنام مردم. و پیدا شدن داوطلب نشان داد که خود فروش در ایران کم نیست. اینها مجرم اندو قابل تعقیب. از قوه مجریه چه بگویم که هنگامی که نمایشنامه قوه قانونگذاری را به نمایش میگذاشت و قاضی های خود فروش را بر قاضی های شرافتمند می گماشت دهها میلیون عضو این جامعه جوانگرای ایران را در زیر سرپوش اختناق خفه میکرد. اینک، ما مانده ایم و اراده قدرتهای جهانخواه.

نجات ایران و ایرانی از وضع کنونی بیش از هر چیز اراده ملت را لازم دارد

که نه تنها قانون اساسی غارت را براندازد بلکه مبارزه با فساد را به تصویب آدمکهای خیمه سب بازی رژیم ارباب و رعیتی موکول نکند. اینکه میگویند دست و بال مابسته است نشان میدهد که اراده ملت بر سر کار نیست. راستی اینست که قانون اساسی غارت بر اثر ضرورت طبقاتی بوجود آمد و اجرا شد بدون آنکه مدون و در جائی تصویب شده باشد. قانون اساسی نجات نیز باید بر همین اساس بوجود آید. ما می خواهیم غارتگران علاوه بر آنکه توقیف میشوند دارائی های رزوده را نیز پس بدهند. به کیفر اعمال خود نیز برسند.

اما قانون. دولت لازم نیست دلواپس قانون باشد. ما مردم، در غیاب هر نوع سازمان نمایندگی، برای رسیدگی به فعل و انفعالات گذشته و بازگرداندن اوضاع به شرایط کشور مشروطه هیچ نوع محدودیتی را نه می پسندیم و نه قائل هستیم. پس دولت نمیتواند گرفتن اختیار قانونی از یک مجلس مفتضح غیر قانونی را بهانه بی حرکتی قرار دهد. رفراندوم کدتا ما برای گرفتن حق ملت جواب مثبت بدهیم. گو اینکه، از هم اکنون بگویم، آقایان دولتی ها، ما شما را خوب می شناسیم و هیچگونه امید و اعتمادی به شما نداریم. مگر اینکه این آتش زیر پا شما را بجوش وادارد. به یقینیم.

يك فرد درباره زندگی و يافرهنگ انسان» .  
 و اما در اصطلاح عمومی اين کلمه دلالت دارد بر پذيرش تعهداتی احساسی و با عقلانی از موقعیت انجام عمل که ممکن است هدف محافظه کارانه باشد که در اينصورت هم بجای خود عملی است و يا تحريف آگاهانه و يا غيره آگاهانه از حقایق در تحکيم و استقرار يك دکترین .  
 «کارل مان هين» تعريف دیگری از «ايدئولوژی» دارد :

«تعبير ماهيت کم و بيش آگاهانه از طبيعت حقیقی اوضاع .»

مدت زمان بين قرن هفدهم تا نوزدهم را در اروپا « دوره ايدئولوژی» نامیده اند، زیرا بسيار دیده شده است که در اين دوره تئوری ها ي متعددی در باره انسان و ارتباط وی با حالت فکلی و يا آتی اجتماع ارائه شده است . در عين حال جامعه شناسان اين دو قرن اخير را دوران سياست ، اقتصاد و انقلاب اجتماعی نيز نامیده اند که در آن نظام قرون وسطائی در مقابل با نظام جديد جامعه صنعتی شکست خورد و انسان بويژه در اين دوره بطور آگاهانه دریافت که راههای زیادی برای زيستن جلوی پای خود گشوده دارد. در اين دوره مفاهيم واژه های چون «مذهب»، « فلسفه » و « سياست » تغيير کرد و اعتقادات سياسی اجتماعات دگرگون گردید. اين دگرگونیها هنوز هم پس از گذشت سه قرن سر زمين های بزرگی چون آسيا ، افريقا خاورميانه و امريکای لاتين را عميقا تحت تأثير افکار و عقايد انقلابی قرار داده است . آنچه که غالباً بعنوان « انقلاب ضد استعماری » از آن یاد برده میشود ، از حد يك تلاش و کوشش ستيزه جويانه در زمينه کسب استقلال سياسی و کوتاه کردن نفوذ استعمارگران غربی بسيار فراتر رفته است. بدیهيی است که ره آورد اين گروه چیزی جز انقلابی اجتماعی و سياسی نمیتواند باشد که برگردگان غرب گرای (منظور از واژه غرب گرا در بحث ، کسی است که از انقلاب های اجتماعی و سازنده اروپا جهت پيشبرد هدف های ناسیونالیستی خویش و پيشرفت کشورش بهره میگیرد. اين اصطلاح نباید با «غرب زده» اشتباه شود . م) آنان توانسته اند با تلاش فراوان برای هدايت کشورشان به دنياي مدرن ارائه نمایند . بهره گیری از همین اصل است که اقتصاد مدرن و صنعتی را جایگزین فرهنگ سنتی تک محصولی کشاورزی نموده و جامعه را به سوی صنعتی شدن سوق میدهد .

تشریح طبيعت و تايد دگرگونیهای که مورد نیاز است برای گروههایی که خواستار دست یافتن به آن هستند ، رهبران ناسیونالیست ملل مختلف را در رسيدن به هدف نهائی و اساسی پيشرفت و توسعه کشور که مورد پذيرش تمامی آنها میباشد با امیدواری و دل محکمی بیشتری روپرو کرده است .

در صورتیکه عميقا و با نگرشی بسيار منطقی به مسائل و پيش آمدهای ملل در حال توسعه توجه شود و خواست های آنان مورد تجزیه و تحليل قرار گیرد ، تشتت آراء ، تضاد عقايد و با

برخوردهای ايدئولوژیکی کمتری در بين آنان مشاهده خواهد شد .  
 نگاهی سطحی به بحث ها ، اظهار نظرها و رویدادهای سازمان ملل متحد این واقعیت را آشکار میسازد که نمایندگان کشورهای جديد ، نوپا ، غير متعهد و در حال توسعه خواستار سهم بیشتری از امتیازات سياسی ، اقتصادی و اجتماعی این مرجع بين المللی هستند و همچنین تقاضای استرداد حق اظهار نظر بیشتر در مسائل مختلف جهانی

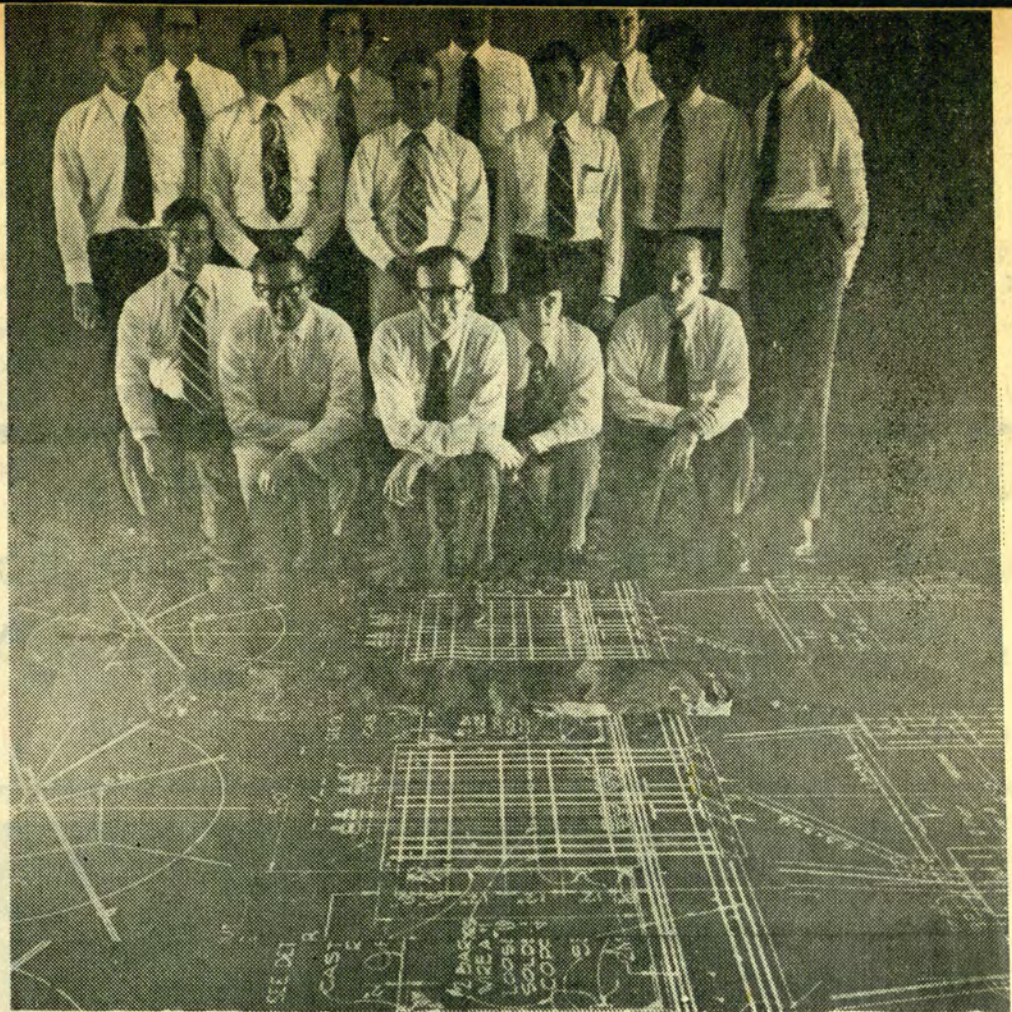
را دارند .  
 که دکترین ناسیونالیسم مدرن نمیتواند عقايد ارائه شده بستگی مستقیم به تعريف ، از ايدئولوژی ای دارند که پیروان آن در طرز برداشت و تلقی آن نوعی تعهد احساسی بوجود میآورند . این عقايد در صورتیکه از قوه به فعل درآیند باعث ایجاد جامعه ای جديد با مسیری مطمئن در راه رسيدن به هدف های مشخص و منطقی خواهند گردید . بدیهيی است

شامل کلیه اصول سیستماتیک و عقايد جهان گسترده ايدئولوژیکی مارکسیسم ، مسيحيت و يا عقايد لیبرالیسم دیگر گردد . و در عين حال این امکان وجود دارد که به جهاتی ، ناسیونالیسم با يك پدیده و يا با پدیده های دیگر موجود در این ايدئولوژی موافق و يا با قسمتهائی دیگر از عقايد آنها هماهنگی و توافق نداشته باشد .

ورق بزئید

## آنچه اکنون بعنوان «انقلاب ضد استعماری» یاد میشود از حد يك تلاش ستيزه جويانه برای کسب استقلال سياسی و کوتاه کردن نفوذ استعمارگران ، بسيار فراتر رفته است





## تکنولوژی وارداتی و خطر کارشناسان وابسته

از : گوئل کهن

**ج** ذابیت تکنولوژی و نقشی که فرآورده های آن در زندگی بشر بوجود آورده ، سبب شده است تا بسیاری از کشور های عقب افتاده و در حال رشد به اجرای طرحها و برنامه های عجولانه دست زنند. این کشور ها برای ایجاد واحد های صنعتی و مراکز تولیدی در یک مسابقه نافرجام شرکت کرده اند ، و بدون آنکه به پیامدها ، اثرات و نتایج حاصل از ساخت ناگهانی کارخانه های گوناگون بیندیشند و بهائی را که برای تولید محصولات تکنولوژیک می پردازند ، ارزیابی کنند و در نتیجه مواد اولیه ، منابع زیر زمینی ، ذخیره های مالی ، نظام آموزشی و سرانجام فرهنگ و ارزشهای جامعه خود را در بسته در اختیار

کارگزاران و کارشناسان کشور های صاحب صنعت قرار داده اند .

بعبارت دیگر کشور های در حال رشد به بهانه «تولید مصارف داخلی» خود ، دست ممالک پیشرفته را در امور فنی و علمی خود آنچنان بازگذاشته اند که در بسیاری موارد منافع ملی وزیر بنای فرهنگی آنها ، فدای سود های کلان کمپانی ها و سازمان های بیگانه شده است. کشور های صنعتی با برخورداری از دانش فنی و تجارب تولید ماشینی با اکثر کشور های روبه رشد در زمینه های متفاوت فنی و علمی قرار داد می بندند. این کشورها به عنوان «کمک برای ایجاد فضای تکنولوژی» در کشور های خواهان صنعت نوین ، سرمایه ، کارشناس ، ماشین آلات ، و علوم خود را تمامی وابسته به نیازهای جوامع در حال پیشرفت بسوی آنها سرازیر می کنند. بنابراین فکر ایجاد تکنولوژی در کشور های روبه رشد زمانی می تواند مفهوم یابد که عواملی از

### بقیه: ایدئولوژی کشورها

#### استقلال و آزادی ملی شرط اول و لازم پیشرفت

اساس فکری رهبران ناسیونالیست جهان چیزی جز گسترش و پیشرفت ملی نیست . از آنجائیکه گسترش و توسعه ملت در چارچوب و قالب یک حکومت مستقل ملی جای گرفته است ، در هر صورت چه این حکومت وجود داشته باشد و چه در مرحله پیدایش و ترح باشد ، استقلال ملی اولین گام جهت پیشرفت و گسترش یک جامعه است. در زیر بیکره «قوم نکرومه» در «آکرا» چنین نوشته شده است : «در اولین گام ، استقلال حکومت سیاسی را جستجو گریش ، زیرا مسائل دیگر به آن وابسته اند» رهبران ناسیونالیست جهان بر این عقیده متفق القولند که شرط اول و لازمه پیشرفت و گسترش

غارت مواد اولیه ، منابع زیر زمینی ، ذخیره های مالی و پایمال کردن نظام آموزشی ارزش های اخلاقی جوامع در حال رشد



ممالک صنعتی در این فرایند شرکت داشته باشد. اصولاً برای آنکه یک کشور از مرحله تولید غیر صنعتی به مرحله تولید صنعتی برسد باید یک دوره انتقالی را بگذراند. در این دوره انتقالی که ما آن را «انتقال تکنولوژی» می نامیم ، کشور در حال رشد باید همراه با یک برنامه ریزی دقیق و مناسب ، از دانش و مهارت کشور صنعتی ، بیشترین تجربه را کسب کند.

بزبان دیگر ، رسیدن به تولید دانش و خلق تکنولوژی متضمن «دخالت نیروی مالی یا علمی کشور پیشرفته» در ساخت و ایجاد کارخانه ها و سازمانهای فنی و علمی در داخل کشور غیر صنعتی است. این موضوع ، پیچیده ترین و در عین حال مهم ترین مساله ای است که از سوی رهبران و هیئت حاکمه کشور های در حال رشد مورد توجه و تعمق قرار دارد. چرا که باید به این اصل اعتقاد داشت که هیچ کشوری در جهان (اعم از پیشرفته و عقب افتاده) منافع کشور دیگر را بر منافع و مصالح خود ترجیح نمی دهد. براین پایه حضور «علم و مهارت» کشور های صنعتی در جوامع روبه رشد نمی تواند همیشگی باشد. شرکت و حضور عوامل صنعت پیشرفته تنها باید با مرحله انتقال تکنولوژی همزمان شود تا رفته رفته نیازها و وابستگیها کاهش یابد و نیروی جامعه به تنهایی قادر به خلق و پیشبرد دانشها و فنون مربوط به محیط خود شود. مرحله جذب تکنولوژی اگر بدرستی شناخته و بررسی نشود ، سرنوشت آینده جامعه چندان روشن نخواهد بود. در این دوره انتقالی است که جامعه باید جذابیت تکنولوژی را فراموش کند و با توجه به شرایط محیطی کمبود های بنیادی و نیازهای اصولی مردم ، کارخانه ها و مراکز تولیدی و علمی ویژه ای پدید آورد. جنون مصرف ، تجمل و لوکس پرستی مخرب ترین عوامل در عقب ماندگی و انصراف جوامع خواهان صنعت بشمار می آید.

رهبران و برنامه ریزان ملی در هر کشور نمی توانند به غیر از این فکر کنند و با احساس مسئولیت در برابر نسل آینده جامعه خود ، کمیت تکنولوژی و پیشرفت را نباید فدای کیفیت آن سازند.

در هر کشور روبه رشد ، ابتدا باید برنامه ، هدف و زمان آغاز و پایان طرح مشخص شود و بقیه در صفحه مقابل

درک مفهوم واژه «خلق» نیازمند مفهوم واژه های دیگری مثل استقلال ، عدم وابستگی ، آزادی و گسترش فرهنگی و فکری است

همه جانبه یک ملت ، استقلال و آزادی آن ملت است. این حق قانونی ملی است که می خواهند به خود متکی باشند ، مستقل زندگی کنند ، از یوغ استعمار و تسلط بیگانگان و چپاول و غارت رها گردند. آزادی کلمه مقدسی است و اهمیت آن بیش از آن که متوجه گروه بخصوص گردد و با فردی باشد ، فراگیر ، همگانی و اجتماعی است عامل اساسی پیشرفت یک ملت آزادی ملی آن ملت است . آزادی باید گسترش و همگانی باشد و آن که فردی و اختصاصی است آزادی نیست .

«سکوتوره» میگوید : «ما آزادی ،

# جنون مصرف، تجمل ولو کس پرستی، مخرب ترین عوامل عقب ماندگی در هجوم تکنولوژی خارجی است

مرحله جذب تکنولوژی و کارشناسان خارجی اگر بدرستی شناخته و بررسی نشود سر نوشت آینده جامعه مصیبت بار خواهد بود



اعطای بورس به کشورهای روبه پیشرفت کمک فکری می دهند. این سازمانها با دولتها سروکار دارند و با بخش خصوصی جوامع در حال رشد چندان روابطی ایجاد نکرده اند. سازمانهای جهانی در قبال تامین بخشی از نیروی انسانی صنایع و مراکز آموزشی این کشورها، کمکها و امتیازهای دیگری را از آنها کسب می کنند و گونه ای مبادله بین کشورهای روبه رشد پدید می آورند.

نگاهی به این گونه مبادلات بسادگی نشان می دهد که دولتهای جوامع در حال پیشرفت برای پیشبرد هدفهای رشد و توسعه (و پشت سر گذاشتن مرحله انتقال تکنولوژی) باید هشیارانه به پروژهها و برنامههایی که با همکاری خارجیان انجام می دهند، نگاه کنند. چرا که سوای ورود سرمایه، حضور کارشناسان آنان در بطن جامعه، اگر تابع ضوابط و وابسته به شرایط و بازار کار محیطی نباشد - گونه ای تردید و ناهماهنگی و بالاخره نابسامانی محیط پدید خواهد آورد.

استفاده از «مهارت صنعتی» کشورهای پیشرفته بایستی مطابق يك دوره زمان بندی شده باشد و بمرور این «وابستگی» در طی اجرای طرحهای فنی و علمی کاهش یابد. در این مرحله نظام آموزشی با خواستهها و نیازهای تکنولوژیک همگام شود و با سرعتی مناسب، «مسئولیتها» از خارجیها به متخصصان محلی تحویل گردد. عدم توجه به این اصول، سبب تحمیل و حاکمیت ابدی «استعمار صنعتی» در جوامع روبه رشد خواهد بود که همراه با آن، ضایعات دیگر استعمار نیز الزامی خواهد بود.

محیط، جلوگیری از خروج بی حساب ارز و وجود سرمایه کشور صاحب صنعت سبب می شود تا محصول از نظر اقتصادی با کیفیت بهتر و بهای کمتری وارد بازار شود.

بطور کلی «تربیت نیروی انسانی» در کشورهای رو به پیشرفت یکی از اساسی ترین اقداماتی است که باید پایه پای ایجاد و گسترش واحدهای صنعتی دنبال شود. اگر يك مرکز صنعتی - که با مشارکت کارشناسان خارجی بوجود آمده - پس از يك زمان معین توسط متخصصان محلی اداره نشود، نه تنها ارز و بخشی از سرمایه ملی به بیرون از مرزهای جامعه سرازیر میشود، بلکه آموزش و پرورش در سطح جامعه به رکود و بی ارزشی کشیده می شود. در کشورهای خواهان رشد و پیشرفت باید افرادی وجود داشته باشند تا مراحل جذب و انتقال را دنبال کنند. در فرآیند کمک فکری از کشورهای صنعتی، ابتدا افرادی برای ایجاد سازمانهای آموزش فنی در سطح مدارس فنی و دانشگاهها مطرح است تا نیروی انسانی متخصص مورد نیاز شرکتها و کارخانهها در زمینه مدیریت و صنعت تامین شوند و همراه با آن، برای گشایش و راه اندازی اولیه صنایع به افرادی متخصص و ماهر نیاز است که اکثر کشورهای در حال رشد، فاقد این نیرو هستند و از همین جاست که مبحث «کمک فکری و فنی» مطرح می شود.

\*\*\*

یکی دیگر از اقدامات برای تامین کادر مورد نیاز صنایع در کشورهای رو به رشد جهان، تربیت نیروی انسانی از طریق اعطای بورس توسط دانشگاههای کشورهای پیشرفته است که در چارچوب «کمک فکری» جای دارد. هم اکنون امریکا با اعطای بیش از ۲۵ هزار بورس به کشورهای در حال رشد، بیشترین دانشجویان بورسیه را در دانشگاههای خود آموزش می دهد. بلوک کمونیست نیز از سال ۱۹۵۳ به جرگه کشورهای یاری دهنده فنی و فکری پیوسته اند و حدود ۱۲ هزار نفر دانشجویی کشورهای در حال رشد در دانشگاهها و سازمانهای آموزش نظامی و غیر نظامی بلوک کمونیست تحصیل می کنند.

سازمانهای جهانی مانند یونسکو، ملل متحد، بهداشت، کار و بانک جهانی نیز در این زمینه فعالیت دارند و بیشتر بصورت صدور کارشناس و

آنگاه سازمانهای صنعتی و مراکز نوین تولیدی که در مرحله جذب تکنولوژی بوجود می آیند، با سرعت بوسیله افراد و کارشناسان جامعه اداره و هدایت شوند.

**م**همترین عامل کشورهای پیشرفته در کشورهای

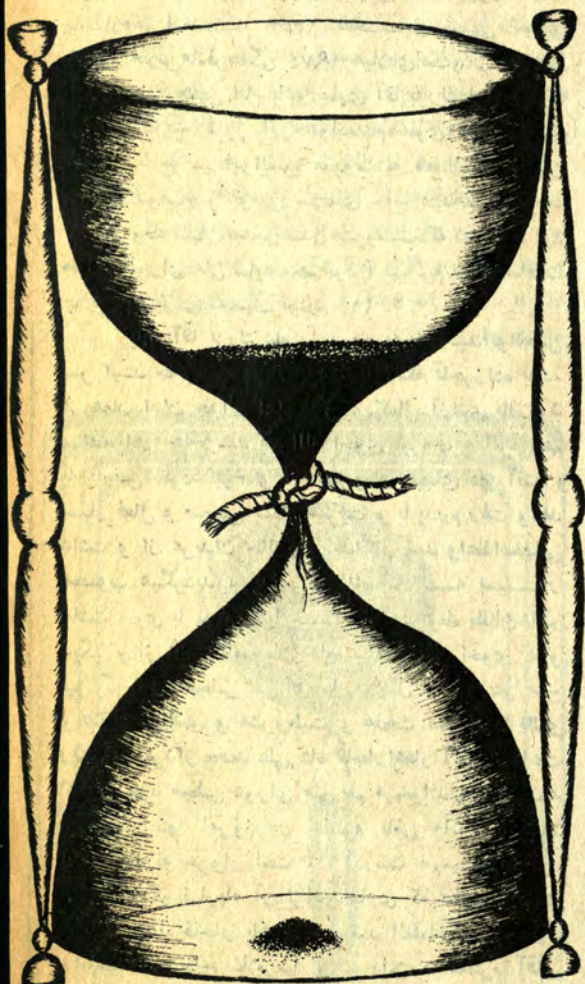
رو به رشد وجود کارشناسان، متخصصان و افراد فنی جوامع صنعتی است که در پارامی مواقع سرمایه را نیز به همراه خود وارد صنایع این کشورها می کنند. شاید بتوان گفت حضور سرمایه در برابر حضور کارشناسان کم ضررتر است، اما اگر منافع و «نیروی ماهر» کشورهای پیشرفته بر منافع ملی فزونی گیرد - و بطور کلی این «شرکت» محدودیت زمانی نداشته باشد - دیری نخواهد پایید که منافع جامعه به تاراج خواهد رفت.

«پییر موسی» (Pierre Meussa) در کتاب خود به نام «ملل فقیر» معتقد است که محرك و بنیان کمک فکری کشورهای صنعتی به کشورهای در حال رشد، کم و بیش و بطور مستقیم جستجوی «سود خصوصی» است. این جستجو از دو صورت انجام می گیرد:

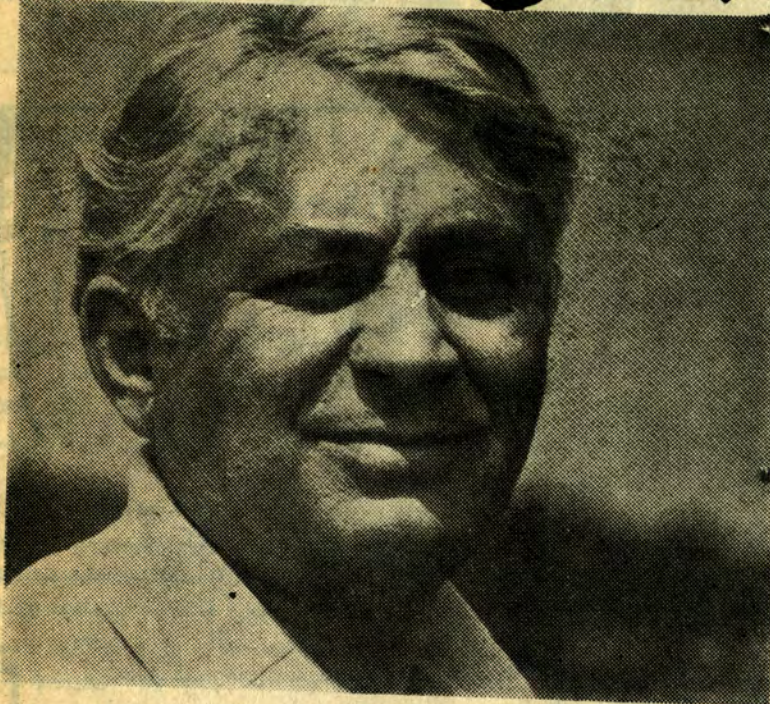
۱- بصورت غیر مستقیم از طریق کمکهای مالی و فنی و سرمایه گذاری در زمینه های مربوط. ۲- بصورت مستقیم دانش و مهارت فکری خود را به کشور روبه رشد می فروشد.

در نخستین روش، بسط و گسترش روابط بازرگانی و کسب منافع دیگر از برنامهها و ارتباطهای دیگر مطرح می شود. در دومین روش دو کشور مانند خریدار و فروشنده و در ساده ترین حالت، عمل می کنند. بدین ترتیب که سازمانهای خارجی اقدام به تحویل کارشناس با حقوقهای گزاف در زمینه ساخت و ایجاد مراکز تولیدی می کنند. این افراد مستقیماً به استخدام کشورهای در حال رشد در می آیند و البته این امکان هم هست که همان کشورها و سازمانهای جهانی، نیروی انسانی متخصص مورد نیاز را در استخدام خود به این کشورها اعزام دارند.

شاید بتوان گفت نخستین روش کمک فکری کشورهای پیشرفته به کشورهای رو به رشد از دیدگاههای ملی قابل قبول تر باشد، چرا که با تکیه بر آن کشور در ایجاد کارخانه و مرکز تولیدی سهم اند و استفاده از نیروی انسانی



# غمگینی عمیق در پس چهره‌های بشاش و خنده‌رو



«آقا بزرگ» شیفته ایران و مردم آن و عاشق ادب و فرهنگ این سرزمین است و دوری از ایران و مردم ایران موجب افسردگی و اندوهگینی اوست

از: محمد علی جمال زاده

پاس دوستی هفتاد ساله بادومان (علوی)

طلبه‌های پروپا قرص بود و در طهران روزنامه‌های بنام «نیراعظم» انتشار میداد (۳) خطاب به پدرم گفت: «فلانی باید در گوش پست چنانکه مرسوم است اذان مسافرت بخوانی». پدرم بمن نزدیک شد و صیغه تکبیر را بصدا بلند دوسه بار جاری ساخت و آنگاه دهانش را بگوشم نزدیک ساخت و با صدائی که دیگران نمی‌شنیدند گفت ممل‌جان (ممل بجای محمد علی) برو درس بخوان و آدم شو و وقتی آدم شدی خودت تکلیف خودت را خواهی دانست. این آخرین حرفی است که از پدرم شنیدم و از آن پس دیگر هرگز پدرم را که چند ماه بعد بشهادت رسیدند دیدم.

من با دو عموی آقا بزرگ علوی در ماه آوریل ۱۹۰۸ میلادی از راهی که گفتم عازم بیروت شدم و در تابستان همان سال یعنی سه چهار ماهی پس از ورودمان به بیروت که مدارس تعطیل شد با چند تن از جوانان ایرانی دیگر که در بیروت درس میخواندند (و از آن جمله میرزا مهدی و میرزا اسدالله دو پسر شادروان ملك المتكلمين و ابراهيم پور داود، دوست محمدخان پسر معيرالمالك) تعطیل را در یکی از دهات جبل لبنان موسوم به «برومانه» میگذرانیدیم. روزی يك روزنامه عربی خریدیم که ببینیم چه خبر هائی از ایران دارد. سواد عربی ما کافی نبود و همینقدر اسم ملك المتكلمين و سيد جمال واعظ را دیدیم و کلمه‌ای پهلوی اسم آنها بود که در فکر ما معنی ارتفاع مقام را میداد و بعدا که رفیق لبنانی زبان دان برایمان ترجمه کرده معلوم شد آن دو نفر را محمد علی شاه بدار آویخته است (چنانکه میدانید در آنچه مربوط به سيد جمال الدين بود خبر صحت نداشت و چندی پس از آن تاریخ سیدرا باهر محمدعلی شاه در بروجرد بقتل رسانیدند) ایام تعطیل برایمان صورت غذا و ماتم را پیدا کرد و پور داود که طبع شعر هم داشت مرثیه‌ای ساخت. که صداها را بنوحه گری در هم میانداختیم و اشک ریزان میخواندم و يك بيت آن قطعه که در خاطرمان مانده چنین بود

داد و بیداد که از جور فلک حاج ملک  
برسر داور شد ، افسوس ، افسوس

یکی از آنها جمع میشدند و دوراز اغیار صحبتهایی را که دوست میداشتند و باب مذاقشان بود بمیان می‌گذاشتند. بخاطر دارم روزی که نوبت به حاج سید ابراهیم (پسر حاج سید کاظم) رسید وعده داده بود که در باغچه مصفاى خود برای پذیرائی یاران بوقلمونی کباب نماید و پدرم هم که در این قبیل موارد پسرانش را از خاطر دور نمیداشت مرا با خود بدان مجلس برد.

حضرات قبل از ناهار کتاب «سیاحت نامه ابراهیم بيك» را میخواندند و مجلس بصورت مجلس ماتم در میآمد و هر کس فکر و نظر خود را بیان میکرد. بخاطر دارم که پدرم بشدت متاثر شده بود و گفت «خدا شاهد است وقتی بیاد این احوال میافتم گاهی از خداوند طلب مرگ مینمایم». من خردسال که شاهد و ناظر آن مجلس آراسته بودم و میدیدم در روی سرفره که در وسط اطاق گسترده بودند آن همه تنقلات و میوه‌های رنگارنگ و آجیل چیده شده بود از حرف پدرم تعجب کردم و بخود گفتم چرا باید باوجود چنین باغچه مصفا و چنین خوان آراسته‌ای و کباب بوقلمونی که همه در انتظارش بودند طلب مرگ نمود.

وزی که بادو عموی آقا بزرگ علوی (که در

آن تاریخ لابد کودکی سه چهار ساله بود و من هنوز او را نمی‌شناختم) باداره عسگر گاریچی قفقازی - که در مدخل میدان مشق در طهران آن روزگاران اداره وسیعی داشت و تنها کسی بود که گاری و دلیجان و کالسکه کرایه میداد - برای حرکت به بیروت (قا رشت و اتزلی با کالسکه و از آنجا با کشتی تا بادکوبه و از آنجا با خط آهن تا باطوم و از آنجا با کشتی تا باستانبول و باز از آنجا با کشتی تا بیروت) رفتم جمع مشایخان انبوه بود و عموما همه (حتی پدر آقا بزرگ علوی) معمم بودند (۲).

وقتی کالسکه حاضر شد و خواستیم سوار شویم سید عبدالوهاب معین العلمای اصفهان از دوستان رایگان پدرم و از سادات مشهور به «نحوی» اصفهان که از مشروطه

امروز که این سطور را مینویسم روز شنبه یازدهم اسفند ۱۳۵۲ هجری شمسی مطابق با دوم مارس ماه فرهنگی ۱۹۷۴ میلادی است و درست ۶۶ سال پیش از این همین ایام بادو عموی آقا بزرگ علوی (گویا در آن تاریخ هنوز این خانواده بنام «علوی» خوانده نمیشد) یعنی با حاج سید ابوالفتح معروف به «فدائی» و حسین آقا که دومین و سومین پسرهای حاج سید محمد صراف (از مشروطه طلبان صدیق صدر مشروطیت که در دوره اول مجلس شورای ملی نماینده هم بود) سرگرم تدارک مسافرت به بیروت برای تحصیل بودیم (۱)

پدر آقا بزرگ علوی موسوم به حاج سید ابوالحسن پسر ارشد حاج سید محمد بود و با آنکه تاجر زاده بود از همان اوان جوانی اهل خوق و کمال آزادی طلب بود و بهمراهی حاج سید نصرالله اخوی معروف مسافرتی هم به پاریس کرده بود و از مشروطه طلبه‌های دو آتشه و بسیار فعال و صمیمی بشمار میرفت و با پدرم رفت و آمد داشت و از مریدان خالص و فداکار سید واعظ اصفهانی محسوب میگردد و پدرم هم باو علاقه بسیار داشت. وی با پدرم و با چند تن از مشروطه طلبان خالص دیگر و از آن جمله همان حاج سید نصرالله اخوی که او نیز گویا در مجلس شورای ملی وکیل بود و در مدح و منقبت آزادی و مشروطیت و مذمت استبداد و ظلم و رفتار و کردار محمد علی شاه قاجار اشعار آبدار میساخت که در خود مجلس شورای ملی هم میخواند و از آن جمله این بیت تنها امروز در خاطرمان باقی مانده است (مشت نمونه خروار است. و درست هم میترسم نباشد) «نگو نارباد آن نژاد و تباری که تخت و تکیش محمدعلی شاه قاجار باشد» و سعید العلماء مدیر مدرسه «اقدسیه» و حاج غلامرضا (پدر دانشمند محترم آقای احمد آرام) که با آن عمامه کوچک شیر و شکر از مشروطه خواهان بسیار فداکار با ایمان بود (همیشه در مجالس خاص خدمت دوستان را بهمه میگردفتم و می‌گفت افتخار من است) و حاج سید ابراهیم پسر عموی حاج سید ابوالحسن و باز چند نفر دیگر که اکنون پس از هفتاد سالی بدبختانه هر چند قیافه‌های محبوبشان در مقابل فکرم مجسم است ولی آسامی آنها از لوح حافظه‌ام زدوده شده است هر دو هفته يك بار روزهای جمعه در منزل



# شوق دیدار ایران آتشی است که در تنور وجودش مشتعل است

موفقیت‌ها میبایستی قاعد تا موجب رضایت و خرسندی خاطر او باشد ولی چنین نیست و با اندک گفتگو با او آشکار میشود که درد آقا بزرگ از دل برمیخیزد و عاشق ادب و فرهنگ این سرزمین است. دوری از ایران و دوری از منبع الهام خویش - موجب افسردگی و اندوهگینی او است. آقا بزرگ هنوز سالهای درازی در پیش دارد که با نزدیکی به میهن و منبع الهامش بارور و پرثمر تر میگردد. چه نیکو و شایسته میبود که بیاس خدمات ارجمندش بزبان و ادب ایران وسائل مراجعتش بوطن، چنانچه باید و شاید، فراهم میامد. هر جا که ایرانی هست و در هر خطه‌ای که زبان و ادب فارسی رونقی دارد خاطر آقا بزرگ را گرمی میدارند و برای او عمر دراز و سعادت و نیک بختی میخواهند.

«ارادتمند و دوست‌دیرینه آقا بزرگ»

و قلم خود بوجود آورده و بیادگار گذاشته است همه مظهر زباندار عشق و بستگی فراوان و سرشار اوست به ایران و بزبان و ادبیات و فرهنگ ایران.

سعدی خودمان فرموده: «ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریایی» بزرگ علوی که اکنون مردی است هفتاد ساله میتوان گفت که پنجاه سال مستمر است که در راه و ادب فارسی کار میکند و درس میدهد و کتاب مینویسد و ازینرو بلاشک «تلك آثار ناندل علینا» در حقیقت مصداق کاملی است و دوستان و خیرخواهانش امیدوارند که باز هم سالهای بسیار زنده بماند و آرزوی قلبی او که همه متوجه زادبومش میباشد و رایحه شوق دیدار میدهد به بهترین صورت بر آید و با خاطر آسوده باز هم آثار ادبی سودمند و با ارزش بوجود آورد تا هموطنانش و علاقمندان بیگانه‌ای که به فرهنگ و ادب ما دل بستگی دارند پشت اندر پشت آثار خوب و آموزنده‌اش را بخوانند و بمصداق «فانظر و ابعدا الی الاثار» بشادمانی از او یاد کنند و برایش دعای خیر بگویند.

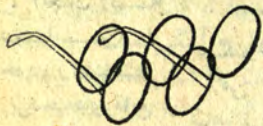
نخستین باریکه آقا بزرگ را ملاقات کردم درست ۴۳ سال پیش بود. در بانک ملی با صادق هدایت همکاری بودیم. او حسابهای خزانه داریکل را نگاه میداشت و من داندوستد چند بازرگان پریول رابث و ضبط مینوادم. در اواسط فروردین ۱۳۱۰ یک روز عصر، موقع بیرون آمدن از بانک، به پیشنهاد هدایت به کافه «وکا» رفتیم که در آن تاریخ پانوق روشنفکران آن ایام بود. وقتی وارد کافه شدیم آقا بزرگ را دیدیم که در گوشه‌ای نشسته و مشغول مطالعه میباشد هدایت برسم معمول با بنده گویی که همواره چاشنی سخنانش بود ما را بیکدیگر معرفی کرد. آقا بزرگ بسیار خرسند و شاداب بنظر میرسید و خنده رویش مرا بیاد «آقاشادی» قصه «برف سفید و ۷ کوتوله» انداخت.

پس از آنروز اغلب همدیگر را ملاقات میکردیم و راجع بدساتنهاییکه مینوشتند و ادبیات کشورهای مختلف داد سخن میدادیم ولی روزگاری میان دوستان تفرقه انداخت. آقا بزرگ رهسپار دیار خاج پرستان شد و هدایت را فاجعه جانگدازی از میان ما برداشت. اینک دیدار با آقا بزرگ منحصر باوقات نادری است که در گوشه‌از اروپا او را ملاقات کنم و برجوانی خود و ایام گذشته تلف بخوریم. در ظاهر آقا بزرگ هنوز شادی و بشاشت خود را حفظ کرده است ولی پس از برخورد اول باسانی میتوان دریافت که در پس و جنباب بشاش و خنده رویش، غمگینی عمیقی بر وجود او مستولی میباشد. این افسردگی معلول علت مادی یا نارضایتی از وضع کار و معیشت او نیست زیرا از یکسو با معلومات وسیعی که در زبان و ادب فارسی و آلمانی و چند زبان دیگر اروپایی دارد، ببقام استادی دانشگاه برلن نائل آمده و از سوی دیگر با تصنیفات عدیده‌اش خدمت باب و خاک آباء و اجدادش را ادامه داده است. اینن

بعد ها من و حاج سید ابوالفتح فدائی (عموی بزرگ آقا بزرگ علوی) از راه مصر و پس از سیاحت کوتاهی از پرت سعید و قاهره و اسکندریه پاریس رفتیم و از پاریس پس باز آتدک مدتی به لوزان (سویس) رفتیم و سالها باز آنجا با هم بودیم در صورتیکه حسین آقا (عموی کوچکتر آقا بزرگ علوی) در همان بیروت مانده بود.

وقتی جنگ جهانی اول فرارسید فدائی بایران مراجعت کرده بود و من به برلن رفته به کمیته ملیون ایرانی ملحق شدم و همینکه بغداد و کرمانشاه بدست انگلیس و روس افتاد. پدرا آقا بزرگ علوی یعنی حاج سید ابوالحسن که از اعظم مهاجرین بود از کرمانشاه خود را به برلن رسانید و سالیان درازی در آنجا زندگانی کرد و در همانجا هم در گذشت. در برلن همواره از الطاف و عنایات عالی جنابانه آن مرد راک برخوردار بودم و حتی مدتی هم باهم هم منزل بودیم حاج سید ابوالحسن علوی سه پسر خود (آقا مرتضی و آقا مصطفی و آقا بزرگ) را برای تحصیل به آلمان آورده بود و برادرش حسین آقا هم از بیروت برای تحصیل علم شیمی به آلمان آمد ولی افسوس که در اثر انفجار مواد شیمیائی با عده‌ای از جوانان آلمانی دیگر در کلاس درس بهلاکت رسید و ما ایرانیان همقیم برلن بهرامی بردارش حاج سید ابوالحسن و تقی زاده و گروهی از ایرانیان برای مشایعت جسدش به شهری که در آنجا تحصیل میکرد رفتیم و هرگز صورت او را که مرده بود پهلوی جوانان آلمانی دیگر برای دفن در طالاری گذاشته بودند فراموش نمیکتم که گوئی کاملاً زنده بود و بخواب خوشی فرو رفته بود.

آقا بزرگ کوچکترین پسران حاج سید ابوالحسن بود و در کار تحصیل سعی وافق داشت و از استعداد او حرفهائی می شنیدیم که همه راست از آب در آمد و نمونه‌هایش امروز معروف خاص و عام است. او از آلمان به ایران رفت و در حقیقت دوره دوم زندگانی او شروع گردید و اولین آثار ادبی خود را در آنجا منتشر ساخت که مایه شهرت او گردید. سپس دست روزگار و قضا و قدر از نو او را بآلمان انداخت که هنوز هم در همانجا زیست میکند ولی شوق دیدار ایران آتشی است که در تنور وجودش کاملاً مشتعل است و او بهمین امید ایام را بشب میرساند. سالهای بسیاری در دانشگاه بزرگ برلن بتدریس زبان و ادب فارسی سرگرم و خوشدل بود و اینک بمرحله بازنشستگی رسیده است ولی کمافی السابق فکر و ذکرش متوجه جایی است که در آنجا بدنیا آمده است و عشق آن غذای روحش بوده و هست و بساتنه همان علاقه است که باوجود پاره‌ای تقیدات زمان و تصرفات دوران همواره هر آنچه با فکر

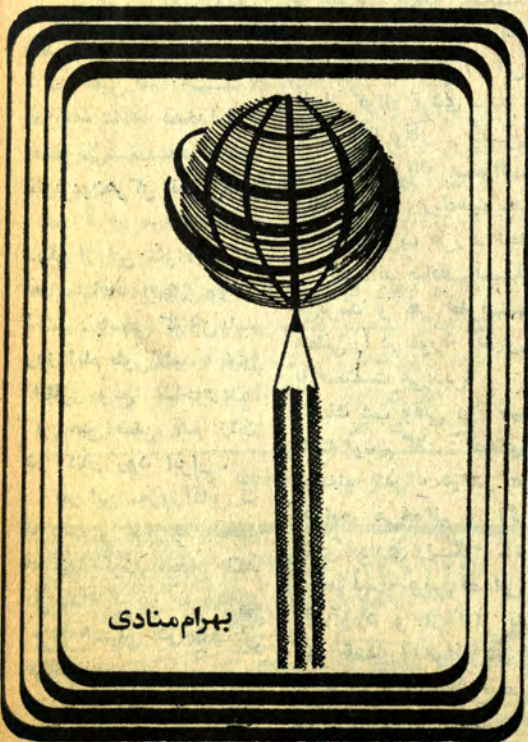


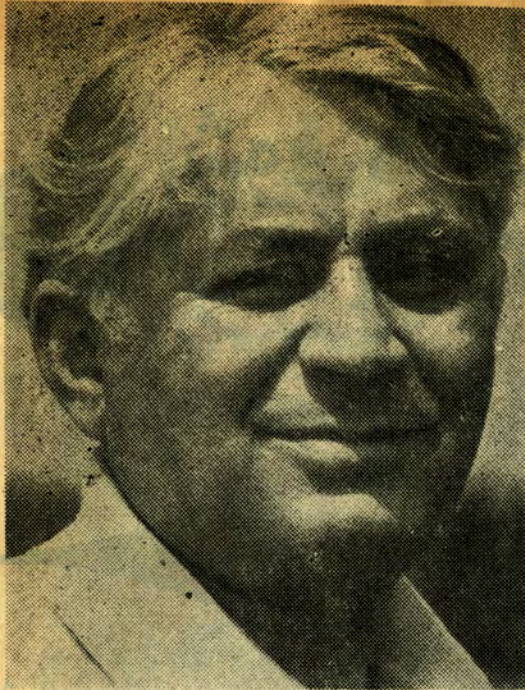
## پاورقی

۱ - حاج سید محمد پسر چهارمین هم داشت که خدا را شکر هنوز در قید حیات است و موسوم است به پرتو علوی و اهل عرفان و فضل و کمال است و در ادبیات امروزی ما مقام ممتازی دارد.

۲ - برای ماسه نفر مسافر از بازار سمارها لباسهای فرنگی و کاسکت خریده بودند و با آنسره‌های تراشیده کاسکت بسر صورتی نداشتیم که دلنشین باشد و خاطره آن امروز مرا بخنده در میاورد.

۳ - اداره این روزنامه در خیابان ناصری پهلوی در وردی مدرسه دارالفنون و در بغل عکاسخانه «عبدالله خان قاجار» که تنها عکاسخانه تهران بود واقع بود و لوحه روزنامه را با خط نستعلیق بسیار درشت نوشته بودند و رفوند در تارکی شب کلمه «نیر» را بصورت «تیز» در آورده بودند و سروصدای معین‌العلماء را بلند ساخته بود.





# پر بار، باوقار، متین. زیاد میخواند، زیاد میداند، زیاد مینویسد و کمتر حرف میزند

بزرگ علوی را منم مثل همه کسانی که ذوق و شوقی بادنیات معاصر ایران دارند می‌شناختم، چسرا که نام بزرگ علوی همیشه با «چشمهایش»، «چمدان»، «نامه‌ها» و ... همراه بوده و هست.

خیلی دلم میخواست او را ببینم، او را که نوشته‌هایش دست مایه اکثر نویسندگان امروزی است و نمونه‌ای است بسیار خوب از باریک بینی، نازک اندیشی و توصیف‌های دل‌انگیز، آنچنان که وقتی «چشمهایش» را بخوانی خود را شاهد و ناظر بر صحنه‌ها و وقایع می‌بینی.

دیدار دوست دیرینه و عزیزم آقای محمدعاصمی در مونیخ دولت دیدار آقای بزرگ علوی را نیز بر من ارزانی داشت و من ایشان را در مرکز فرهنگی کاوه در مونیخ دیدم.

پیش از این گمان می‌کردم که آقای بزرگ حالا دیگر باید پیر و شکسته شده باشد، در حالیکه هنوز هم آقا بزرگ پرکار، بانشاط و پر شور است آنسان که هرگز باور نمی‌توانی کرد که او هفتاد سال پر حادثه را پشت سر گذاشته باشد.

باشور و هیجان از من پرسید تهران چه خبر است؟ بچه‌ها چه میکنند؟ فلانی حالش چطور است؟ جلد ششم فرهنگ فارسی دکتر معین در آمد؟ لغت‌نامه علامه دهخدا کی تمام می‌شود؟ در تلویزیون مرکز تحقیق دایر شده؟ و ... بسیاری دیگر از این سئوالات و بعد مشتاقانه انتظار جواب داشت. پاسخی که دو یاسه روز تمام طول کشید، توی اطاق موقع غذا خوردن و حتی ضمن قدم زدن در کنار رود ایزر.

در این سه روز آقا بزرگ با دقت و شوق به پاسخها نه تنها گوش میداد بلکه دل‌میداد و من به آسانی برق اشتیاق را در چشمهایش می‌خواندم. شبها وقتی می‌خواستید من باز با او می‌اندیشیدم و او بایران و آنچه در آن

علوی اندکی با زبان قصه نویسی امروزی مردم ایران متفاوت باشد. بزرگ علوی در حال حاضر استاد بازنشسته دانشگاه «هومبولت» برلین و استاد راهنمای دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی است. امید که سالیان دراز عزتش مستدام و ایامش بکام باشد.

## بهمین بوستان

میان‌توده امروزی مردم کمی از زبان محاوره روزمره مردم بدور افتاده و چه بسا که بسیاری از اصطلاحات محاوره قدیم را نیز از یاد برده است که این هر دو باعث شده که زبان قصه‌های امروزی بزرگ

حقیقت این است که بافت قصه‌ها و نوشته‌های امروزی بزرگ علوی همان انسجام و ارتباطهای منطقی قصه‌های قدیم او را دارد ولی بخاطر سالیان دراز دوری از وطن و نبودن در

میگذرد. من سالیان گذشته را بیاد می‌آورم که بزرگ علوی، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد و صادق هدایت گروه ربهه را تشکیل داده بودند. و بیادم آمد که پس از مرگ هدایت هر یک از

اعضاء گروه ربهه هر سال به بهانه سالروز مرگ هدایت چه حکایت‌ها که نقل کردند و چه جنجال‌ها که پیا داشتند ولی این مرد ساکت و عمیق و با وقار همچنان ساکت ماند و بجای همه این‌ها به ارزشیابی و نقد عالمانه آثار هدایت پرداخت، بسیاری از آثارش را به آلمانی ترجمه کرد و شرح احوالی جامع از هدایت را در کتاب «تاریخ ادب جدید ایران و پیشرفت آن» که به آلمانی نوشته است آورد.

بزرگ علوی را در این فاصله کوتاه مردی دیدم، پر بار، با وقار، متین و کسی که زیاد میخواند، زیاد میداند، زیاد مینویسد و کمتر حرف می‌زند آنچه را نمی‌داند صادقانه می‌پرسد و هر نظریه منطقی را در مورد آثارش با صمیمیت می‌پذیرد. يك شب وقتی دور هم نشسته بودیم گفت: قصه‌ای نوشته‌ام بنام «در بدر» برای تو می‌خوانم و اگر نظری داری بگو... و بعد دست نوس قصه‌اش را آورد و از اول تا آخر قصه را خواند در مورد یکی دو اصطلاح من نظری دادم که بلافاصله متن قصه را اصلاح کرد.

## کارمند اطاق سپید وهشت

از:

غلامحسین غریب



نهر بود دیگر. جاری بودنش دلیل زندگی‌اش بود. خودش نمیدانست بکجا میرود. فقط میرفت. جریان داشت. همین. در علفزار، در لجن‌زار، شاید هم دریا را جستجو میکرد.

در نوجوانی‌اش، زمانیکه جویبار کوچکی بود میشناختمش.

میان جویهای لجن - آب محل‌های پائین شهر ول بود: اما سرچشمه‌اش از کوهها. آنچه میدانست از کوه آموخته بود و همین بود که از همان اول کار جویها تحویلش نگرفتند. همینطور حوضها و بعد هم استخرها.

خوب... نگیرند، جویبار نوجوان جز اینکه پیش برود، نهر بشود و بعد شط. شطی جاری در همه چیز، که کاری دیگر نمیتوانست کرد.

جسد نهر، نهر بزرگ، نهر جاری در همه چیز، بی‌گور و بی‌کفن بر زمین بیابان رها شده است. بی‌فریادی و جنبشی، جسد کش‌دار عظیمش بر کف بیابان ولو شده است.

رشته‌های بی‌حس و مرده آب که با لجن و زباله در آمیخته‌اند. اینست بیابان. شاید قهر بیابان است که نهر کبیر را از تیزی کوهها پائین کشید. زنده بودنش را جوش و نهییش را بیازی گرفت. مسخره‌اش کرد. کشتش و بعد جسدش را اینگونه بی‌کفن بر زمین صحراها ساخت.

این بیابان زندگی بسیاری از شهرهای بزرگ است.

او هم يك نهر بود. جاری در همه چیز. یکباره و ناگهان سرازیر میشد. همین بود که دشمنانه نگاهش میکردند و گستاخانه در اندیشه‌ها و زبانه‌ها و باز همین بود که ازش بد میگفتند.



## مفتون امینی

# تجربه اندوختگان

کاشکی ، خاطردهاشان را میگفتند  
یا همین موی دورنگ و نگه سوخته‌شان بس بود،  
آراسته با يك لبخند  
آوخ اما چه توانی کرد، اینها ذهنی پر دارند  
سخن تجربه ، همچون در و مواریداز گوشه‌لباشان  
می‌غلند:

«تو ندیدی ، تو نمیدانی  
آنچه امروز ، تو میخوانی یا می‌شنوی ، یا می‌بینی،  
همه‌اش حرف است

باید از اهل عمل پرسید  
باید از تجربه اندوختگان آموخت...»

# درمه فشرده مستی

دانه دانه سرخی و سبزی، پرستاره کرده فضا را  
شعله شعله گرد سردبین ، رقص تند دایره‌ها  
آفتاب و آینه بازی ، چابکی به‌آینه تازی  
نی عجب اگر که بیند ، چشم عقل عقده‌گشا را  
سینه از شمیم نفس‌بر ، آنچنان فشرده که گوئی  
عود سوز معبد «شیوا»، عطر بیز کرده‌ها را  
تشنه تشنه تشنه گیاهم، ساقه ساقه ساقه تن من  
قطره قطره قطره بنوشد، ابر عطر و نور و صدرا  
بازوان ملنمس من، با غرور پیکرت امشب  
بسته بر بلند صنوبر ، ساقه‌های مهرگیا را  
مست و مست و مست و خرابم، دیگرم نه تاب‌ونه یارا  
تا به روی خواهش عربان ، بر کشم حریرحیارا  
ماهیان قرمز خونم، در عبور از این رگ پر می  
می‌برند سوی عصیها ، نشسته سکوت و رضارا  
فارغ از نسیم تفکر، آنگیز خفته ذهنم  
می‌دهد امان غنودن جان از شکنجه ره‌ها را  
لحظه ایستاده ز رفتن ، در مه فشرده مستی  
من درون مشت نهفتم ، ساکن رونده‌نما را

□  
آی ، ای تجربه اندوختگان

ای همه عمر ، سفر در همه دنیا کرده  
و سرانجام ، ره مصلحت و عافیت‌خود را پیدا کرده  
- ای دم‌از‌مشرقی‌زده‌در گوشه‌میخانه غریبه‌ها-  
علف تجربه‌هاتان را در آخور خود نوش کنید.  
ای شما تب زده آنهمه بیماری گند مزمن  
دیگ این آش شفابخش معطر را از بهر که می‌جو‌شانید  
راستی

پشت این پرده که هر تجربه‌ای بر آن رنگی زده است  
- و در آن

مرزها با پرش يك تیر  
مرزبانها با يك شیشه اسب  
و پدرها با يك شمشیر  
و پسرها با يك بازویند  
نقش طغرائی زر مینائی یافته‌اند  
پشت این پرده که از اینسوشاف‌و‌از آنسو کدر است-  
مرگ ایمان را از چشم که می‌پوشانید.

□  
آی ، ای تجربه اندوختگان

! \* \* \* \* \*

۱۳۵۷

سیمین بهبهانی



تنهانیمه شبها است که جاری میشوم ، که میخوانم ،  
دشت‌ها را مینوردم .

بر کمرگاه ظریف کوهساران جوان می‌بیجم ،  
و صدها هزار «چرا» که در شکل صدها هزار  
زاغ سیاه

در چشم ، روح و سینه من ،  
بیش‌مانه قار می‌زنند و پرواز میکنند .  
تیب می‌زنم که خاموش شوند

اما یکی از این «چرا»ها ، یازدهای سیاه ،  
اطاق سیصد و هشت است که خاموش نمیشود .

فریاد این اطاق نه از روی لجبازی است ، نه دشمنی  
میخواهد بداند چرا ، بسوجب کدام قانون گوریک‌نهر  
شده است .

آنهم در زمان حیاتش ، زمانیکه نهر هنوز حال دارد .  
هنوز جاری است و هنوز می‌خروشد و می‌جو‌شد

□

در جدال با این صدها هزار «چرا»  
شب نیایان میرسد .

بامداد فردا ، بازهم مانند تمام فرداهای گذشته  
در گور خود سرازیر میشوم .

گوری که پیش از مردن بر این ساخته‌اند .

□

اصلا در زمان حیات است که موهبت داشتن يك گور را  
بنام اطاق سیصد و هشت بمن ارزانی داشته‌اند .

باید از این دهش بزرگ سیاست‌ار باشم .  
زیرا يك نهر پس از مرگش نه گور خواهد  
داشت و نه کفن

بهمین ۱۳۵۵

فردوسی - صفحه ۱۹



بزرگ در منم بود .

فکر میکردم اگر مشکل زندگی این نهر حل  
بشود ، یعنی آخر معلوم شود او در این دنیا کیست ؟  
چیست ؟ چکاره است ، امکان دارد ما هم دیگر مشکلی  
نداشته باشیم . یعنی من و موجوداتی مانند من که در  
ژرفای درونشان چیزی شبیه به این نهر وحشتناک وجود  
دارد .

از این راه بود که کمی با زبانش آشنا شدم .  
توانستم از آن شعر ، یا حماسه ، یا براستی  
مرثیه‌ای که در یکی از شیبهای بلند نزدیک مرگش  
میخواند چیزهایی را بزبان خودمان برگردانم .

و اکنون چه شگفت آور است بدانیم که نهر  
بزرگ ، آن فریاد طبیعت وحشی ، تا این جسد بی‌گور و  
بی‌کفن ، چیزهایی اینچنین میخواند :

من کارمند اطاق سیصد و هشت هستم  
در همه چیز همانند کارمندان اطاقهای دیگر  
اما فقط هفت ساعت در روز ،  
زیرا ...

صبح که از خانه بیرون میایم يك نهرم .  
نهر باتمام صفا و صداقتی که از تیزی کوهها  
بهمراه دارد .

و بعد از ظهر که از اطاق سیصد و هشت بیرون  
میایم ،  
باز هم نهرم .

جاری میشویم در کوهها و خیابانهای شهر ،  
در کالبد کوفته و وارفته زندگی بعد از ظهر  
جاری میشوم در اندیشه‌های به بن بست رسیده ،  
و چشمهای خاکستری کارمندان دیگر  
که در آن ساعت روز ،

دیگر چیزی برای فکر کردن ندارند .  
بازهم جاری میشوم .  
به کجا ؟ ... نمیدانم .

شاید بجایمانند اطاق سیصد و هشت .  
ناش خانه است . اما در واقع يك خنده .  
خنده‌ای مبتدل و شریب ،  
و من در لحظه ورود به این خنده شریب ،  
باید از یاد ببرم که يك نهرم .

زیرا اینجا چیزی بنام فرزند وجود دارد و چیزی  
بنام همسر  
و من نتوانستم و نمیتوانم کالبدی چوبین باشم .

تمام سالهای نوجوانی را میان همان جویهای لجن-  
آب زبست . کنار حوضها و استخرها .

بماند يك آب وحشی . نشناخته . بی جاومکان .  
حالا ، یعنی سالها پیش از آنکه بمیرد و اینگونه  
بی‌گور و بی کفن بر زمین بیابان رها شود ، بصورت  
يك نهر در آمد .

همپای او حوضها هم بزرگ شدند ، بصورت  
استخرها در آمدند ، استخرها هم بصورت دریاچه‌ها .  
اما آبهاشان همان آبهای مانده قدیمی .

مشکل از همان دوران آغاز شد . آبی که شرط  
وجودش جاری شدن و پیش رفتن بود . باحوضها ،  
استخرها و دریاچه‌ها که به سکون میآلیدند .

نهر بزرگ کوشید . تقلا کرد . شاید رابطه‌ای ،  
پیوندی میان خودش و آبگیرها بر قرار کند ، امانند  
که نشد . حوضها خندیدند ، تا توانستند خندیدند و روشن  
را برگردانند .

او مانند يك نهر تنهای بزرگ . شیبها ، روزها  
در کوه ، دشت ، شهر ، بیابان برای خودش جوشید و  
خروشید .

شیبهای بلند ، شیبها که به بلندی سالها بودند ،  
نهر بزرگ خواند . شعرهایی برای دنیایش ، دنیا  
و موجودات زنده‌اش ، برای آنها که نمیتوانستند نهر  
باشند ، جاری بشوند و ستایش کنند زندگی را . بزبان  
يك نهر حرف میزد . بزبان يك نهر شعر میخواند

اما در زمانه او آموختن و فهمیدن هرزبانسی  
معمول و ممکن بود مگر زبان يك نهر .

هیچکس نپذیرفت که يك نهر هم میتواند زبانی  
داشته باشد و حرفی برای گفتن . یا اصلا زنده‌ای باشد  
میان زنده‌های دیگر . ولی او همانگونه در شیبهای بلند  
میخواند . بی آنکه نهری ، جویباری حتی حوضچه‌ای  
صدایش را پاسخ گوید .

من سالهای سال در شهر و بیابان ، پنهانی کنار  
او راه رفتم .

البته نه بعنوان يك دوست یا يك هم‌آواز . شاید  
يك تماشاگر ، یا پژوهنده . زیرا چیزهایی از وجود آن نهر

# اینهمه بیگانه در کشور ما چه میکنند؟

نقش اغلب این مستشاران  
خارجی فقط در پیشنهاد  
خرید محصولات است که  
کشورشان سازنده آنست

## بازار بی در و دروازه ایران عرصه تاخت وتاز و چپاول شرکت‌ها و کمپانیهای خارجی شده است

داریم) به شناخت بقیه و زبان کاری آنان می‌پردازیم .  
بعنوان مثال مسئله ترافیک را مطرح می‌کنیم - تا  
کنون شاید بیش از ۱۰۰ گروه مختلف جهت حل « معضل  
ترافیک » به ایران سفر کرده‌اند و هر کدام بعد از مخارج  
عديده که سر به میلیون‌ها زده است چند خطی را سیاه  
کرده و رهسپار دیار خود شده‌اند. خنده‌دار است که گروه  
فرانسوی تنها چاره درد ترافیک تهران را احداث مترو  
می‌دانست و متخصصین ژاپنی دواي درد را احداث  
ترن هوایی تشخیص دادند و دواي ترافیک تهران توسط  
انگلیسی‌ها اتوبوس‌های ۲ طبقه بود! - جل‌الخالق که  
این مشاوران هر کدام درست راهی را انتخاب کردند  
که يك سر آن به ازیاد صادرات کشورشان ختم می‌گردید  
فرانسوی آمپول مترو را تجویز کرد تا دم و دستگاه  
توندل کنی برای اندازه و واگن های بزرگ و کوچک به  
ایران حواله کند و ژاپنی فقط در فکر توسعه و کار  
کرد کارخانه واگن سازی خودش بود و انگلیسی  
به فکر اتوبوس‌های دو طبقه و برآستی که تاسف آمیز  
است که حتی يك کارشناس مسئول نداشتیم تا با توجه  
به امکانات شهری و توسعه سطح شهر در سال های آتی  
تصمیم صحیح را بگیرد .

یکی از کارخانجات بزرگ ایران که دارای ماشین  
آلات متعدد است از سالیان پیش يك کارشناس انگلیسی  
دارد که در مورد خرید ماشین آلات و انتخاب آنها  
او را صاحب نظر می‌دانند و عجیب اینجاست که از  
زمان استخدام او ، جز ماشین آلات انگلیسی وارد این  
کارخانه نشده است و چه کسی است در این کارخانه  
که تاکنون متوجه این خطای انتخاب نشده باشد چه  
تکنیک انگلیسی هرگز قابل رقابت با ماشین آلات  
ژاپنی و آلمانی و فرانسوی نیست و این ماشین آلات به  
چند برابر قیمت اصلی و با تکنیک قدیمی وبال گردن  
این کارخانجات شده است .

از میزان سرمایه عظیمی که همه ماهه به این  
گروه پرداخت می‌شود می‌گذریم و نقش منفی را که اینان  
در جامعه ایفا می‌کنند متذکر می‌شویم - اعتقاد کورکورانه  
به این متخصصین خارجی متأسفانه باعث از بین رفتن

شاید گاهی مشاغل پر اهمیتی هم نصیب مهاجران  
گردیده است ، ولی این در صورت کمبود فرد متخصص در  
رشته فوق و در نتیجه احتیاج به يك فرد خارجی ولی در  
حد استخدای و فراگیری بوده است بدین معنی که فرد  
بکار گمارده شده بیشتر عنوان يك تعلیم دهنده را یافته  
است یعنی در کنار او صدها نفر را برای کارآموزی به  
کار گمارده‌اند تا از این راه در فاصله کوتاهی کمبودهای  
خود را جبران نمایند .

دیگر از جنبه‌های بکار گماردن مهاجران سبک  
سنگین کردن آن‌ها از نقطه نظر معلومات و وجوهات  
است . یعنی اگر فردی را در حد « نابغه » یافتند  
در جلب او بهر حیلتی اقدام می‌کنند ( مسئله فرار  
مغزها) و با اگر اهل درهم و دینار بود ، با مهاجر جدید  
گنجینه بادآورده‌ای را در خدمت جامعه بکار می‌اندازند.  
ولی مسئله مهم آنست که به اکثریت قریب  
به اتفاق این مهاجران و مسافران شغلی بهتر از ظرفیتهای  
رجوع نمی‌گردند و هیچ جای تعجب هم نیست زیرا يك  
ملت مومن و وطن دوست هرگز يك شغل پراهمیت  
و رفیع را تا سرحد امکان به بیگانه محول نمی‌کند .

حالا می‌خواهم بازگشت نمایم به وطن خودمان تا  
ملاحظه کنیم که در مقابل آنهمه ممتخران به « ظرف شوئی  
و رختشوئی » ما چه چیزی به این خارجیان عرضه  
می‌کنیم .  
چه کسی است که نداند به چه تعداد غیر قابل  
شمارش افراد خارجی در تمام سطوح مملکت ما بعنوان  
«مدیر و متخصص و مشاور» با حقوق‌های بالای ۵۰ هزار  
تومان و مزایای غیر قابل تصور به چپاول مشغول  
هستند .

شاید در بدو امر این مطلب تداعی شود که این  
«مستشاران» برای پیشبرد مسائلی که ما در آنها تبحر  
کافی نداریم رنج سفر را تحمل کرده و به کمک ما  
می‌آیند ولی برای روشن شدن مطلب با کنار گذاشتن  
تعداد معدودی مستشار خارجی (که به آن‌ها احتیاج

## تحفه‌های غرب...!

### از: دکتر کامران فرزاد

یکی از افتخاراتی که هواره عده‌ای از فرنک  
برگشته‌ها به آن افتخار می‌کنند سابقه ظرف شوئی و  
رختشوئی ایشان در سنوات تحصیل در کشورهای اروپائی  
و آمریکائی است و اگر این افراد به پست و مقام و  
منزلی هم برسند ، این مقوله هم می‌شود «وسیله تبلیغات»  
ایشان برای نشان دادن «عزت نفس» و یا این که از  
هیچ به این پست و مقام رفیع‌المرتب رسیده‌اند . گویانکه  
همین‌ها که به ظرفشوئی در سنوات تحصیلی افتخار  
می‌کنند ، در زمان «ارتقاء» از پاك کردن کفش خود هم  
کراهت دارند و بگذریم که علوطیع و خلوص نیت واقعا  
شایسته ستایش است ولی باید از پس پرده این شغل شریف  
ظرفشوئی يك مطلب ملی را بیرون بکشیم که وقتی برای  
ایرانیان شریف افتخاری بالاتر از ظرفشوئی در دوران  
تحصیل وجود ندارد ، برای بیگانگان مقیم ایران هرگز  
شغلی کمتر از مشاورت و یاریاست آنهم با پیشکش  
حقوق های آنچنانی وجود نداشته است .

این افتخار ظرف شوئی راهی بخشیم بهمان افرادی  
که حالا آنرا بعنوان «علوطیع» یدک می‌کشند و برمیگردیم  
به مسئله اصولا اهدا يك شغل به يك فرد بیگانه دريك  
کشور . تاجائیکه اطلاعات نگارنده مجال میدهد درممالک  
اروپائی و امریکائی - با آنهمه مهاجر و مسافر - هرگز  
دیده نشده است که يك شغل اساسی را به يك بیگانه  
رجوع نمایند مشاغل باثینی با درآمدهای اندک همیشه  
مختص بیگانگان بوده است ، این مشاغل یا در آن  
سطحی قرار داشته‌اند که تخصیص يك قسمت از اجتماع  
به شغل فوق ، باعث کمبود نیروی انسانی آنان  
می‌گردیده است و یا در سطحی که اکثریت به انجام  
آن کار کراهت داشته‌اند و بنابراین این هدیه ارزنده  
دوستانی تقدیم این مهاجر خارجی گردیده است !

## چه بومی

ندا میدهد باز  
چه آوای شومی

نمی ترسد از هیچ -  
نه از این چراغی که می سوزد آهسته  
در گوشه شب،

نه از این برهنه،  
نه از مرگ

\*\*\*

نه از عکس این ماه،  
که افتاده در آب این کاسه نیمه خورده  
نه از این زمستان که می ترکد از  
سردیش سنگ  
نه از این کلاغی که زنده است در برف،  
نه از این درختی که مرده.

\*\*\*

کمین کرده در گوشه شب  
پیام آور چیست

\*\*\*

ندا میدهد باز  
بامم نگه کن  
چه بومی

منصور اوجی

## در امتداد غبار

در ازدحام واژه ها

نخس شجاعت زیر پا مانده است

اینک، از آن مردان گرد راه حق بر  
چهره بگرفته

کدامین شان، بر گور سخاوت های خونین،

نوحه می خوانند؟

م - یکرنگی

## شهادت در

### محراب

شرحی برای بودن و ماندن

شرحی برای رفتن نیست

من با تو از همیشه نمی گویم

با آنکه پلک شب از فردا

نور می طلبد

من با تو از همیشه نمی گویم

\*\*\*

رنجی برای منست

رنجی از آن توست

ما آسوده نیستیم

که عشق

روئیده نیست

و در عمق آینه راهی نیست

اما بیانگاه کنیم

مروری میان خاک کنیم

ما عشق را

در بهار نیافتیم

که تا بهار نماند

ما در شکوفه ریزش هر گل

ما از شهادت در محراب

ما از نگاه خسته حلاج

اورا شناختیم.

همایون تاج طباطبائی

## برگ ریزان

برگ ریزان است

باد یغماگر بتاراج خزان سر مست و بیچان است

رقص مرگ برگ

از فراز تارک سرشاخه های خشک،

تا فرود ریشه های پیچ در پیچ زمین پیوند

آیت اندوه و حرمان است

\*\*

ز آنهمه رنگ و جلای اول پائیز

باغ را دیگر نشانی نیست

آسمان را جلوه ی رنگین کمانی نیست

آتش خورشید افسرده است

زندگی مرده است

سرد و غم ریز است

\*\*

هر که را بال و پری بوده است

رو بسوی سرزمینی گرم آورده است

عاقبت را در کران بی کرانها جستجو کرده است

\*\*\*\*\*

من در اینجا مانده بی باکم

من در اینجا ریشه در خاکم

گرچه تنهایی مرا دیرینه پیوند بست

با ستوت برگهای زرد پائیزی

عاشتم افتادن رقصان و بیچان را

سینه ام گسترده آغوش عزیزان است

جایگاه مهربانان است

بستر بی انتهای برگ ریزان است.

محمد عاصمی

## هنوز در مدار

هنوز

در مدار آن آفتاب قدیمی هستم.

از دیارهای متروک گذشته ام

و فریادهایم را شناخته ام

که می توانم

طنین صدای صداها باشم

و شعله ای

که ذخیره ی زمستان بلندست

بی آنکه خاکسترش

اجاق را

بهرنگ سرما بیالاید.

□

با ایمان وحشی جنگلهای قدیمی

می خواهم افق را

از شاخه ها و

آواز

پر کنم

پس چشمه هایم را نوازش می کنم

و پرندگان را پناه می دهم.

□

اکنون دریای من

غوغای عمیق ریشه ها جاریست

و اگر در اندام من یادگار زخم هاست

واز قلبم همیشه

آوازهای سرخ می تراود

من می توانم درد را به کلام بسپارم

تا خاک از صدای مرغان روشن

خمیازه های بیداری را

رها

کند

و اگر

تنها هستم

این تقدیر همه ی جنگل هاست!

مهرماه ۵۲  
عزیز ترسه

## در مداری دیگر

آی پای بوسان حرم های فریب

فصلی از فاجعه فقر گذشت

و کس از شوکت ننگین شما شعر نگفت.

در شروع غزل رویش برگ

باد این هرزه در

ساقه ترد اقاقی ها را

به غرامت می خواست

و در این فصل فجیع

هیچکس وحشت لبریز اقاقی ها

زیر دلتنگی هر برگ ندید

- و زمین

این هجو بزرگ

همچنان حول یک محور فرضی چرخید.

\*\*\*

شام آخر ما شهادت دادیم

که سکوت، آغاز صبوری صنوبر هانست

و زمین

در مداری دیگر

حول دستان فراینده ما می چرخد

انتظار فصل های دیگری باید داشت

« و کسی خواست که باور نکند! »

این غزلواره پریشانی احوال کسانی است

که در خشم شکوفنده ما شک کردند

و چنین بود که تاوان گزافی دادند.

زهرا افتخاری

## رستگاری موهوم

گفتم: زمان رستگاری انسان

در زیر آفتاب

کی می رسد،

اگر برسد هرگز؟

گفت: ای برادر هابیل،

تا روی خاک

در گوشه ای، کسی

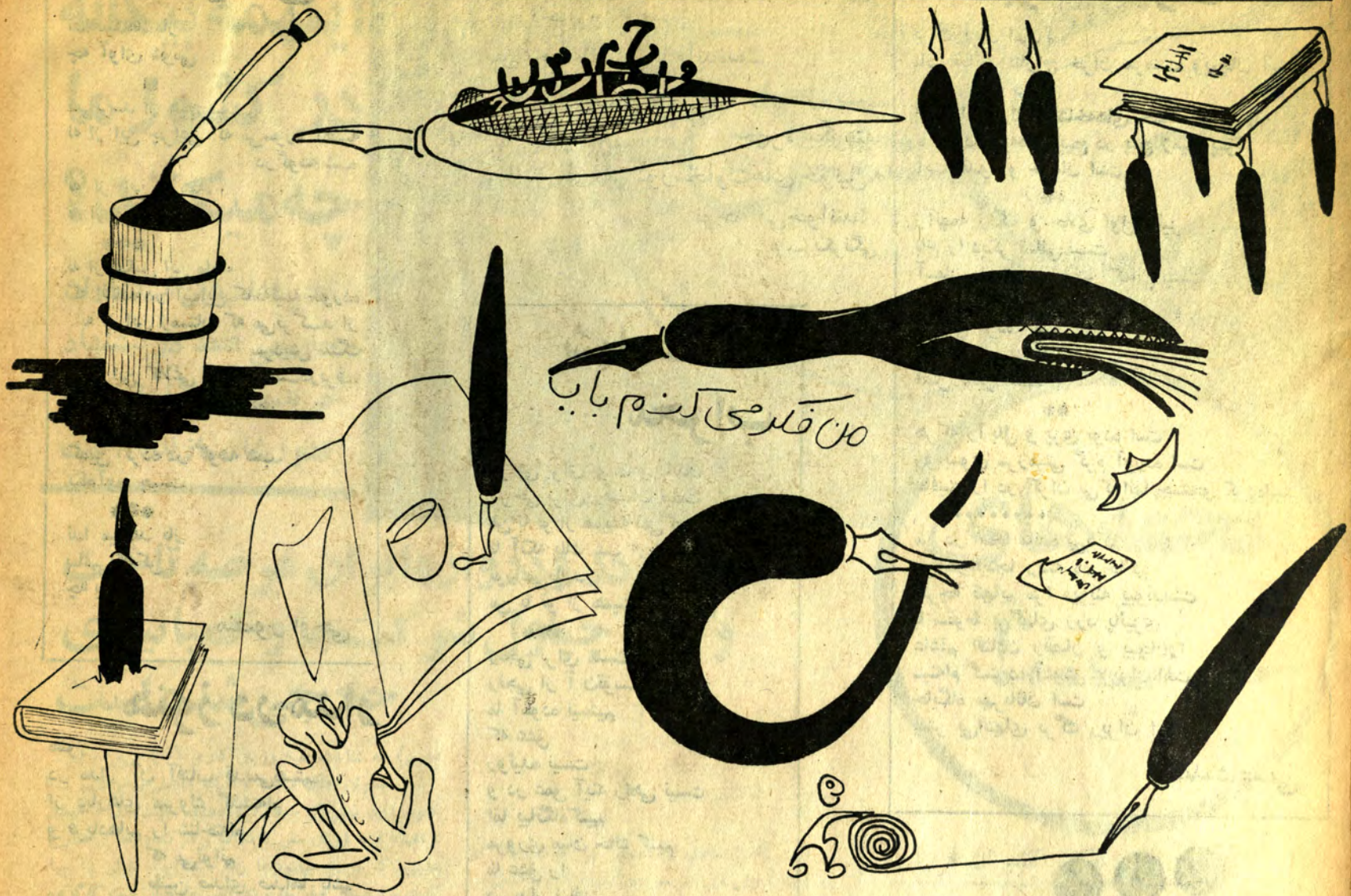
پیدا شود که سعادت را

در مرگ دیگری بداند،

آن گونه رستگاری موهوم است.

محمود کیانوش

# نون و القلم ... طرح هائی از: سید غلامرضا اسلامی



## سوک

### از محمود کاوند

توی چشم برادرش نگاه کرد - او سرش را پائین انداخت - هر دو از اینکه نگاهشان تلاقی کند دچار شرم می شدند دو استکان جای سرد چلوشان بود کارگران خسته و بیکار و چرکین دوروبرشان مشغول جای خوردن و گپ زدن بودند نگاه های بیرنگ و صورت های تکیدهشان بار دردی جاودانه با خود داشت پیر مرد قهوه چسی استکانها را توی کاسه پر از آب سیاه شده از چرک می شست - برادر بزرگتر همه جیبهایش را کاوید - مقداری پول خورد بیرون آورد - روی میز ریخت - از صدای ریختن

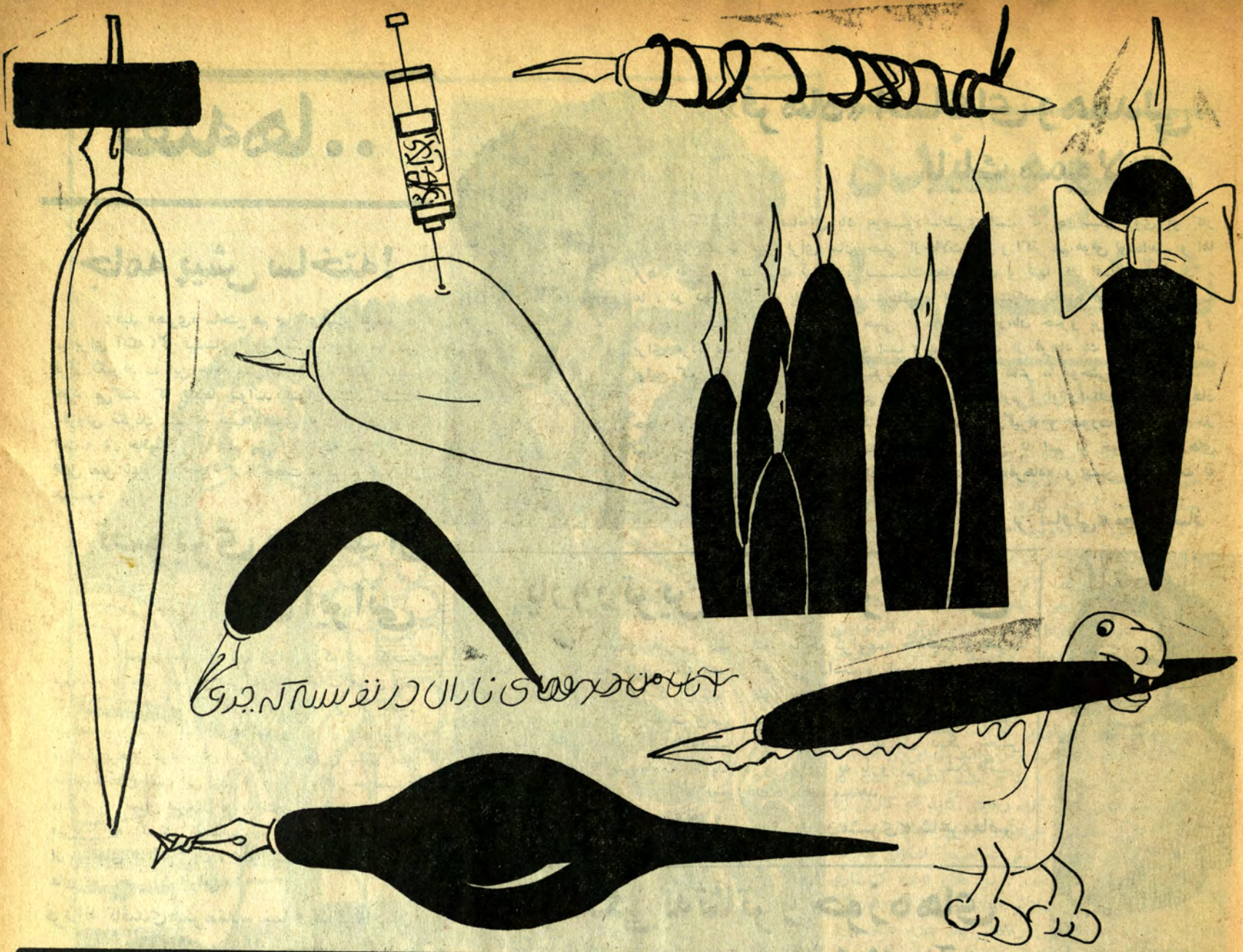
پولها قهوه چسی بخود آمد و استکانها را رها کرد و بسر میز آمد - خدا عمرتون بده حسابتون از اون هفته دوازده تومن میشه بقیه اش میمونه؟ - همه اش میمونه، اینام واسه تو نیس، میخوایم بریم ملاقات مادر مومن داریم پولها مومنو راست و رست می کنیم. قهوه چسی نا امید برگشت و مشغول شد اما نگاهش هنوز روی سکه های روی میز بود بود نگاه دو برادر یار دیگر بهم گره خورد دیگر در وجودشان چیزی نشکسته باقی نمانده بود: قلبشان - غرورشان ... عزت نفسشان در دفعات قبل خورد شده بود - دو هفته اس بیکاریم - بایدم بی پول باشیم - اما نمی توئیم به ملاقات مادر مومن نریسم ممکنه ایندفعه دفعه آخر مومن باشه، داشت میمرد. جمعه ای که دیدمش وضعش خیلی وخیم بود، پرستارام دیگه بهش نیگا نمی کردند

- آره ... بمن التماس کرد که بیارمش خونه میگفت « من نتونستم جوابشو بدم فقط تو دلم گفتی « با این وضع مومن چه جوری میتوئیم تو را ببریم خونه »؟ - بیچاره پیرزن میرنش اتاق تشریح ... گره اشکی توی چشمانش باز شد آه بلندی کشید - بعد از عمری روزه و نماز و تقدس حالا باید جسد نیمه جوش بیافته بس این دکترای لامصب تا اینور اونورش کنن - تقصیر ما چیه پول داریم که بیاریمش خونه؟ - شوهر بی غیرتش حالا پای منقل نشسته برادر کوچکتر با پشت دست قطرات اشک را از چشمانش گرفت و گفت: - اون دفعه که من رفتم ملاقاتش هیچی پول نداشتم تا براش چیزی بخرم لاقل جلوی مرضی

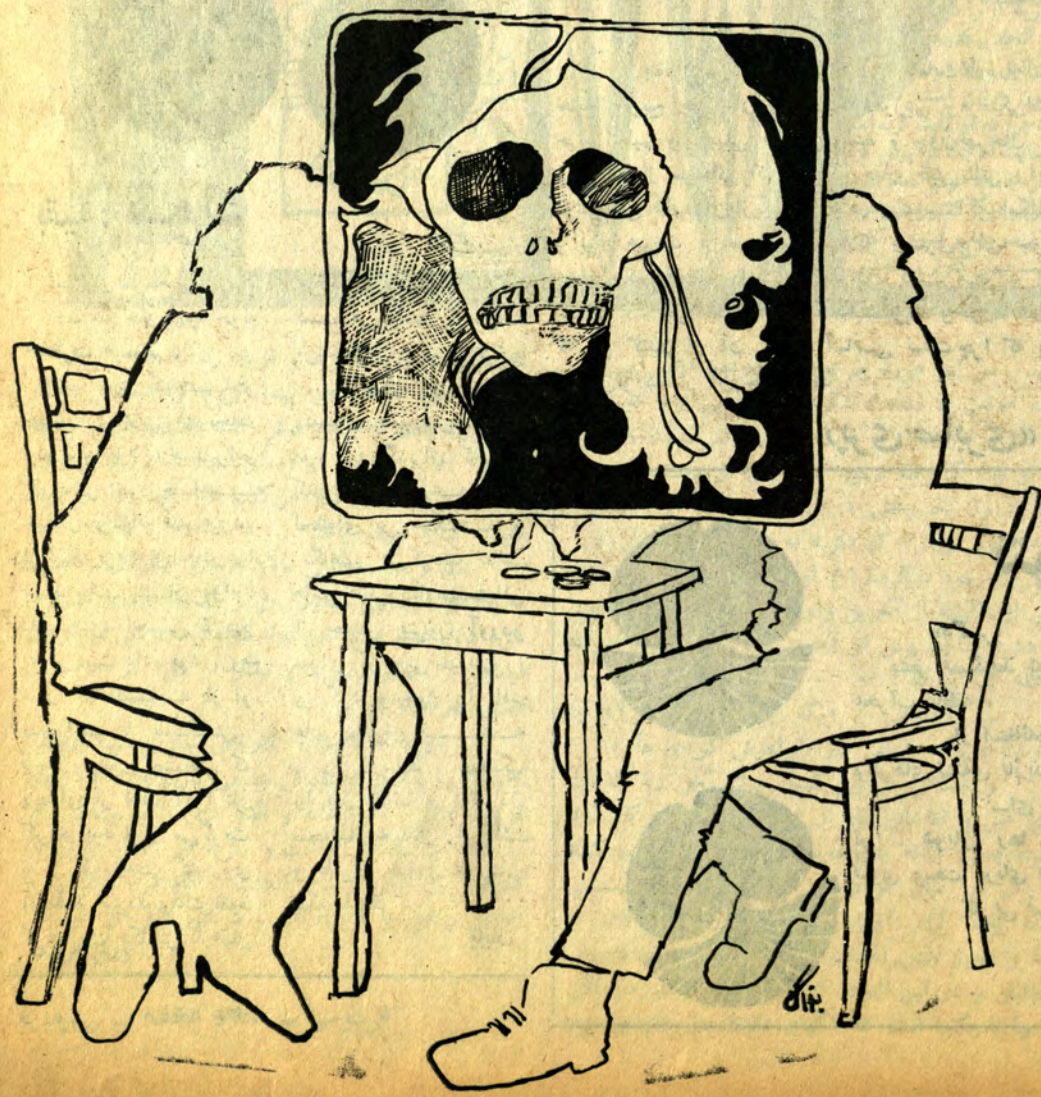
دیگه .... نگاهی به دستای خالیم کرد - و با عجله گفتم « اوادم ببینم چی واست خوبه تا برم از بیرون بخرم » که لبهاش جنبید « به چیزی بخر تا گلمو باهش تر کنم » - خوب تو چی کردی؟ - یه ساعت مچی داشتم بازش کردم گرفتم تودستم از جلوی مریضخونه تا توپخونه بهرکی نشون داد حاضر نشد بخره کم مونده بود گریهام بگیره بیچاره چشم براف بود - بالاخره جلوی یه نفر مستو گرفتم و گفتم « جون بخت این ساعتو از من بخر » اونم خرید پونزده تومن با عجله دویدم تو شیرینی فروشی دو تا کمپوت براش خریدم و با تاکی خودمورسوندم به دم مریضخونه ... اما - اما در مریضخونه رو بسته بودند ساعت ملاقات تموم شده بود، برای همینه که دیگه روم نمیشه پیام! - حالا چکار کنیم، کسی رو داریم که یه خورده

پول ازش قرض کنیم؟ - نمی دونم - میریم سراغ اون - آقا مومیگی - آره - پس زودتر که ساعت دوونیمه - گرما داشت اسفالت خیابان را خمیر میکرد. کارگران دستهارا روی میز قهوه خانه بالش کرده بودند و چرت میزدند برادرها در پناه سایه دیوار براف افتادند، خیابان و کوچه باریکی را پشت سر گذاشتند تنها صدای خورخورد خواب رفتگان و حرکت پنکه های زهوا در رفته بود که سکوت کوچه را بهم میریخت گرما و بوی تریاک - که از لای پنجره نیمه باز خانه ای در ته کوچه مشام را نوازش میداد. از در قهوه ای رنگی که نیمه باز بود وارد شدند پله های خانه را زیر پا گذاشتند و آهسته از لای در بداخل خرید پدر جاق و عرق کرده

روی تشکچه ای که چند متکا کنارش قرار داشت لم داده بود وزن جوانش با انبر زغالهای سرخ داخل منقل را بهم میزد لباس نازکی بتن داشت که با ورود دو برادر فوراً خودش را پوشاند مرد بمحض دیدن پسرانش قیافه تلخی گرفت و سیلهای انبوهش را جوید بچه ها سلام کردند و نشستند. لحظاتی سکوت برقرار شد چهره پدر در هم بود و نامادری بانفرت آنها را زیر نظر داشت برادر کوچکتر سکوت آزار دهنده را شکست. - پدر ... ما میخوایم بریم ملاقات مادر مومن و او مدیم ... او مدیم ... - آها فهمیدم ... او مدید منو تیغ بزنیید. آها ... کور خونیدید ... شماها خیال میکنید من سرگنج نشستم - اشتباه گردید همونطور که من اشتباه کردم و شماها رو پس انداختم ... بجای اینکه الان شماها برام دسته



تو من در حالی ناراض در رف سستانه جوی



زرده کردن .  
 برادر بزرگتر  
 التماس کنان زهمه کرد !  
 - پدر قرض بده  
 بهتون میدم ... مردنگاه  
 خشمگینی باو انداخت و  
 فریاد زد گفتم بریسد  
 گمشید من پول ندارم.  
 شما اصلا آنمید اصلا  
 معلوم نیست حلال زاده  
 باشید .... یا لا خلوتش  
 کنید ، بذارید بادبیاد !  
 دو برادر آهسته از  
 راهیکه آمده بودند بر-  
 گشتند . صدای غرولند  
 پدر توی کوچه با صدای  
 مردی که تصنیف می خواند  
 و زنهاییکه باهم دعوا  
 میکردند درهم آمیخت .  
 - خوب برادر بیایده  
 بریم بهرحال باید برویم  
 حالا با دست خالی یا پر  
 - من نیام ،  
 - نمی آئی ؟ خجالت  
 نمی کنی این حرفو میزنی؟  
 - دفعه قبل بهش قول  
 دادم بیارش خونه حالا  
 دیگه روم نمی شه بهش دروغ  
 بگم  
 ورق بزنیس  
 دسته اسکناس بیارید می  
 منو تیغ میزنید فکر نمی-  
 کنید که منو این ضعیفه هم  
 باید زندگی کنیم ، برید  
 کم شیدحقه بازا.. تا موقمی  
 که مادرتون بود از دستش  
 آرام نداشتم حالام که  
 الحمدالله داره گوربگور  
 میشه از دست شماروزگار  
 ندارم یا لا بلند شیسد  
 گورتونو کم کنید .  
 دو برادر بهم نگاه  
 کردند و دستهای پینه  
 بسته برادر بزرگتر لرزید  
 اما حال مادر او را از  
 تصمیمی که داشت در فکرش  
 جان می گرفت منصرف  
 کرد . برادر کوچکتر  
 نگاهی به تعلیکی پراز تریاک  
 کرد و در یک لحظه  
 فکر قاپیدن تریاکها و  
 فرار بمنزله هجوم آورد  
 اما انبر داغ که در دست  
 پدر بیهدف حرکت میکرد  
 این فکر را از سرش  
 بیرون راند ... صدای  
 پدر در هوا موج میزد  
 - برید بیرون بذارید  
 یه دقه راحت باشیم ..  
 انگار برای من تخم دو

# گفته‌ها..

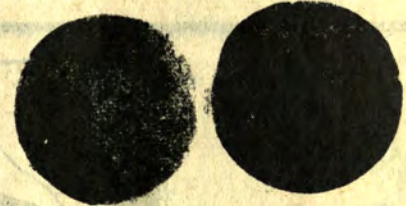
## جامه پیش ساخته!

فیلم «هنری» ساختن هم بهانه‌ای است که بعضی‌ها - برای آنکه اگر فیلمشان فروش نکرد، مورد سرزنش قرار نگیرند - این جامه پیش ساخته را به تن فیلم خود می‌کنند که بعدها بتوانند عنوان کنند که «فروش نکردن فیلم به سبب (هنری بودن) آن بوده است.» در حالیکه اگر فیلم پس از ساخته شدن اثری قابل تعمق باشد خود بخود از ارجحیت خاصی برخوردار میشود

## تصویری منحنی از زن ایرانی

تصویر سینمایی زن ایرانی (که در کافه میرقصد و باقی قضایا) یک تصویر اهانت‌آمیزی است که تلاش‌های بی‌گیر زن امروز ایران را بی اثر جلوه میدهد و باید از این گونه تصویرها از زن ایرانی در فیلم پرهیز کرد. زن ایرانی آن دختری نیست که مطابق داستان اغلب این فیلم‌ها به زور وادار بهرقمیدن میشود و آنچنان سرحال و با نشاط میرقصد و اطوار میریزد که آنرش ناپیداست. و این چهره صرفنظر از جنبه‌های بد آموز آن، لطمه‌ایست بر پیکر فعالیت‌های اثر بخش زن ایرانی...

فرزانه تائیدی هنرمند سینما و تئاتر ایران



## بقیه: سوک

— پس من میرم  
— منم جلو قهوه خونه منتظرت میمونم .  
شب توی کوچسه و خیابان و توی قهوه‌خانه ولو شده بود . برادر کوچکت در حاشیه خیابان بی‌تابانه قدم میزد، از اینکه نرفته بود مادر را ببیند سخت پشیمان بود ، دلش میزد احساس غریبی به او دست داده بود . روح مادر که هلمسانه از او میخواست تا بدیدنش برود ، جلوی چشمانش که پرده‌ای از اشک آنرا تار کرده بود قرار می‌گرفت به بزرگی زمینی که روی آن قدم میزدتوی دلش نفوذ کرده بود نگاهش از هیجان

مردم و ماشینها به دور دست می‌دوخت تا شاید برادرش را ببیند... و دید .... از پیاده رو می‌آمد دستمال بصورتش گرفته بود و رهگذران که از کنارش رد می‌شدند لحظه‌ای بر میگشتند و نگاهش می‌کردند شانه هایش میلرزید او هم دستمالی از جیبش بیرون آورد و صدای گریه‌اش خیابان را پر کرد و خود را با قدم های بی‌توان بسسه برادرش رساند ، همدیگر را بغل زدند و از تله دل ضجه‌اشان خیابان را برداشت و عابران خیابان دورشان جمع شدند .

پایان



# «فرهاد» افسانه‌ای و همدلی با یک همولایتی

« فرهاد » افسانه‌ای یک موجود اساطیری است که چه بسیار روی او کار کرده‌اند یک تم قوی برای بیان خیلی از حالات ذهنی و اکثر هم موفق بوده‌اند . و اما فرهاد به یقین یک پیک تراش و یکسک حجار بوده و تنها یک افسانه نیست . ما ، در دوران گذشته یک مجسمه سازه‌عظیم و بزرگ داشته‌ایم بنام « فرهاد » آن هم در حد «میکل آنژ» که شاید حینی از مجسمه‌های زمان خسرو پرویز را ساخته و برای مردم یک هنرمند بزرگ بوده است و بهمین جهت از فرهاد یک افسانه ساخته‌اند. اولین کسی که به او «حجار» و پیکرتراش لقب میدهد شاعر ما «وحشی بافقی» است. من برای اینکه جا پای پیکر ایرانی بگذارم ، او را انتخاب کردم. فرهاد حجار و پیکرتراش برای من ابعاد بزرگی بخودش می‌گیرد و بصورت یک مکتب در می‌آید بدون اینکه اثر وجودی داشته باشد. در واقع من با اسم او خوشم و کارهای اولم همه در این مایه بود و بعنوان نوعی بزرگداشت «فرهاد» و بهمین جهت دست به تصویرسازی از او زدم بهانه همدلی با یک همولایتی .

«پرنیز تساولی» مجسمه ساز

## بارورترین ادوار شعر فارسی

آغاز شعر معاصر فارسی یک نقطه عطف در تاریخ هزار ساله شعر و ادبیات ماست و دوره‌ای که از نیما به بعد شروع شد و در این بیست و سی و چند سال اخیر ، یکی از بارورترین ادوار شعر فارسی است. شاید بتوان گفت در هیچ دوره‌ای از تاریخ و ادبیات ما شعرمان اینقدر رونق و تنوع نداشته است (رونق ذات شعر).

شعر ما هرگز اینهمه خلاقیت و هنر-آفرینی نداشت و با وجود تاثیر گذاری تلویزیون و رادیو و سینما در علائق مردم ، ولی باز هم می‌بینیم با وجود این عوامل و عوامل دیگر شعر روز بروز به باوروری و شکوفائی خود ادامه میدهد.

«ف. بدون مشیری» شاعر معاصر

## دلبستگی به تئاتر و حوزه‌های عاطفی آن

: بنظر من شاید هنوز آن حمایت لازم از تئاتر نشده است . تئاتر علاوه بر آنکه جنبه تفریح هم دارد ، جنبه آموزشی و فرهنگی‌اش بسیار قویست یعنی تئاتر می‌تواند حربه تعلیم و تربیتی محکمی باشد و چون بهر حال حمایت لازم نمیشود و سینما (بگذریم از سینمایی که میتواند همان نقش تئاتر را داشته باشد ) بیشتر جنبه تجارتي و تبلیغاتی دارد. آن بازیگری که در سینماست اگر امکانات برایش فراهم شود به شهرت و پول میرسد ، خود بخود تالو بیشتری برای جوانها دارد . ولی بمن ثابت شده جوانی که با تئاتر اصیل آشنا شود کمتر میتواند از آن دل بکند حتی بخاطر شهرت و مادیات ... چرا که تئاتر ، دلبستگی‌ها و حوزه های عاطفی را روی انسانها باز میکند که دل کنند از آن کار آسانی نیست چرا که یک همستگی با هنر پیدا می‌کنند که نمی‌توانند از آن جدا شوند .

## «پری صابری» کارگردان تئاتر

## نتوانستی

«دگر»  
شعر نمیکنجد این کلام عتیق!  
محراب عاطفه ،  
از استغاثه‌ها خالیست .  
و ابرهای تشنه‌ی باریدن ،  
— ای کویر عظیم —  
ترا ، دوباره رها میکنند و می‌ایند ،  
بسی وسعت دریای ییکرانه‌ی سبز ،  
که بی نیاز ز باریدن است و گریه‌ی ابر !

## امیر هوشنگ آذر



## بالاترین خط ارزش یک انسان

— بنظر من انسان بدون عشق نمی‌تواند زندگی کند. عشق بالاترین مرحله تکامل انسان و نشان‌دهنده رشد فکری اوست و انگهی هر کس هم نمی‌تواند عاشق شود چرا که من عشق را بالا ترین حد تکامل انسان میدانم .

انسان وقتی به عشق برسد به بالاترین خط ارزش خود رسیده است و برای عشق ورزیدن در زندگی انسان باید قبل از هر چیز صاحب «خودش» باشد.

## «ایران درودی» نقاش و مترجم



# نویسنده شفاهی...!

از: علیرضا وزل

«ش» يك نویسنده معروف «شفاهی» است. چطور؟ خیلی ساده است، او در یکی از روزنامه‌ها کار می‌کند. چکار می‌کند؟ همه کاری، او در خرید و فروش لوازم خانگی، اتوموبیل، خرید و اجاره خانه، «تاخت» زدن خانه خارج از محدوده با زمین داخل محدوده، خرید کارتن های سیگار خارجی از شهرهای جنوبی، ادکلن خارجی، چای هندی، ویسکی اسکاتلندی و تعمیر اتوموبیل، پیدا کردن لوازم یدکی اتوموبیل، تعویض آینه سمت راننده. نودوزی اتوموبیل، تمویض روغن، خرید میز زیراتو (تاشو)، تروپول، دست‌داره، نه اینکه قاچاقچی یا رباخوار باشد، نه! اشتباه شما هم در همینجا است که او را در قالب محدود مشاغل از این دست محدود می‌کنید و در واقع در برابر وی خلایقیت این بزرگوار می‌بینید، او از جمله آدمهایی است که نباید محدودشان کرد، باید رهاش کنید که کارش را با استفاده از خلایقیت حرفه‌ای خودش انجام دهد. يك تابلو نقاشی از «باجائلو» می‌خواهید؟ اشکالی ندارد، «ش» ترتییش را می‌دهد. در فلان اداره کاری دارید؟ خودتان را اصلا و ابدا ناراحت نکنید، مگر «ش» مرده است؟ پس رفاقت کجا بدرد می‌خورد یا باید بخورد؟ شما فقط هزینه شام و مشروب سبک کنارش را تقبل کنید، بقیه کارها خود بخود درست می‌شود، چون «ش» دلال انجام کارهای اداری هم هست، اگر شما کاری در فلان اداره داشته باشید کسی هست که جناب «ش» سفارش «انجام» کار را به او بدهد و اگر آنکس هم کاری در اداره شما داشته باشد، خوب، طبیعی است که «ش» «انجام» آنرا از شما بخواهد. حال کاملا متوجه شدید؟ منظورم این که، «ش» در واقع حکم يك «کاتالیزور» زندگی شهروندی را دارد، همین. اشکالی ندارد، شما اگر میخواهید «مهمل» بنامیدش میل خودتان است، شما مهمل صدایش کنید، منم «کاتالیزور»!....

نه، ابدا یادم نرفته است، اگر شما کمی صبر کنید، در باره نویسندگی او و اینکه يك نویسنده «شفاهی» است، توضیح خواهم داد، فقط کمی صبر داشته باشید، باشد؟

نخستین باری که «ش» بفکر نویسندگی افتاد حدود شش سال پیش بود، او در آن هنگام با کسی آشنا شده بود که در مطبوعات حکم «کاتالیزور» (نه، این یکی را اجازه نمی‌دهم مهمل خطابش کنید!) را داشت، اما فقط و فقط در زمینه مسایل انتشاراتی و چاپ، او در صفحه بندی و میزناپاژ و از همه مهمتر در زد و بندهای چاپخانه‌های دستی داشت، نثر به شما را به چاپخانه‌های معرفی میکرد و موقع چاپ به چاپخانه سر میزد که انتشار نثر به شما به تاخیر نیفتد و مبلغی از چاپخانه بعنوان «پورسانتاز» حق‌العمل کاری میگرفت، آشنائی «ش» با او هنگامی صورت گرفت که طرف سرش به سختی شلوغ بود و براستی کلافه شده بود و نیاز به پادوئی زرنگ داشت که بتواند از عهده چانه زدن با چاپخانه‌چی‌ها بر آید و قرعه بنام «ش» اصابت کرد، چطور؟ صبر

کنید. در این مورد هم توضیح خواهم داد، آقای «ق» موقعی به استعداد شگرفت «ش» پی برد که چهار بار متوالی در طول دو ماه، هر بار مبلغی حدود ۸۰۰-۱۰۰۰ از او وام گرفته بود که پس از یکی دو روز به قول خودش «باز پرداخت» کند، «ق» تصور می‌کرد که «ش» به سبب نپرداختن قروض چهارگانه خود دیگر سراغ او نخواهد آمد، ولی هنوز بیش از یک هفته از آخرین وام یکی دو روزه نگلخته بود که «ش» شتابان پیش او آمد و ضمن روبوسی برادرانه و گله گذاری که:

«نالوطی، دیگه بما سر نمی‌زنی؟» یا: «دوست عزیز، حسابی مارا فراموش کردی ها؟! و جملاتی از این قبیل برک آخر را گذاشت روی میز و تقاضای یک هزار تومان وجه دستی کرد (البته بدون آنکه به وجوه دستی چهار گانه‌ای که کم کم در غبار فراموشی گم می‌شدند اشارتی داشته باشد!)، آقای «ق» نخست رعه‌ای ناشی از خرد و خمیر شدن اعصاب گرفت و سرش را گذاشت روی دستهایش و در این اندیشه که در واقع حد و مرز دریدگی آدمها تا بجای است که ناگهان دقیقا مثل «ارشمیدس»



حدود یکمتر از جا پرید و فریاد زد که: «ای خدای من پیدا کردم (ارشمیدس انگار گفته بود یافتم، بدون ذکر کلمه خدای من) پیدا کردم، آقا «ش» من در آسمان دنبال آدمی به پروئی، وقاحت و بی‌حیائی شما می‌گشتم، شما را در روی زمین کنار خودم یافتم.....»

مذاکره استخدای وقت زیادی نگرفت و «ش» با یک شرط اساسی مسئول حل و فصل کارهای جاری «ق» شد، شرط اصلی این بود که «ش» دوستی و یکرنگی فیما بین را محترم شمرده و دیگر از «ق» در خواست دستی نفرماید!.....

«ش» با «انجام» کارهای جاری «ق» نخستین گام را در وادی نویسندگی شفاهی با موفقیت برداشت. مراجعه مکرر به چاپخانه و آشنا شدن با مطبوعات، او را بفکر نویسندگی انداخت و «ش» در راه، گام دوم را محکمتر از اولی بزمین گذاشت، گام دوم، طرح آشنائی ریختن با نویسندگان و سردبیر نشریاتی شد که

# بقیه: تحفه های غرب

در کشور های خارجی بدترین مشاغل را به افراد بیگانه میدهند ولی ما مستشاران خارجی را روسمان میگذاریم!



مفروض فوق رادر سطح ایران بخش می کنند - به مرور زمان و در اثر احتیاج بازار واردات این محصول توسط تجار متعدد فرونی می گیرد تا به مبلغ قابل توجهی میرسد و ناگهان در این مرحله کارخانه خارجی به این فکر می افتد با تاسیس يك شعبه هم سود سرشارتری برده و هم این گنج باد آورده را برای همیشه در اختیار خود بگیرد .

فرض نمائید قبلا این محصول توسط کارخانه به مبلغ ۱۰۰ تومان فروخته و توسط تاجر ایرانی ۱۱۵ تومان عرضه میشد در این مرحله کارخانه فوق بسا تاسیس شعبه راسا به واردات پرداخته و محصول را به مبلغ ۱۱۰ تومان عرضه می کند - در این مرحله تاجر قدرت رقابت خود را از دست داده و بازار را به خارجی واگذار می گذارد و عامل خارجی در مرحله فوق اگر احجاف را شروع نکند باز هم در حقیقت محصول خود را ۱۰ تومان از قیمت اصلی گران تر فروخته و مقدار بیشتری پول خارج می کند چون این امور توسط اعتبار بانکی انجام می شود ، مشمول حتی يك ریال هم مالیات نمی گردد باضافه اینکه تمامی پول بخارج فرستاده میشود .

**بسیاری از هموطنان کارخانه دار فعلی ما ، وارد کنندگان همان محصول در گذشته بوده اند ، یعنی در ابتدا به واردات آن محصول می پرداخته اند و بسا به مرور زمان با کسب اطلاعات بیشتر و یافتن بازار مناسب ، اقدام به تاسیس کارخانه در آن رشته کرده اند و لسی اینک با تاسیس این شعب حتی این نقش هم از دست هموطنان ما خارج شده است .**

هرگز تصور نکنید نقش این شعب در واحد های کوچک خلاصه می شود ، وقتی تصور نمائید که در يك نمایشگاه موقتی محصولات تجارتي (به گفته نماینده دولت ) حجم مامولات انجام شده بالای ۱۰ میلیارد تومان بوده است تصور خواهید نمود که این دفاتر و شعب تجارتي بطور مستمر و همیشگی به چه نوع چپاولی مشغول هستند و با این شگرد حتی موی دماغ کارخانه داران وطنی هم می شوند .

عده ای دیگر از این خارجیان بصورت کمیسیونر (دلال تجارتي) آزادانه در ایران مشغول کار هستند و

قابلیت متخصصین هموطن ما شده است چرا که وقتی برای حل معضلی بدنبال مستشار خارجی هستیم - بالنصبه از قابلیت های فردی تهی گشته و حس پیشرفت و کارگشایی را در جامعه می کشیم .

بسیاری از اختراعات در اثر احتیاج بوجود آمده است - بهمینگونه است معضلات که گره آن ها در اثر احتیاج راه حل باز می شود و اگر همیشه يك «کلید خارجی» وجود داشت هرگز ما قدمی در راه کلید ساز شدن خود بر نخواهیم داشت .

به غیر از هزاران متخصص مختلف (اعم از ترافیک و قند سازی و بادکنک هوا کنی ) عده ای از خارجیان به نحوی پنهان دیگری به غارت این اجتماع مشغول هستند . این غارتگران پنهان آن هائی هستند که به عناوین مختلف وبدون هیچگونه ضابطه ای شعبه کارخانجات خود را بصورت يك دفتر تجارتي در ایران تاسیس کرده و به تاجر ایرانی دهن کجی می کنند !

هم اکنون بسیاری از کارخانجات خارجی شعب متعدد در ایران دارند ، اینان در واقع کشور ما را بازار بی در و دروازه ای تشخیص داده اند ، چند اطاقی در یکی از خیابان های شمالی تهران اجاره کرده و یکی از ایادی خود را برای سرپرستی به ایران می فرستند . کار اصلی این نماینده رقابت با تاجر ایرانی تا سر حد نابود کردن آنها است و چون تمام عوامل لازم را بدون هیچگونه مزاحمتی برای اینکار در اختیار دارند ، در تمام مدت عملیات - واخصاص بازار گسترده به خود - چون حساب های آنها در خارج از ایران پرداخت میشود - هرگز يك شاهی هم مالیات نمی پردازند .

هرکدام از این نمایندگان شعب به طور کامل نقش يك مغرب آن محصول را بازی می کنند . کارخانه ای که سالیان دراز صادرات چند میلیونی به ایران دارد ، چون بازار ایران را بی در و دروازه می بیند ، ناگهان هوس می کند شعبه ای در ایران دایر کند .

کمی به عقب بر می گردیم ، زمانیکه این کارخانه مفروض تمام صادراتش به ایران از چند صد هزار تومان تجاوز نمی کرد - تاجر و یا تاجر ایرانی به واردات این محصول پرداخته و با يك سود عادلانه و باغیر عادلانه که بهر حال در ایران خرج میشد محصول

بدون پرداخت دیناری مالیات ثروت می اندوزند . از طرف دیگر این خیل خارجیان بر سر این گنج باد آورده ، به تنهایی سیر نشده و زن و فرزند خود را هم به غارت می خوانند یعنی زن را بعنوان «سکرتر» مخصوص خارجی به زیور حقوق های بالاتر از ده هزار تومان مزین می کنند و همچنین فرزندان خود را .

نگارنده را عقیده بر آن است که باید حدود عملیات این خارجی ها در ایران مورد تجدید نظر و کنترل اساسی قرار گیرد - یعنی محدودیت لازم برای ایجاد شعب ایجاد شود و انجام این امور به تاجر هموطن خودمان واگذار گردد - دوم اینکه به قابلیت ایرانی اعتماد شود و بجای آنکه برای حتی بستن هر پیچی کارشناس خارجی وارد کنیم با سپردن مسؤلیت ها بدست ایرانیان ، آن ها را در موقعیتی قرار دهیم قادر میسری گام بردارند که آن متخصصان خارجی رفته اند ، باید انجام امور تجارتي بصورت «کمیسیونر» بهر حال ممنوع شود و این افراد (که بدون اجازه قانونی بکار می پردازند) در صورت مشاهده این عمل از طرف آنان بلافاصله اخراج شوند .

در هر حال يك بررسی کامل و موحده در نقش این افراد ضرورت کامل دارد چرا که با حقوق هرکدام از این خارجیان ، ۱۰ خانوار ایرانی براحی می توانند زندگی کنند که گفته اند «چراغی که بمنزل روستا بمسجد حرام است» !

چهره های مطبوعات شد ، خوشمزگی ، تعریف لطیفه و جک های بیبایی ، بویژه در جلسات مشکله در پیاله فروشی - ها و اطوار دلال ها بانه معروف خاص و عام شد و آوازه شهرتش از گارسه های حروف چینی هم گذشت ، او دیگر به هر محفلی که پا می گذاشت ، خودش را خبرنگار و نویسنده مطبوعاتی معرفی میکرد و نیز در محله ای که در آن زندگی میکرد ....

حالا دیگر نوبت آخرین گام رسیده بود : واو برای برداشتن گام آخر نیز کوتاهی نکرد ، يك روز خوش و آفتابی به چاپخانه رفت و متن کوچکی را بدست یکی از مسؤلان چاپخانه داد ، کار تمام شده بود ، چند روز بعد بسته ای را که حاوی مژده رسمی شدن نویسندگی اش بود دریافت کرد ، بسته محتوی یکمصد عدد کارت ویزیت بود که روی شان با خط زیبایی نوشته است («ش» روزنامه نگار ، تلفن .... ) و کار تمام شده بود و «ش» عزیز ما هم با گام آخر ، «داشتن کارت ویزیت» «ش» نویسنده شده بود «منتهی نویسنده شفاهی!» ...

چند شماره را می گیرد و پای تلفن : «سلام احمد سیا ... ناکس حالا دیگه صدای نوکسرت «ش» و نمی شناسی ؟ ماشین چی داری ؟ اون پژو رو فروختی ؟ یه مشتری دارم ، اما احمد سیا از خودمونی هاس ها! باهات ارزون حساب کن» (قاه قاه می خندد) ، عجب ، پسر عرق ما میرسه ؟ ها ؟ گوشه را می گذارد روی تلفن و میگوید :

« بین آقای ... این احمد سیا شریف ترین دلال ماشین تهرونه ، با منم مثل برادر میمونه ، یه پژو داره ، به همه میده شصت ، ولی من اونو یرات قسطی میخرم چهل و پنج (جل الخالق) تمومه ؟ خیرشو ببینی ، سی تا جلوه بده ، باقیشم ماهی دوتومون ، خوبه دیگه ، نقص نداره ، ها ! باور کن این ماشین درسته که مال ۷ - ۸ سال پیشه ، ولی بجان خودم نباشه بجان بچه هایم ، نباشه به مارك خودت ۵ هزار کیلومتر هم کار نکرده ، خریدن انداختنش توی «گاراژ» و ....» واو یکی دو سال نگذشت که از سرشناس ترین

## بقیه : نویسنده شفاهی

برای تسریع در چاپ شان بین چاپخانه و تحریریه در رفت و آمد دائم بود . زبان «ش» روش او در سلام کردن و احوالپرسی .

« سلام عرض میکنم قربان ، حال مبارک خوبه ؟ حال مبارک چطوره ؟ حال مبارک خوبه انشالله ؟ بچه ها چطورن ؟ خانم حالشون خوبه ؟ چی ؟ از دواج نکردین ؟ چرا ؟ نه ، این دیگه نشد ، باید خودم دست بالا کنم و ترتیب شیرینی خوران بچه ها را بدهم » ....

« قربان سلام عرض شد . حالتون چطوره ؟ حالتون خوبه ؟ خب ، اصل حالتون چطوره ، راستی ماشین (... ) گران شده ! ماشین شما چیه ؟ چی ؟ غیر ممکنه ، مگه میشه شما ماشین نداشته باشین ، صبر کنین ، صبر کنین » ،

# کادو

از: کاظم جمشیدیان

## حیرت و وسوسه

\* روزهای اول که تازه، به سرزمین خودش قدم گذاشته بود، با تعدادی اناثیه و بار و بندیل و بضاعت مزجات که دستش از همه جا کوتاه بود و حال و هوا هم دستش نبود، با سادگی توام با بلاهت هرگاه در مقابل ساختمانهای عظیم قرار می گرفت و ثروتمندان ریز و درشت را میدید، از نزدیکان و آشنایانش می پرسید: «اینها این همه پول را از کجا آورده اند. هر آجری که روی هم قرار گرفته، با پولهای زیاد، چفت و بست خورده. واقعا آدم شاخ درمی آره؟»

به مرور، با موقعیت و عنوانی که داشت، در يك دستگاه انتفاعی، به تدریج با چم و خم کارها و راست ریست کردن زدو بندها و رام های مختلف آشنا شد و ذره ذره آن صداقت نیم بند و ناباوری اش، با وسوسه های شیطانی از بین رفت و او هم با بقیه همراه و هم کیسه شد. دیگر نه تعجب می کرد و نه از بر افراشتن این همه ساختمانها و انبار شدن سرمایه ها حیرت. آنها که او را می شناختند و حرفهایش را بیادداشتند، نبض کارها و اوضاع و احوال را دستشان بود اما نسلی که در زمان او، پرورش یافته بودند، از خودشان می پرسیدند: « این همه ثروت و مکتنت را این بابا از کجا آورده؟»

## چرا نگویم، چرا فریاد نکشم و آرام باشم؟

□ کارمند دون پایه يك بخش خصوصی می گفت: «چرا نگویم، چرا نگریم، چرا فغان نکشم و چرا آرام باشم و بسوزم. هیچگاه توستی خورده از هر آدم تازه به دوران رسیده ای نبوده ام. آزاد زیسته ام. آزاد. در وطنم، در محله هایی که عده ای را خوش نمی آید با بینی های با دستمال پوشیده از آن میگذرند دوام آورده ام. اما مرا با اینهمه توانائی و یارائی به چنان حال و روزی انداخته اند که دیگر خودم نیستم، صاحبکارم دشمن منست - دشمن من و موجودیت من. همین صاحب کار بافته جدا بافته ای که در جلو چشمان من، با صراحت، با وقاحت، با وضوح و روشنی، به خاطر اتکاء و دوستی و هم نشینی اش با بزرگان قوم که هم اکنون باید سوراخ سمه ای برای پنهان شدن بیابند، هرکاری که دلش خواست انجام داد. تحقیر شدم، سر زنش ها را تحمل کردم، با تکدی، با بخور و نمیری، با فقر و تهیدستی با سرافکندگی، زندگی کردم و همیشه احساس کردم، مدیونم هستم. مدیون به اینها، به این موجوداتی که ریشه در بیت المال گسترده اند و پز دارائی و توانائی خود را با بوق و کرنا تحویل میدهد. انگار ارت پدر را دارند خرج میکنند انگار از کدیمین و عرق جبین نان در میاورند. و من، امروز که در مرز تباهی رسیده ام، احساس میکنم حداقل در زندگی این دنیا مغیوب زیسته ام، کوچک بوده ام. برای همین گاهی عاصی میشوم و دوست دارم، دردهایم را به کسی بازگو نمایم. و اینها دیگر درد نیست، مصیبت تاریخی است.»

دوست این کارمند دون پایه که خوشبین تر به نظر میرسید خنده کنان گفت: پس تا بحال چه جور زندگی کرده ای؟ عجب آدم پر توقعی هستی ها! شاید فکر میکنی تنها صاحب کار تست که حق ترا خورده، در حالیکه صدها نفر دیگر مثل او در همین چند سال کلی جاق و چله شده اند و دارا و متمول و غمهای توبه خوشی های آنها در!

## نودیده، قبادیده!

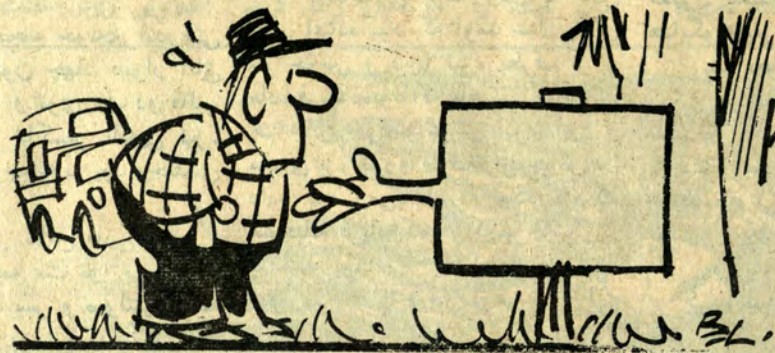
کی همیشه از دست ندید بدیدها  
خلاص شویم؟

■ همولایتی بود. از همین هم ولایتی ها که با صد نوع لباس نونوار و شیک و کفش های گران قیمت، به ظاهر پوست عوض کرده بودند. از آنها نیکه تا پارو پیرارو بیشتر از آن راه به جائی نمی برن و اما از صدقه سر بقایای ثروت های به یغما رفته به کیابار رسیده بود. با همان دلگرمی هائی که سایر همولایتی ها هم به آن چسبیده بودند و یکبار همگی به نان و نونائی و پول و ثروتی و مکتنتی رسیدند. یکی از راه ساختمان، دیگری دلالی اجناس احتکار شده، سومی با خدعه و نیرنگ های تخصصی و چنین بود که همولایتی منم در میان این جماعت سری بالا آورد عینهو شاخ شمشاد های ترک خورده؟

آنروز هم در میهمانی خانوادگی، با سروشکل و هیبت و کسوت غلط اندازی که بعضی ها او را فلان کارخانه دار میدانستند چنان بادی به غیغ انداخته بود که عین شاهزاده های هزار و یکشب، منتظر دست بر هم کوفتن او بودیم و حاضر شدن غلامان و کنیزان که این - ژست همولایتی ما را صد چندان مضحک تر جلوه می داد.

کنارش نشستیم و چاق سلامتی، صحبت ها گل انداخته بود، همولایتی همه وقت ودر هر حال نبض سخن را در دست داشت و حضار هم گوئی از او حساب میبردند و صدائی از هیچکس بیرون نمی آمد. حتی خنده های نمکین علیا مخدره اش تحت الشعاع این هیبت و جبروت قرار می گرفت. آخر سر موقع نتیجه گیری در مورد تفاوت و فرهنگ ها و آداب ها همولایتی با لحن بسیار شل و ول و خنده داری اظهار کرد: «... تو انگلیس و فرانسه و آلمان و سویس و بعدشم که سانفرانسیسکو بودم، همجا مردم مثل دسته گل بودند! چه نازنین هائی بودند. به روز که...»

بغل گوش گفتیم با اجازه، پیش از اینکه جریان آنروز خیابان شانزلیزه را تعریف کنی مرخص میشم. کی همیشه من از دست شما ندید بدیدها خلاص بشم!



## چگونه حاصلخیزترین زمین های زراعتی ما و زیباترین مناظر سرزمین ما به نکت آلوده شد

□ روستائی را، خواسته و ناخواسته، ندانسته یا دانسته، از روی هوا و هوس، از روی اجبار، از روی تقلید و از روی سبکسری و ناعلاجی و بیچارگی در شهرها به اسارت نشانند. روستایش را گذاشتند تا ویرانه شود، بخشکد، از بین برود. شاید عقیده مند بودند که روستا به چه درد می خورد. اصلا روستائی کیست؟ بگذار تا به شهر کوچ کنه و در زیر چرخ ماشین و صنعت له و لورده شود. باید مزارع غریبه ها و دیگران آباد بشود. باید به آلهائی رسید که از ما قول گرفته اند. باید حاصلخیزترین زمین های زراعتی ما، زیباترین مناظر سرزمین ما به نکت آلوده شود، انگورها بخشکد، میوه ها بیوسد، واسطه ها و دلالان ریز و درشت چپاول کنند. سلف خرها داروندار باغدار و روستائی را به یغما ببرند. روستائی این زحمت کش ترین، صبورترین و معتقدترین و شریفترین هموطن را به این حال و روز بیندازند که پیرانه سرفیادش به اوج برسد و به فرزندش هم فریاد کشیدن را یاد بدهد. این بود آنروی بزرگترین طرحهایی که از روی الگوهای بیگانه و دستوری پیاده شده بود، اینچنین بود که روستائیی معتقدند به اصول، به آئین ها و به حیثیت و معتقدات ملی و میهنی خون گریست و فریاد زد. همین روستائی نجیب و شریف دلش خون است. خود را رسوا شده و اسیر و بازیچه جمعی طراح انگ خورده میداندهمان طراحان پردبند و کبکهای که از پشت دستگاههای عربض و طویل و پردنک و فنک خیش را، و گاواهن را و دلبستگی ها و غرور روستائی گرفتند و او را تیمارگر ماشین نمودند. همانها که همه را به بازی گرفتند و دیدیم که چه کردند و حاصل کارشان چه شد. می بینیم که با آن همه شوکت و اقتدارشان حتی از يك روستائی پاکسدل حقیرترند. آنها که نان سفره روستائیی را زدردیدند، تا در آنسوی اقیانوس ها کاخی از بلور و آئینه برافرازند و مناعت و بزرگواری و عزت و شرف هموطنشان را له و لورده کنند و نشان دهند که به هیچ چیز ایمان ندارند. ... حتی به وطنشان، به بزرگانشان و روستائی به امید روزهای طلایی خود نفس به راحتی میکشد، چرا که دیگر از هیچ چیز واهمه ندارد.

# صیاد بهار کور!

«یاد یار مهربان آید همی»

به روح «صمد بهرنگی»



«هان قسمی که دادمت واسه این بود که جوابمو بدی می‌تونسی بگی : مگه آدمیزاد مال رودخونه‌ی بی‌پیر کرچه؟ یا هر رودخونه‌ی؟»  
 «هان ، هان ... شوهر زنی که کله‌ی سحر چیزی از خودشو فرستاد میون خشت ، یه‌جا ماهی قزل‌آلا از رودخونه‌ی کرج میگیره، یه‌جام شیکارو کیش میکنه میون نعره‌ی خیز آب‌شط... درست فهمیدم؟»  
 ماده بزرگ بود که با اشاره‌ی سر و نگاه تیره سرد به آب . فهمانده بود که درست فهمیده. باز صدای ماهی ماده بزرگه بود:  
 « راست گفتن خلاق هرچی لایق؟»

کرده بود که گفتنی نبود. پس باشلاق مداوم دم بگونه‌ی آب ، آرامش نیافته بود، که فریاد گونه به نر کوچیک بیرخاش گفته بود:  
 « بشماهی ، به اختاپوس، به نهنگ ، بکوسه ، بالاتر از همه به خود آب، آره به آب قسمت میدم که جوابمو به زلالی اشك چشم تمساح بدی، خب میدی یانه؟» نر کوچیک چشمانش بسته بود و لبخنده‌ی تلخ که لب را بالا نیگه داشته و گفته بود:  
 « حرفتو بزنی ، بیخود پای مقدساتو نکش وسط ... حالا ماهی نر کوچیک گوش ، گوشه ، خب؟»  
 « خب بجمالت ، دیدی امروز واسمون یه مهمون اومده؟»  
 « آره ، راست میگي ، یه قزل‌آلای ماده‌اس»  
 « آفرین ، شاید ندونی که از (پل خراب) رودخونه‌ی کرج اومده، امروز اونو آوردن و چن روز دیگم خونواده‌ی پونزده‌تایی‌اشون میان اینجا...»

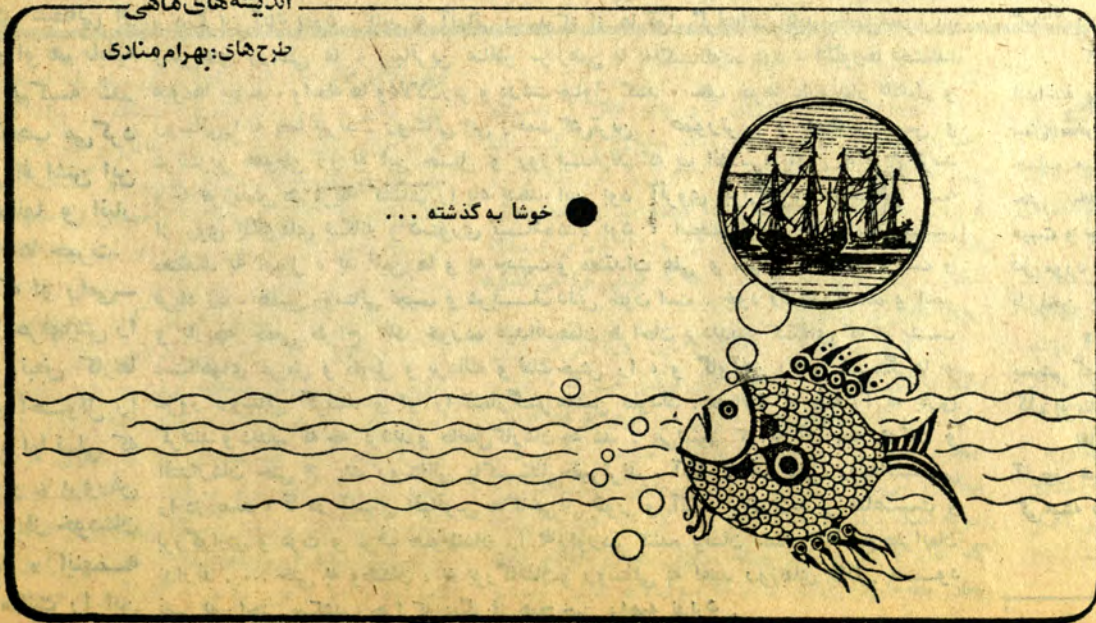
« توی دل دریایی که ماهی بزرگه امون قورباغه‌اس ، باهاس ابدزدك نایب منال چون منوتو باشه. آره اینجوری میشه که میگن خلاق هرچی لایق ... آخ...»  
 نر کوچیک که صداشو بلند گرفته بود دو غلظ آب علاوه از حد معمول بلعیده بود که ماده بزرگه همانگونه بفریاد گفته بود:  
 « های های سر جدت ، از بسکی حرفهای خوب خوب زدیم ، نفسم به تنگی افتاد بیا یه خورده هم نا حسابی بگیرم .. میگم آگه این حوض هیجده زرعی نبود ، آگه بدریا خزیده بودی چیکار میکردی؟»  
 زیر آب سبز را که بی‌صدایی پر کرده بود . بی‌صداتر شده بود . حتی خاکشیر کهای سیا ساکن شده بودند: نگاه نر کوچیک ابتدا از دم ماده‌ی بزرگ بسوی موی پریشان‌فلس و جادوی چشمان آبی‌ی جفت دویده بود و بیال چپ ختم شده بود. نر که سخت از بی‌صدایی آزرده شده بود، با شوخی و ناگهان همانگونه که بزیر شکم ماده رفته بود گفت :

خنده بود که ، سحر از خواب پاشده بود ، سحر و فلق شونه بشونه اومدن روی سقف حیاط ، اومدن که از طاق ابروی شاه نشین و پیش ایوون و پنجدری بگذرند که دولنگه از پنج‌تا لنگه‌ی «ارسی» بسته بود اما گذشته بودند.  
 از اتاق حجله خونگی اندرونی صدا میومد، میون چهار دیوار اتاق پر از فریاد بود و توی ناف دو قالب خشت و مشتی خاکستر ناله‌ی نیز. مجددا ماهی کوچیک نر بود و خنده‌ی بزرگش:  
 « میگی ناس فارغ میشد ؟ خیال کردی همه مٹ تو، بی‌سو و خاصیتن ؟ نگاه بسر و صولتت نداشته باش ، خاکستر بریز میون آغلی که نتوونه معرکه‌ی آخری روهم تیارت کنه که بگیس تو وریش من قهقهه بزنه که دیدی چل‌چلیشم بود، واما...»  
 ماده بود و دم ماده که قاشق چوبی قزوینی بهش دهن کجی کرده بود. حوض بزرگ بود، زنگاری خزه‌ی ریش ریش ابریشمی‌اش بود، آب داخل حوض که سخت لزوج بود که بانگشت پیچ میماند ، آب نیمگرم که سنگین شده بود و کلی خاکشیرک توی سینه‌ی آب حل نشده بود . ماده ناراضی بود. خودشو بحساب اندك نمی‌خواست بگذاره. چنان طوفانی در روحش رخ

سحر که خروس خون بود ، بهار توی راه راه بود ، اومد که قدم از قدم ورداره پاش به «منزل و هشتم» بند شده بود.  
 بهار بود که داشت از خواب پا میشد ، انگاری طوری بود ، حدی میون خواب و بیداری بود.  
 \* \* \*  
 وختیکه دمدمه‌های سحر «هشتم حوت» «منزل» خودشو تکونکی داد. ماهی حوض بزرگ که کوچیک بودو نر بود ، بماهی بزرگ که ماده بود نیگاه کرده بود و ماهی ماده آرومکی خنده رو بفهمی نفهمی ، توی درند آب زنگاری حوض قل داده گفته بود:  
 « بحق چیزای دیده و ندیده داره چون از ماتحتش مفارقت میکنه، بنظر باهاس میون چار درد بصلابه کشیده شده باشه ، خدا بدور توی کار ساختو و پرداخته که فراداپوس خریزه بذاره سرشو ، به‌اش بگه: مثلن (اشرف مخلوق) ، آگه پونصدتا بود چیکار میکرد . زاییدنو همه بلدن . اما بزرگ کردنش ... هه .. صدتا شایگا پاره میشه ، یکی میشه شایگای آقاباباخان ، ماهی نر کوچک که هنوزم که تو نخ ماده و نیگاه کردن بعشوه های جفتش بود بناچار گفته بود:  
 « اولندش چیکار به آدمیزاد داری ، چرا نمیری پنبه‌ی خودی‌ها- مونو بزنی ؟ و بعدش چه فرقی کنه. زاییدن زاییدن دیگه حالا چه یکی چه پونصدتا...»  
 ماده‌ی بزرگ که بسوی زلال آفتابگیر حوض خیز برداشته بود، آرام که گرفت دمشو چرخسی لوندانه داده بود:  
 « آدمیزاده که بمن وتو پیله کرده و بعد بقول تو اون اشرف مخلوقاتم کلی نقل داره . خب خانوم صاحبابخونه‌اتونم که کیسه‌ی پائین تنه‌اشو خالی خالی کرد که جونورشو کله‌ی سحر هشتم حوت انداختش رو خشت من بد و اهو بدو ... هه...»  
 ماهی نر که کوچیک بود ، نیگاش تیربخ شده بود ، دمی تکونده بو دو آرام خندیده بود ، توی دومن

اندیشه‌های ماهی

طرح‌های بهرام منادی



خوشا به گذشته ...

کوبیده شده بود.

اونوقت ما بودیم و همتای شوی همون «منزل» توی رختخواب که باراشو زمین گذاشته ، که هیچی نداشتیم اقلای یکی دو خروار مٹ تورو ، خودمو ، سوار تدمات کرده بودم ، که دریا بود و تخم ترکه‌ی منو تو . که علی‌ه رختخوابی و سر خستی بگیس خودش ریسه میشد و همتاش انگشت بجیز حیرون . ولی...

با آنکه هردو بسختی بخنده و شوخی بودند ، حوصله‌ی ماده‌ی بزرگ «پایماه» سر رفته بود . زیر شیکمش عرفناک بود که خودشو کنار کشیده بود . داشت از خاطر می‌برد . که برجا بود و پرسیده بود :

«گفتی ولی ؟ ولی چی؟»

« خدا نکنه موجودی مٹ منوتو گرفتار گرداب هیا و هدر بشه ... وختیکه یه ماهی هرز رفت ، دریا و رودخونه ، استخر و حوض دیگه برآش توفیر نداره ... کی گفته یه خورده بودن ، بهتر از هیچی نبوده ؟ مٹ گفته ، مٹه مٹ .»

\*\*\*

دنباله‌ی بهار بود . آفتابدمرو روسر حیاط اندرونی و بیرونی و نارنجستان پت و پهن شده بود . توی بستر زنگاری آب و خزه و خاکشیرک ها . خنده ، خنده‌ی ماهی نر کوچیک و ماده‌ی بزرگ بود .

ماهی ماده‌ی بزرگ بکار سنگ تموم گذاشتن بخاطر «قزل آلا»ی ماده بود که ازو بسیار خردسال تر بود . بعد از ظهر بود که بیج و بیج اونا خنده های زیر وزیر ترشون پایان گرفته بود . اگه بالا میومدن - که اومده بودند - حیاطرو ، بیرونی‌ها اندرونی رو زیر شرار نرم سراب میدیدند . و میدیدند که سر شاخه‌های نارنج چگونه در گرما گرم آفتابزدگی ظهرانه ، سایه‌ی نرم و خنک خوش راه از لانه و کاشانه‌ی ماهیان دریغ نداشته‌اند . با آنکه «قزل آلا»ی ماده بسیار به این و به او ، این‌با و آن‌با شده بود . ماهی نر کوچیک باسراحت میون خزه دویده بود و ماهی بزرگ ماده خنده را از دهان رها کرده

بود . هردو بروی آب بودند که سایه‌ی نارنج را دیده بودند که چگونه با سیلی ملایم باد گرم ، شکسته شده بود . شیر سنگی «سرشیر» حوض که یاز بود و آب بالا زلال نبود که با آب خنک ، روشن «کاریز» که از گلوی شیر سنگی بحوض داخل شده بود ، مخلوطی ولرم ساخته بود که فلس تن هردو را ، بتازگی و تردی کشانده بود .

ضمن آنکه ماده‌ی بزرگ از آب بیلا پریده بود ، سخت با ماده‌ی «قزل آلا» بخنده و شوخی بود و چشمش بشاه نشین و ایوان و از آنجا یاتاق پنجدری بود و نگاهش کمانه‌ی آنها بود که بال چپ را مقابل چشم ماده‌ی رنگین تن میهمان گرفته بود که هردو خنده‌ی - جز خنده‌ی خموشانه‌ی خود - شنیده بودند .

راست بود و درست دیده بودند . خنده‌ی «منزل» صیاد بود که «هشتم حوت» بارسنگین خودشو - که نه‌ماه بشیکم کشیده بود - بزیر فضای باز اندرونی روی خست فرستاده بود .

«منزل» به آفتاب لنگه‌ی ظهر که بعد از ظهر شده بود ، خندیده بود . به بهار که توی راه بود و به نفس نفس افتاده بود خندیده بود ، موقعی بتهتته افتاده بود ، که تخم و ترکه‌ی «صیاد» رو دیده بود .

ماده ماهی بزرگ و قزل آلا‌ی ماده‌ی کوچیک جیغ‌اشان از آب نه چندان سرداما تازه از سینه‌ی حوض فراخ ، تیر کشیده بود و تا سحاف پله و زیر زمین دویده بود «صیاد» دستش را به آهن گرمنگ معجر بوده بود ، که دستش بشدت گر ، گرفته بود . سر را بسوی صدا و «شالاپ و شولوپ» آب چرخانده بود . جیغ دو ماهی را ، جست و خیزاشانرا ریشخند زشت دو جانور پنداشته بود . به تیریش قسبای آقای «منزل» برخورد کرده بود «صیاد» که مردی از اجزاء دارالحکومه بود ، وضو گرفته بود و از کنار حوض استغفار کنان بسوی پله‌ها رفته بود که فریادش از آهن گداخته‌ی به آسمان شده بود . استغفار و خنده‌ی ماهی کوچک و ماده بزرگ ، بهم ادغام نشده بود که بی‌جهت داد کشیده

یافته

« ماهی منزل کجای اون لوش (۱) وامونده (الماء کل شئی حی) میمونه؟ های - های اینارو یا لزن صاحب مرده حوض می‌ریزی بیرون یا خودم سراغشون میرم ، بسکی خوردن و خوابیدن هر کدوم سرو دم در رفته سه چارک پیهی شکم دارن . تازه...»

«منزل» فقط گفته بود :

«تازه؟»

« آره تازه فرداس که اهل ولایت خیال می‌کنن که داریم دکونی وردست اداره ماهیخونه وا می‌کنیم» توی بستر که «منزل» نخوابیده بود ، چیزی کنج دلش میجوشید و «منزل» جستجویش بیهوده بود نام و نشونی نتوونست واس اون جوشش و کشش پیدا کنه . «چیز» کنار بستر منزل آرام نگرفته بود و «منزل» غریبه بود :

« همه‌چی بتو میاد الا مردی»

بغل دستی «منزل» بزبونی می - خواس بگه :

« اون چیز منم که مسافر بودم که نماز وجودت رو نصفه می - خوندم ، حالا که مجاور شده ، نماز خدارو ترو تموم میخونم ، تا تورو اونور مرد صیاد تتور تمومه تموم کنم...»

چون «منزل» بار دیگر بچهره سیاه ذغال اخته‌ی کنار دستی‌اش خیره شده بود ، یاد پارون افتاده بود ، خندیده بود . بهار توی راه بود ، با اینکه ناله‌ی کاه‌گل پشت بسوم را شنیده بود ، فریاد طفل را که مجددا ونگیده بود ، نشنیده گرفته بود . بوی سبزی پلو و ماهی دودی تو ورق بزنی



انبار پرسیده بود. از کاریز و نهر  
اونور اندرونی پرسیده بود. حتا از  
چشمه‌ی ته‌سیاهی‌ها پرسیده بود، نمی-  
دوست چی از چشاش توی دل آب  
سبز ولو شده بود، اشك كه نبود؟  
پس چی بود؟

توی بیرونی توی اندرونی، توی  
شانشین، توی حمله‌ی خونه، توی  
نشیمین، توی ایوبون، توی نارنجستون،  
زیر درختای اشم (۲)، سپیددار،  
کاج و صنوبر، همه‌جا نگاه بود.  
سؤال بود. اما جواب. که بی‌جواب  
بود. صیاد بود. که جواب داشت.

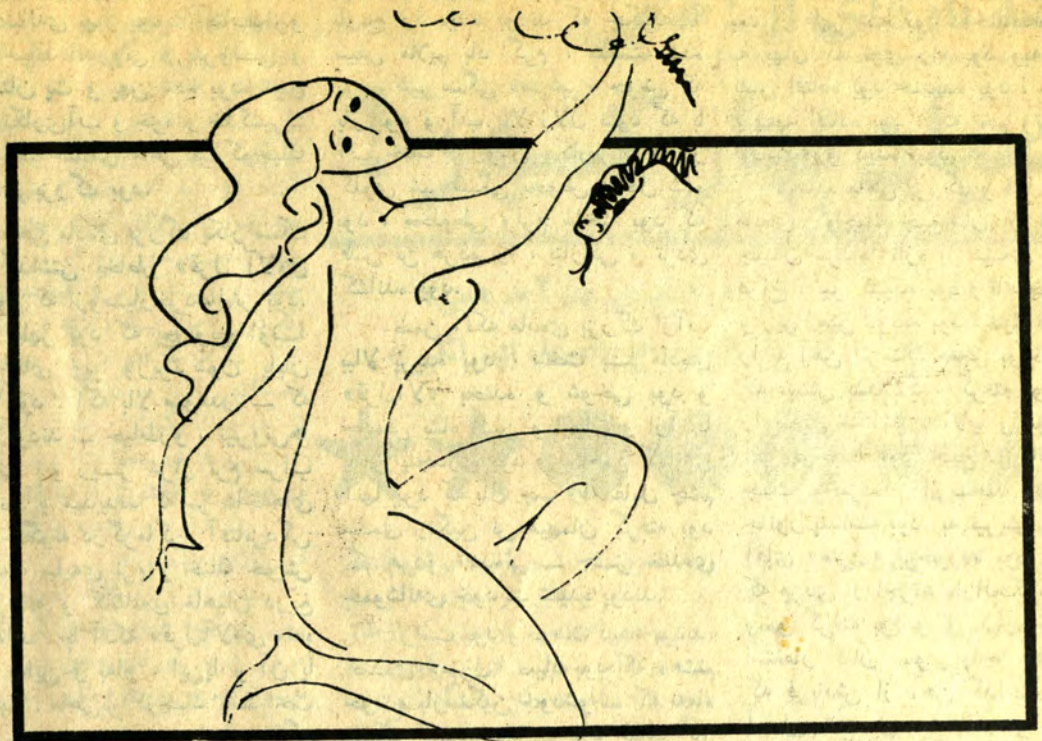
«سر، شیر» آب تازه‌ی روانه  
کاریز پیشکش ماده‌ماهی - که همه‌اش  
نیگاه بود - کرده بود. «آدمک» دویده  
بود. دویده بود... وختیکه قزل‌آلای  
ماده از کنار و خزه‌ها خودشو  
کنده بود که زیر بال ماده بزرگ‌رو  
بگیره که گرفته بود... «آدمک»  
صدای نیگاه ماده ماهی بزرگ‌رو  
شنیده بود. با آنکه از ماده قزل‌آلا  
خوشش آمده بود. میخواست خودشو  
باونا که سر ازیر شده بودند برسونه.  
«آدمک» از «سر، شیر» از «پاشویه»  
از «باریک لبه» از «سکو»ی حوض  
بزرگ گذشته بود - ماهی ماده بزرگ  
توی سرازیری یکهو واساده بود به  
غزل‌آلا هم اشاره، اونم واساده بود.  
«آدمک» که میون حوض رسیده بود  
داشت می‌گفت که:

«خب مگه نمی‌خواین بدوین،  
بابام ماهی نر کوچیک‌رو کجاها  
باهاس برده باشه... دنبال من بیان...»  
همه‌جا صدا بود. صدای آب  
بود. صدای رود بود. صدای باد بود  
صدای آفتاب بود که صدای آب و  
صدای رود از همه‌ی صداها بلندتر  
بود و صدای حوض هم نیز...

### پانویس‌ها

۱- لوش بروزن نوش مردم  
خراسان عمومن بلحن می‌گویند.

۲- «اشم» بر وزن اسم: نام  
فارسی «درخت افرا» است که بسیار  
بلند و تنومند و بی‌بار و پربرگ هست.



«حی علی خیر العمل...»

## صیاد بهار کور!

وقتیکه ماده ماهی بزرگ‌رو توی  
حاشیه‌ی سبز چرک مایل بسیاه خزه،  
قزل‌آلای ماده که کلی بزرگ شده  
بود، دیده بود، جیغ بلندی از حیرت  
کشیده بود، که چرا بینهی دو سالی  
که گذشته بود، ماده ماهی بزرگ  
لباس سیاه عزارو از تنش در نیارده  
بود؟

چه شکوهی پیدا کرده بود. یه  
تیغ، رویش، مویش، سفید سفید  
یکدست شده بود. اون خفتی سیاه  
که بگل گردش بود، ماده ماهی  
بزرگ بشوکت و حشمت «شاماهی»  
نشونده بود. بوقار همون فرمانروای  
بی‌چون یگانه‌ی آب، آب بی‌حد و  
مرز، پنداری به میخ بلند میون  
محور و مدار چرخ کوبیده بودند.

ماده قزل‌آلا فقط نیگاه بود که  
بال چپاشو بخزه‌ی دیواره‌ی حوض  
تکیه داده بود که از پانیافتد و ماده  
ماهی بزرگ مدام بطرف «سرشیر»  
می‌رفت، طول را تمام کرده نکرده  
برمی‌گشت. یکی دو ساعت، یکی  
می‌لرزید و می‌گریست و ایستاده بود.  
دیگری میرفت و میامد و همه‌اش نگاه  
بود و جستجو، نگاه پرسشی، نگاه  
خواهش، نگاه حسرت، نگاه گود  
مظلومانه نبود. نگاه آرامانه و حق-  
طلبانه ماده بود که از اندوه، از  
حال و هوای بی‌ریای دنیای زلال و  
یکدست سفید جفت‌ها، بیرون اومده  
بود. نگاه ماده ماهی بزرگ‌رو از «سر،  
شیر» بود که ماهی نر کوچیکه کجاس؟  
رنگش مٹ بعد از ظهر جمعه‌ی یه‌روز  
تابستون نبود، بیشتر به پاییز رنگ  
پریده‌ی اثری میموند. میخواست از  
دل بگه، از ظلم بگه، از جادو بگه،  
از تقدیر بگه، از بخت بگه، از ظالم  
بگه، گفت و گفت و گفته بود که  
کسی جز اون چیزی نشنیده بود.

از پاشویه پرسیده بود. از آب

قزل‌آلای ماده‌ی کوچیک جاخوش  
کرد هبود، حوض بزرگ از آب  
خجالت ماهی ماده‌ی بزرگ و قزل‌آلای  
ماده‌ی کوچیک که لیال بود، لب  
ریزتر شده بود. هر دو ماده، نگاهشان  
به مرد «صیاد» بود که چگونه دهان  
به هرزه‌گویی کشانده بود. نگاه ماهی  
ماده‌ی بزرگ به نگاه قزل‌آلا گره  
خورده بود که آب تنی ظهرانه بکلی  
یادشان رفته بود. دم پهن ماده‌ی بزرگ  
سیلی سختی باشتاب بسطح آب کوبیده  
بود تا بعمق شهر سبز و خانه خزه‌ی  
خویش بگریزند که گریخته بودند.  
و «صیاد» از پله‌ها بالا رفته بود،  
از «ارسی پنجدری» بدرون رفته بود که  
صدای «صیاد» را شنیده بود.

«های - های - لعنت بتو و  
رودخونه‌ات.»

«خدا میدونه باهاس ماهی‌تابه‌رو  
از کجاها پیدا کنم.»

«تف بتو مرد - تف پریش  
تو که حاجی زاده رو عوضی گرفتی  
که دق دل کارد خوره‌اتو میخای سر  
نازنین ماهیام در پیاری. کاشکی چادر  
و چارقدم توی بقچه حمومت جاخوش  
میگرد و اون ماهوت پاکنواز پشت  
لبات ور میداشتی و سرخاب سفیداب  
تبریز جاش میمالیدی.» ( باصدای  
بلند) «تو برو ماهیارو بگیر منم  
میرم دنبال خدیجه خانوم بند اندازه،  
تا بیاد اصالت کنه و بندت بندازه.  
آخ خدا زنده‌ی هوز؟»

صدا وناله‌هایی چند که بفضای  
باز پنجدری دویده بود، روبخاموشی  
بود. «صیاد» رو بقبله که اقامه بسته  
بود و بادامه تکبیر:

فضا بموج بود. «منزل» به بهار تو  
راه چنگ انداخته بود، به قالی  
کرمونی نخ نما و چوبک مالی قالی  
توی نهر پشت اندرونی، بخیال شده  
بود. تدارک شب عبیدی، خونه تکونی  
آخر سالی نفس‌اشو گرفته بود. اما  
حموم زایمون روز هفتم تخم و  
ترکه‌اش، ترشی و انار و شربت به‌لیمو  
چشمان «منزل» را مدتی بهم دوخته  
بود. «صیاد» منتظر بود، که «منزل»  
بیدار شده بود:

«دیگه چته آقا جان؟»

«ماده ماهی بزرگ‌تو میگم،  
نر ماهی کوچیکه‌اتو میگم - اونما  
رفتنی هستن. قزل‌آلای درشت اوردم.  
بازم میارم. آخه رودخونه واسه ماهی  
باور کن که دیگه جانداره، میفهمی  
چی میگم؟ جانداره، رودخونه‌رو  
میگم.»

«که رودخونه دیگه جای  
ماهی‌ها نیس؟»

«آباریکلا - ماده بزرگ‌تو،  
سر عبیدی بفرستیم توی ولایت داغ  
داغ ماهی‌تابه»

«دیگه چی؟»

«دیگه اگه نمک سودشون  
کنی، پر بیراه رفتی.»

«خیرات سر بابانته‌ات ادای  
تخم‌دارارو درنیار، آقای خونه‌ی  
خیلی خب، ولی یه دقه بهت گفتم:  
مردی کمتر بهت میاد.»

«که مردی بهام نمیاد؟»

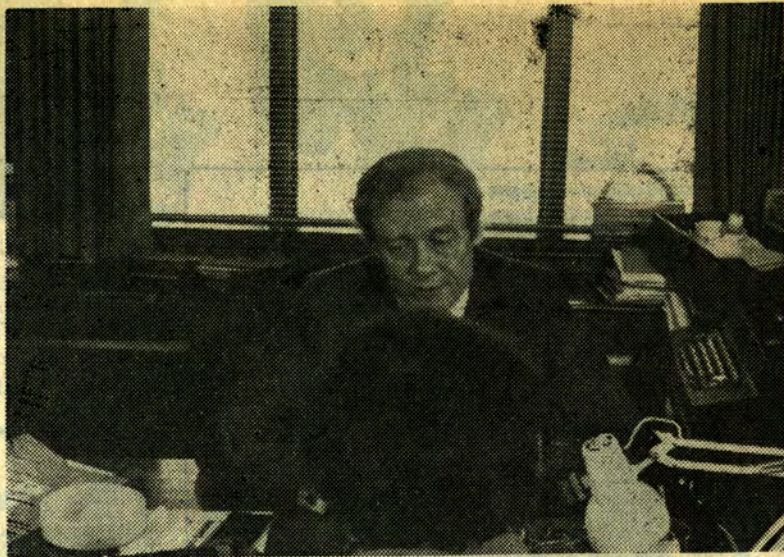
«ای هم‌چی.»

«میگم چطور کور شده  
چشاشو بیچی بدوروبرت؟»

«آره، آره میدونم که مال،  
مال علی بقال سرگذر نیس!»

عرق مرک بود که به پیشانی





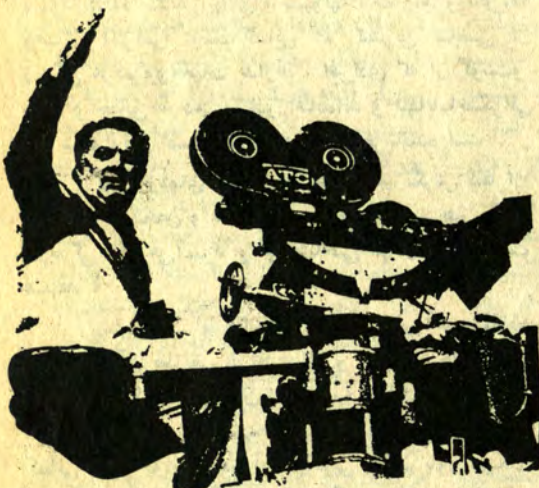
گفتگوی بهمن مقصودلو  
دانشجوی دکترای سینما در  
دانشگاه نیویورک با «جان  
سایمون» برجسته‌ترین منتقد  
سینما و آثار آمریکادر باره نقد  
و منتقد، فیلم و فیلمساز

-۳-

## سازماندهی و تشکیلات جشنواره جهانی فیلم تهران بسیار بد بود و سراپا بی کفایتی!

حالت سرگردانی و بدون برنامه بودن در تمام تشکیلات جشنواره

مشهود بود



من بیش از یک نفر بوده‌امند. ولی اگر بخوایم یک نفر را معرفی کنیم «برگمن» را انتخاب میکنم. البته کسان دیگری هم هستند که کارشان جالب است. مثلاً «مالیک» از افرادی است که شیوه‌ای بسیار جالب در فیلمسازی دارد. همانطور که میدانید «فلینی» واقعا خارق‌العاده بود، فکر میکنم «آنتونیونی» هم فیلمهای خوبی ساخته است و همچنین «رنوار» و «برسون» هم مورد علاقه هستند.

«کارولین» هم دو یا سه فیلم خوب تاریخی ساخته است. حتی «هیچکاک» هم یکی دو فیلم خوب ساخته است. «بیگانه‌ای در نرن» و شاید هم «سایه یک تردید»، من حتی بعضی از فیلمهای اولیه هیچکاک را از قبیل «بانوئی ناپدید میشود» و «۳۹ پله» را دوست دارم. هر چند فیلمهای خوبی نیستند، چون من آنها را کار هنری نمی‌دانم. آنها فیلمهای بسیار خوب تجارته هستند که فاقد عمق و مفهوم انسانی می‌باشند. در فیلمهای هیچکاک «توطئه» مهمترین رکن است.

چرا با «نگره عولف» میانه خوبی ندارید؟ حداقل این نگره سبب شناخت بسیاری از فیلمسازان آمریکائی گردید.

سایمون - نگره مولف فقط برای کسانی جالب

ورق برزیل

میکرد که همه جا همراه ما بود.

■ مگر شما به فستیوال دعوت نشده بودید؟

سایمون - ببینید، شما حداقل نام خودتان را می‌دانید، من در باره دیگران چیزی نمی‌دانم ولی اسم خود من در لیستهای مختلف نبود. حداقل سه، چهار روز فکر میکنم چهار روز وقت من تلف شد تا کارت شرکت در جلسات جشنواره را بدستم دادند. هر وقت برای گرفتن آن مراجعه می‌کردم وقت نداشتند. سه چهار روز وقت ما را گرفتند تا بتوانند اسامی را بدون اشتباه بنویسند و حالت سرگردانی و بدون برنامه بودن در تمام تشکیلات جشنواره مشهود بود، بی کفایتی بهترین کلمه‌ای است که که اوضاع و احوال را توصیف میکند. هر بار برای گرفتن کارت مراجعه می‌کردم، گردانندگان جشنواره از من می‌خواستند که ساعتی بعد به ایشان رجوع کنم، فردا بیایم، صبح بیایم، ظهر بیایم، بعد از ظهر برگردم و سه، چهار روز اوضاع بر همین منوال بود و این واقعا دل‌سرد کننده است. و تنها کاری که می‌شد کرد این بود که بگوئیم به جهنم و دیگر بر نگردیم ولی سرزمین شما به غایت زیبا و جالب است.

■ فیلم‌های ایرانی را دیده‌اید؟

- واقعا آنها را نمی‌شناسم. من فقط یکی دو فیلم دیده‌ام.

■ کدامیک؟

- من مثل هر کس دیگر «گاو»، «فیلیم فانوس خیال» که تاریخ سینمای ایران را نشان میدادیدیم.

■ نظرتان راجع به آنها چیست؟

- «فانوس خیال» فیلم بسیار بدی بود چون با دیدن آن احساس کردم بدین فیلمهای ایرانی رغبتی ندارم،

■ گاو چگونه؟

- به عقیده من یک تجربه زیبا در راهی صحیح است. ولی نمی‌توان دورتر رفت. چون فیلمسازی کار ساده‌ای نیست. درست مثل سواد آموزی است. اگر قرنها بی‌سوادی با هردی دست بگریبان باشد. آموختن، خواندن و نوشتن وقت می‌گیرد خیلی وقت می‌گیرد. برای آموزش فیلمسازی به وقت بیشتری نیاز دارید.

■ با نگرش سخت و پایگاه ویژه‌ای که در نقد

فیلم دارید، کارگردان محبوب شما کیست؟

- خوب، من به انتخاب یک نفر به عنوان کارگردان مورد علاقه اعتقاد ندارم. همیشه افراد محبوب

■ درباره اعتقادات مذهبی او چه می‌گوئید؟

سایمون - البته، او ضد مذهب است، آشکارا هم ضد مذهب است ولی این ضد مذهب بودن او چنان مشوش و بیمار گونه است که مطمئن نیستم حتی خودش هم بتواند عقاید خویش را درک کند، همانطور که من آنها را درک نمی‌کنم. و اگر از مردمی که طرفداران او هستند معنای بسیاری از چیزهایی که در آثار او مذهب یا ضد مذهب خوانده میشوند، بپرسید، مطمئنا قادر به پاسخگویی نیستند زیرا که عقاید او چنان دیکتاتور مابانه، شخصی و واضح هستند که به استثناء میماند. ممکن است کارهای او برای پاره‌ای از طرفدارانش پر معنا باشد و ممکن است کسانی بتوانند بنحوی آنها را تفسیر کنند ولی هرگز نمی‌شود با آثار او رابطه برقرار کرد، زیرا که آثارش متقاعد کننده نیستند و هرگز اثر جدی سیاسی به حساب نمی‌آیند. بطور کلی آثار او کودکانه یا ضعیف و یا دارای هردو نقیصه هستند.

■ می‌خواستیم در باره جشن جهانی فیلم تهران

از شما بپرسیم. شما مهمان جشنواره بودید و مقاله‌ای تند هم در این مورد در مجله نیویورک نوشته بودید. وظیفی آن سخت به تشکیلات و مقام‌های مسئول این جشنواره حمله کردید، چرا؟

سایمون - تشکیلات سازمان دهی بسیار ضعیف و بد بود. رفت و آمد از هتل به سینماهای نمایش دهنده فیلم و بالعکس تقریبا غیر ممکن می‌نمود مگر اینکه شما هم مثل بسیاری از ستارگان سینما اتومبیل و راننده شخصی داشتید. در آن صورت هم خیلی راحت نبودید، زیرا همانطور که میدانید ترافیک تهران وحشتناک است. نمیدانید رفتن به مرکز شهر چقدر باعث اتلاف وقت بود، از اتوبوسهای هتل نمی‌توانستیم استفاده کنیم زیرا که باید وقت استراحت یا غذا خوردن یا پرداختن بکارهای مهمتر را در اتوبوس صرف کرد تا بتوان به موقع به مقصد رسید و تازه هیچ تضمینی نبود که بتوانید با همان اتوبوس به هتل باز گردید. در تهران هرگز نمی‌توانید برای خود برنامه بچینید زیرا که قادر به تنظیم ساعات کار خود نیستید، هیچ راهی نیست که بتوانید بگوئید تا ساعت فی‌المثل ۵ اینجا هستید و از ۵:۱۵ تا ۷:۳۰ جایی دیگر قرار ملاقاتی دارید. همه چیز بستگی به شانس داشت و تحت چنان شرایطی من قادر به دیدن فیلمها نبودم دیدن شهر و گپ زدن با مردم و گاهی اوقات خارج شدن از شهر خیلی جالب تر از دیدن فیلمها با چنان اوضاع و احوالی بود.

■ غیر از شرایط بد ترافیک چه چیزهایی شما را ناراحت میکرد؟

سایمون - همانطور که گفتم سازمان دهی و تشکیلات بسیار بد بود. حتی اگر هتل محل اقامت خود را ترک میکردید مطمئن نداشتید که در بازگشت اطاق شما را به کس دیگری نداده باشند. اطاقهای مهمانها مشخص نبودند و بسیاری از ایشان در نیمه شب به تهران میرسیدند و جا برای ایشان رزرو نشده بود و این عدم اعتمادی ایجاد

# نگاه ۷

است که هرگز انتقاد ادبی نخوانده‌اند و توجه‌ناشته‌اند که نقش انتقاد ادبی تا چه حد مهم است. مسلماً اگر شما، با آثار «فلویر» آشنا نباشید نمی‌توانید کتابی درباره «فلویر» بنویسید و اگر فقط یک کتاب درباره «داستایوسکی» خوانده باشید در صدد بر نمی‌آید که او را تطهیر کنید. در مورد کارگردانان و فیلمسازان هم بدون آشنائی کامل با آثارشان نمی‌توانید به داوری بنشینید. از طرف دیگر «نگره مولف» نوعی تطهیر هالیوود و فیلمسازی هالیوودی است، جایی که هامن هنرمندان واقعی است. اما بعدها وقتی به ستایش کار فیلمسازی پرداخت که بنظر من «درجه دو ویاسه یا حتی بدتر بودند»، ارزش کار خود را از دست داد.

## ■ منظورتان کیست؟

سایمون - تقدیس کارهای کسانی از قبیل «باد بوتیچر»، «ساموئل فولر»، «آلفرد هورکر» یا «ادگار آلر» که واقعا مسخره است.

■ درباره نگره های جدید چون ساختگرائی و سمبولوژی چه می‌گویند؟

سایمون - به اعتقاد من نگره‌های جدید واقعا دلزد کننده هستند. بازی با سمبولها، شماره‌ها و نگره‌ها و مسائل انتزاعی توسط کسانی که کمترین شناختی از زندگی مردم و واقعیات ندارند. افرادی که از گوشت و خون و حقایق مردمی، بدور افتاده‌اند و تنها با ساختگرائی و یا سمبولوژی دست بگریانند واقعا فرساینده است.

■ ارزشهای اخلاقی و انسانی در نگرش شما از هنر کاملا مشخص و مشهود است فکر میکنید هنر چگونه بازنگری در می‌آمیزد و چه شناختی از زندگی بدست میدهد؟

سایمون - با شناختن آن، با کنار آمدن و مقابله کردن با آن بطریقی شرافتمندانه و با سبیل‌ها و مسائل تجریدی و نگره‌ها نمی‌توان زندگی را شناخت. اگر همین امروز ریشه فکری نگره‌ها ناپدید شود من از اولین کسانی هستم که در محو آن پایکوبی میکنم باور نمیکنم که چیزی از قبیل نگره هنر یا نگره فیلمسازی یا نقاشی وجود داشته باشد، تنها نقاشی، فیلم، کتاب و شعر وجود دارد و شما باید با هر کدام از آنها بطور جداگانه کنار بیایید اگر فکر کنید با سمبولوژی به تجریدی دست می‌بایید که با کمک آن قادر به شناخت نوعی از جوهر و ذات خواهید بود سخت در اشتباهید. برای ارزیابی هر فیلم باید آن را جداگانه مورد بررسی قرار دهید. و در چنین صورتی سمبولوژی فاقد هر نوع ارزشی است. برای شناخت فیلم فقط باید ارزشهای ادبی و انسانی آن را مورد توجه قرار دهید. آیا این فیلم درباره مردم است. آیا زندگی انسانها را لمس کرده است و آیا مسائلی که در آن مطرح شده‌اند جنبه مردمی دارند. و اگر پاسخ شما مثبت است شیوه‌ها و تکنیکهای بکار رفته در آن تا چه حد ارزشمندند. ولی نباید این ارزیابی شما از روی فرمولهائی باشد که قبلا تعیین شده‌اند شما نمیتوانید بگویند «آندره بازن» یا «کریستین متز» چنین و چنان کرده‌اند و آن را الگویی برای ارزشیابی کارهای دیگران قرار دهید. شما نباید تحت تاثیر احساسهای خود باشید و هر بار که فیلمی را می‌بینید باید احساس شما چنان پاک و خالی از پیش داوری باشد که انگار قبلا هرگز فیلمی ندیده‌اید. البته شما فیلمهائی را که دیده‌اید از خاطر نبرده‌اید ولی نباید به آنها فکر کنید. باید به خود بگویند که این فیلم واقعا متفاوت است، ممکن است

بتر باشد، ممکن است بدتر باشد. ولی قبل از هر چیز باید آن را دید و سپس اجازه داد که شناخت قبلی ما از فیلمهای دیگر در دیدما اثر بگذارد، این مرحله کاملا ناخودآگاه است و باید چنین باشد.

## ■ اغلب منتقدان سینمای آمریکا «رابرت آلتمن»

را بزرگترین فیلمساز کنونی قلمداد کرده‌اند و او را پیش از استحقاق ستوده‌اند، شما هم چنین نظری دارید؟

سایمون - آلتمن کارگردان صاحب نامی نیست. تنها اهمیت او در اثبات این نکته است که می‌توان فیلمی به سلیقه خود ساخت و اجازه نداد استودیو یا معیارهای زیباییشناسی یا هر چیز دیگر در آن اثر بگذارد و این جالب است. «آلتمن» مردی متکی به نفس است که به خواسته‌هایش جامه عمل می‌پوشاند و این فوق‌العاده است ولی این حقیقت که فیلمهای او غالبا فیلمهای بدی هستند قابل انکار نیست.

## ■ یکی از سه فیلم «عصر جدید»، «روشنائیهای شهر» و «جویندگان طلا»ی چاپلین جزو ده فیلم تمام دوران شماس است اما از طرف دیگر سینمای صامت را بر ارزش نمی‌دانید، این را نوعی تضاد نمی‌باید؟

سایمون - من چاپلین را دوست داشتم ولی اشتیاقی به دیدن و دوباره دیدن فیلمهای او ندارم. علاقه‌ای از آن دست که برای دیدن فیلمهای «حادثه» و «قاعده بازی» دارم. شاید فقدان کلام در فیلمهای چاپلین این احساس را در من القا میکند. و آنگاه که چاپلین آغاز به نوشتن کرد، کلماتش مبتذل و معمولی بودند به اعتقاد من فیلمهای کوتاه چاپلین به مراتب با ارزش‌تر از آثار بلند او هستند. زیرا که چاپلین در آنها کمتر شاعرانده است.

## ■ اما این يك دوگونگی در نظرتان نیست؟

چون نمیتوان وجود چاپلین را در سینما بهیچ طریقی منکر شد.

## ■ اما این يك دوگونگی در نظرتان نیست؟

چون نمیتوان وجود چاپلین را در سینما بهیچ طریقی منکر شد.

سایمون - بله، ولی توجه داشته باشید که توجه من به آثار چاپلین برای ایجاد نوعی تفاهم بوده است. من «جویندگان طلا» یا «سیرک» را واقعا دوست دارم و از همه اینها گذشته ما نمی‌توانیم اهمیت بدیده‌ای بنام «چاپلین» را انکار کنیم و باید بخشی از او تجلیل شود این چیزی است در ردیف جایزه اسکار که هر چند احمقانه است ولی روشی متداول است، پاداشی که شما به کسی یا چیزی میدهید، الزاما برای بهترین اثر او نیست، معمولا آخرین کار او را برمی‌گزینید. به اعتقاد من نمی‌شود يك فیلم (آزمایشی) از يك کارگردان را به عنوان بهترین اثر او برگزید. منم فیلمی از چاپلین را انتخاب کردم تا نشان دهم ...

## ■ تا نشان دهید که او را از نظر دور نداشتید:

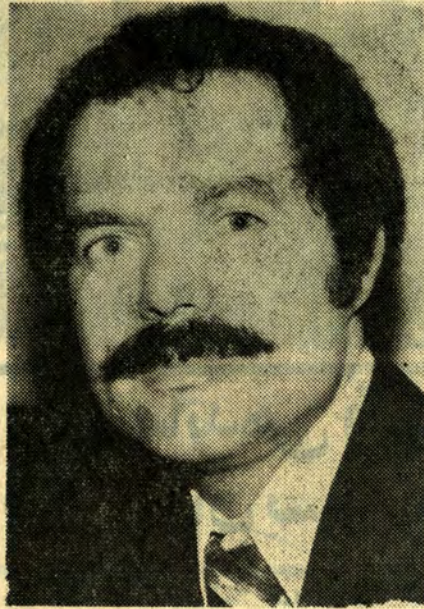
بله، من چاپلین را يك بدیده میدانم و او را دوست میدارم همچنان که «باستر کیتون» و «آلن لاد» را دوست میدارم فقط همین، نه بیشتر.

## ■ از آنجا که فیلمسازان آمریکائی راهنمندان نمی‌دانید، پس - کدام فیلم آمریکائی را بهترین میدانید؟

سایمون - فکر میکنم بهترین فیلم آمریکائی تا جایی که میدانم «سرزمینهای زشت» ساخته «ترنس مالیک» است. ببینید، این فیلم از حساسیت و آگاهی فیلمهای اروپائی برخوردار است و فیلمساز آن آمریکائی لبنانی الاصل است که بخوبی آموزش دیده و سردو گرم چشیده است، مردی که آگاهی و پیش جهانگی دارد و حساسیت او محدود به چشم اندازی حقیر از سرزمینی خاص نمی‌باشد.

فیلمسازان آمریکائی همواره دیدی محدود از مسایل دارند. منظورم اکثر آنهاست «سرزمینهای زشت» فیلمی جهانی و بین‌المللی است و این حقیقت که این فیلم توانست موفقیتی کسب کند کمترین اثری در اعتبار آن ندارد. شکست این فیلم تنها گویای این حقیقت بود که عامه مردم و منتقدین سلیقه خوبی ندارد. فقط همین.

## ■ آقای سایمون متشکرم.



**برای شناخت فیلم فقط باید ارزشهای ادبی و انسانی آنرا مورد توجه قرار داد که آیا زندگی مردم را لمس کرده است و مسائل آن جنبه مردمی دارد**

فرهنگی - صفحه ۳۳



# سینمای سیاسی

لیف فورهامار - آیساکسون

ترجمه: ابو الحسن علوی طباطبائی

۲- جنگ جهانی اول

بخش نخست - بررسی تاریخی  
سینمای سیاسی و تبلیغاتی  
ایدئولوژیکی

## نگاه



در آخرین ماههایی که منجر به آغاز

جنگ گردید، فیلمهای آمریکائی نظریه‌ای بیطرفانه و صلح طلبانه‌ای را برای خود انتخاب کردند که طی آن «غیر انسانی بودن خشونت» را با احساسات فراوان نشان می‌دادند. فیلم «تمدن» اثر «توماس اینس» که در سال ۱۹۱۴ بسوجسود آمد بزرگترین موفقیت گیشه‌ای را پیدا کرد و در زمان خود به اوج رسید. در این فیلم حضرت مسیح در قالب جسد یک مهندس زیر دریائی دوباره حیات می‌یافت و صلح را به جهانیان بشارت میداد. در بخش آخر فیلم «پرزیدنت ویلسون» رئیس جمهوری آمریکا را می‌بینیم که برای «اینس» آرزوی موفقیت می‌کند. طبق نوشته مطبوعات این فیلم را میتوان یکی از عوامل انتخاب مجدد «ویلسون» در سال ۱۹۱۶ محسوب داشت و چنین نظر می‌رسید که توانسته است شعار انتخاباتی، ویلسون - «اومارا از بلایای جنگ حفظ کرده است» را شکل ببخشد، ولی در ماورای این جمله‌راهنما، در فیلم «تمدن» اجاسات ضد آلمانی قبالا بنحو آشکاری قابل درک بود، علائم و نشانه‌های بوفیفورم‌های نظامی آشکارا نشان می‌داد که «جنگ افزون وحشی» و «آشوب طلبان مهاجم» چه کسانی هستند. اداره سانور کشور سوئد این فیلم را بخاطر ارتباط کشور با یک نیروی خارجی نامتناسب تشخیص داد و از نمایش آن جلوگیری نمود.

یکی از جنبه‌های جالب توجه و عجیب صنعت سینما ی آمریکا در این دوره اینست که از اواسط سال ۱۹۱۵ تعداد روزافزونی فیلمهایی ساخته میشد که قصدش شکل دادن به عقیده سیاسی بود تا توده مردم را برای وارد شدن کشور ایالات متحده به جنگ آماده سازد، و این درست قبل از زمانی بود که مقامات دولتی از موفقیت «انزوای سرسختانه»

خود خارج شوند، یک دلیل مطمئن این بود که چندین کمپانی سینمایی مالی با کسب و کار خود داشتند که شرکت آمریکا را در جنگ پذیرا شدند. در آلمان چند کمپانی سینمایی فعالیت می‌کردند که با آلمانها ابراز همدردی میکردند و طرفدار آنها بودند ولی برای اکثریت کمپانی‌ها یک پیروزی انگلیسی مسئله‌ای بود که از نظر اقتصاد زنده حائز اهمیت بسیار بود.

«جی استوارت بلاکتون» ملی‌گرای افراطی که مامور تهیه چند فیلم از جنگجویانه‌ترین و مبارزترین آنها شد با تهیه فیلم «فریاد صلح آمیز جنگ» در سپتامبر سال ۱۹۱۵ لحن جنگ افروزی فیلمهای تبلیغاتی ضد آلمانی را ایجاد کرد و این درست زمانی بود که می-

خواست از خشم ملت برای غرق شدن کشتی «لوزیتانیا» سود جوید. طبق شایعات تایید نشده‌می‌گویند که «تروتسکی» در این فیلم بعنوان سپاهی لشکر ظاهر گردید و همچنین «تئودور روزولت» هم در برنامه ریزی آن دستی داشته است. و این یکی از نمونه‌های اولیه همان مسائلی است که در نتیجه بعنوان رمان سیاسی شهرت یافت در این فیلم نشان داده میشد که آلمانها نیویورک را از طریق دریامحاصره کرده‌آسمانخراش‌های ویران کرده‌اند. فیلم «بلاکتون» باعث ایجاد خشم و انزجار مردم در نقاط مختلف کشور گردید، «هنری فورد» غول اتومبیل سازی آمریکا برای عرضه کردن علائق اقتصادی سازندگان اسلحه و مهمات که در ماوراء تمایلات فعالانه فیلم مزبور قرار داشت، کلیه صفحات



روزنامه‌های مختلف آمریکا را خریداری کرد. بدین ترتیب بود که صلح طلبی متفق‌القول و همه‌جانبه فیلمهای آمریکائی در سال ۱۹۱۴، بسرعت موجسب «یکپارچگی جنگی» گردید. و سینما پیش‌از آنکه «ویلسون» امریکنا را بسوی جنگ بکشاند، بر علیه آلمان به حرکت در آمد.

در اواخر سال ۱۹۱۶ شرکت متعلق به «ویلیام راندولف هرست» ساختن فیلم سریال پر ماجرائی را بنام «پاتریسا» آغاز کرد. در این فیلم یک جنگ تخیلی تصویر شده بود که در آن قوای ژاپن به ارتش مکزیک می‌پیوندند و به ایالات متحده حمله می‌کنند. اگر چه در دنیای واقعیت ژاپن برآله انگلستان می‌جنگید و در نتیجه بعنوان یک هم‌پیمان احتمالی شهرت داشت. در فیلم «عروسهای جنگ نه» (۱۹۱۶) اثر «والتر برنون» دخترک قهرمان فیلم (که طرفدار صلح و دوستی است) خودکشی را به تولد نوزادی که مبدل به سرباز دیگری خواهد شد ترجیح می‌دهد اما این فیلم بزودی بعنوان یک اثر خطرناک تبلیغاتی بر علیه جنگ تلقی گردید و توقیف شد.

فیلم «روح ۷۶» به آزادی آمریکائیان از جنگال انگلیسیها می‌پرداخت و تصادفا این فیلم در شبی بنمایش در آمد که فردای آنروز قرار بود امریکنا به طرفداری از انگلستان وارد جنگ شود و در نتیجه «روبرت گلدستاین» تهیه کننده آن تحت ماده یازدهم اساسنامه و قوانین جاسوسی به‌دهسال زندان محکوم شد.

باین ترتیب هرگونه آوای صلح طلبانه خاموش شد و پس از آنکه امریکنا اعلام جنگ داد بکسر فیلمهای آمریکائی ورق بزنید

## بقیه: سینه‌های سیاسی

وسیله مناسبی برای ارائه وحشیانه «میهن-پرستی» و ایجاد نفرت بر علیه آلمانها گردید.

چنانچه غالباً در فیلمهای امریکائی اتفاق افتاده است «بدکاری و شرارت» با «میل جنسی» یکی میشود و آلمانیها در اندیشه تماشاچی بصورت موجودی «شهوتران» شکل می‌گیرد. سرنوشت بدتر از مرگ «مری پیکفورد» در فیلم «امریکائی کوچولو» اثر «سیسل ب. دومیل» هر امریکائی را خشمگین میکرد در حالیکه سرهنگ پروسی در فیلم با لیخند تحقیر آمیز که از زیر سیل پر پشت خود ارائه می‌داد مدعی بود که «افراد من به استراحت و تفریح نیاز دارند!»

«قیصر آلمان» تجسم نخستینی از خشنوت آلمانها بود که وحشیانه‌ترین تخیلات تفریح آمیز روی شخصیت او تمرکز داشت. با نمایش شو فیلم در سال ۱۹۱۷ بنامهای «قیصر، درنده برلن» و «لعنت بر قیصر» احساسات عمومی بر علیه او به اوج خود رسید، در فیلم «لعنت بر قیصر» شیطان بعنوان دوست صمیمی و وفادار ویلهم دوم نشان داده میشود که وی را تشویق می‌کند تا کشتی «لوزیتانیا» را غرق نماید و گاز سمی بکار ببرد و بیمارستانهای صلیب سرخ را بمباران کند. در بدو امر همه اینها ممکن است بنظر ساده و ابتدائی باشد ولی این خود نوعی داوری محسوب می‌شود و مردم در سالهای بعد با درک آن روشن و آگاه شده‌اند، که همواره مسئله‌ای گذراست. اگر چه غالباً فیلمهایی با دلایل میهن-پرستانه (حتی با معیارهای زمان) ناچیز بنظر می‌رسد ولی در هر حال تأثیر گذارهایی آن بعدی مثبت بود. بتدریج بیشتر کشورهای در حال جنگ به ساختن فیلمهای تبلیغاتی پرداختند.

در کشور اطریش ستاد امپراطوری سفارش ساختن فیلم «میهن پرستانه تعصب-آمیز» را داد. در کشور شوروی کمیته‌ای برای آموزشهای سینمائی بلشویکی شکل گرفت. وزارت جنگ در فرانسه با ایجاد بخش عکاسی و سینماتوگرافی ارتش مجموعه فیلمهای تبلیغاتی-موفقیت آمیز را بوجود آورد که، نخستین هدف آن بازارهای امریکائی بود. بسیاری از فیلمسازان مانند «اِبِل گانس»، «مارسل لریه»، «ژان بنوالوی» و «رنه ژان» - مورخ معروف سینما که بعداً شهرت فراوانی کسب کرد - در همین سازمان به کار پرداختند.

دولت بریتانیا در مورد ساختن تعدادی از فیلمهای سینمائی میهن پرستانه سرمایه-گذاری کرد و «د. دبلیو گریفیت» را از ایالات متحده برای ساختن فیلم «دلهای دنیا» با شرکت خواهران گیش به انگلستان فرا خواند. البته این فیلم - در ردیف تلاشهای برجسته وی قرار نمی‌گیرد مضمون این فیلم اثری از خشم

نامه‌ای بتاريخ چهارم ژوئیه ۱۹۱۷ از «اریک لودندورف» به وزارت جنگ در برلن برآوردی را در سطح بالا بدست می‌دهد:

«جنگ برتری عکس و فیلم - را (بعنوان وسیله‌ای خبری و تشویقی) نشان داده است متأسفانه دشمنان ما از وسائل خود بر علیه مادر این زمینه بطور فراوانی شده است. این فیلمها اهمیت خود را در طول بقیه دوران جنگ بعنوان یک وسیله ترغیب سیاسی و نظامی از دست نخواهند داد، بهمین دلیل برای خاتمه موفقیت آمیز جنگ این مسأله نهایت اهمیت را دارد که فیلمها با بزرگترین تأثیر ممکن در هر جا که هرگونه تبلیغ به نفع آلمان موثر باشد ساخته شود.»

این نامه قسمتی از تلاش نو میدانه «لودندورف» برای ایجاد تلاش تبلیغاتی سازمان یافته کامل بود اگر چه با تأخیر زیادی همراه بود. اقدامات او ابتداءت تشکیل «اداره عکس و فیلم» در ارتش و بالاخره سازمان صنعتی عظیم یوفا (شرکت سهامی دنیای فیلم) گردید ولی نظرات او در مورد سینمای تبلیغاتی بسختی مورد قبول واقع شد.

هنگامی که «یوفا» بوجود آمد فقط چند ماه به پایان جنگ جهانی اول باقی مانده بود و اگر چه وزارت جنگ آلمان سرمایه فراوانی را صرف اینکار کرده بود ولی «یوفا» وقت کافی نداشت تا بعنوان یک مرکز تبلیغاتی فعالیت کند. می‌بایستی جنگ دیگری بوجود آید.

### ولی آیا سینما در آلمان یا بعد از

## جنگ جهانی اول برای صنعت سینما رویداد خوشایندی بود چرا که مردم به سینما بیش از هر زمان دیگری نیاز داشتند



آن، همان قدرتی را که «لودندورف» و دیگران به آن نسبت می‌دادند واقعاً بود؟ ممکن است این پرسش هم پیش آید که سینمای تبلیغاتی واقعاً نقش قاطعی در هدایت عقاید عمومی بر عهده داشته و حالتی از آمادگی آفریده و مسائل اخلاقی را بوجود آورده است؟ مانند همیشه باید بخاطر داشت که سینما هرگز در اثر او عمل نکرده و از سایر نفوذها و تأثیرها بدور نبوده و نیست و همواره به حمایت از عقاید و اندیشه‌ها برخاسته است. چنین بنظر می‌رسد که فیلمهای تبلیغاتی جنگ جهانی اول وسیله‌ای قدرتمند برای رساندن تصاویر شجاعانه و میهن پرستانه‌ای از جنگ و سببهای آن (انگیزه‌ها، صفات مشخصه و رفتار طرفین درگیر در نبرد) حداقل به بخش معینی از جامعه بوده است و این تصاویر بایستی تأثیر کوتاه و یا بلند مدت بر مسائل اخلاقی در کشور و یا در جبهه داشته باشند. ولی افکار و اندیشه‌های ماورای آنها ظاهراً بطور انحصاری از درون سینما سر چشمه نمی‌گیرند. عموماً درامهای عاطفی در سینما بعنوان وسیله‌ای دستگاههای تقویت کننده برای احساسات و نظر گام‌هایی (که توسط عوامل دیگر ایجاد شده‌اند) بکار گرفته می‌شوند.

در حالیکه چنین بنظر می‌رسد که سینما در جنگ موثر بوده است، باید دانست که جنگ نیز قطعاً تأثیر عظیمی بر سینما داشته است. بعبارت دیگر برای نخستین بار سینما می‌خواست که خود را از عقده حقارت فرهنگی رها سازد. باین ترتیب از حد یک نمایشگاه خارج شده و در ماورای یک وسیله سرگرم کننده ارزان قیمت اهمیت کسب کرد، و آن همان حیثیت و اعتبار میهن پرستانه بود.

ولی در پشت اشتیاقی که بواسطه آن صنایع سینما توانست در سراسر دنیا تلاشهای خود را متوجه تبلیغات ملی نماید بیش از یک ایدئالیسم ساده وجود دارد. هنگامی که عقاید عمومی از نظر عاطفی مورد حمله قرار می‌گیرد هرگز نبایستی بیش از زمانی که کشوری می‌خواهد وارد جنگ شود علائق اقتصادی را پایداری کرد. فیلمهای تبلیغاتی همواره بعنوان وسیله‌ای در ارائه فضای عقیده‌ای در اعمال نفوذ محسوب شده‌اند. توده مردم بخاطر رضایت از نظرگاه تأیید شده و تقویت شده خود آنرا تلافی می‌کند.

جنگ جهانی اول برای صنعت سینما و بطور کلی رویداد خوشایندی بود چرا که مردم به سینمایش از هر زمان دیگر نیاز داشتند و در آنجا بود که راهی برای میهن پرستی شدید و عجولانه روزها و لویه جنگ یافتند و از این طریق توانستند نیاز خود را برای گریز از کار سخت و آفرودگی راضی کنند.

در شماره آینده: روسیه

پس از انقلاب

قلبهای جهان

## بعنوان مقدمه و با امیدواری بیشتر

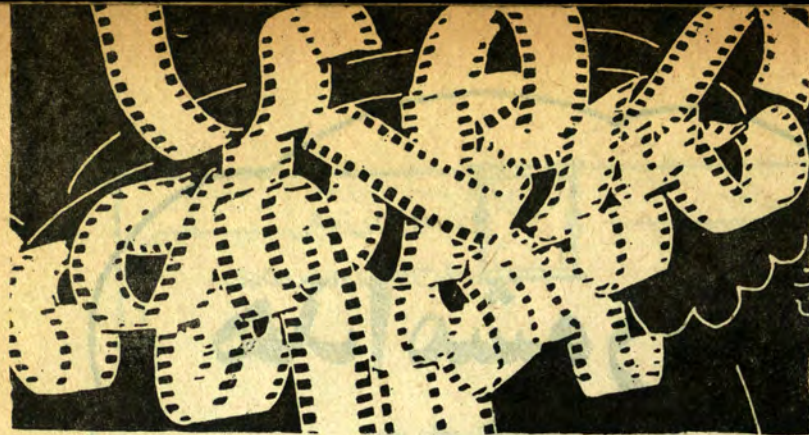
پس از چند سال و اندی دوری از قلمزنی بالاخره به لطف دوستان گوشه‌ای برای نوشتن یافته شد و باشد که این اندک را بما ببینند و بنا به علی که البته چندان هم ناگفتنی نیست بتوان نوشت و خودی افتخار کرد.

مجله فردوسی از دیر بازو تا آنجا که نگارنده آگاه میباشد یکی از محاسنی که داشته و دارد وابسته نبودن آن به تبلیغ و جار و جنجال های آنچنانی سینمایی است. برای گرداندگان مجله فردوسی اینکه فلان بازیگر چقدر دستمزد کن.

دارد و یا فلان ستاره در شبانروز چندبار به حمام میرود! هیچگاه مطلوب نبوده و نیست و از طرفی بواسطه چاپ آگهی فلان فیلم از جانب نماینده کمپانی یا استودیو تغذیه نمی‌شود که اگر احتمالاً نوشته‌ای یا نقدگونه‌ای بر خلاف نظر صاحبان کمپانی و مغایر با فروش فیلم و موفقیت گیشه باشد با دلخوری و سرسنگینی صاحب فیلم روبرو شود و بعد دست‌وقلم‌نویسنده مقاله را در پوست گردو گذاشته که: «بامطلب نویس و یا قلمت را کند»

در حال در این اندک عریضه هر چه بیشتر جستجو گردید کمتر نا مهربانی یا عداوت و خصومت شخصی با فیلمساز و کمپانی دیده شد و علی‌ایحال اگر عمری باشد و فرصتی برای نوشتن، آنچه به اندیشه و قلم‌نارسی این کمترین آید عرضه می‌گردد و البته گوشه‌ها حتی از نوع مغرضانه آن - که البته احتمالش بسیار ضعیف و نزدیک به صفر می‌رود - بدیده منت‌مورد پذیرش است.

محسن زرگریان



# نگاه ۷

ش ۱۱

نکته دیگری که باید بدان اشاره کرد بازاری بودن فیلم است. درست مانند وسترهای ایتالیایی که صدای شلیک گلوله‌ها غوغا می‌کند و از کشته پشته می‌سازد. در این فیلم تنها به اثرهای صوتی توجه شده و در نهایت چند لاستیک اتومبیل پنجر یا شیشه‌ای شکسته شود و برای نگارنده روشن نشد که این اسلحه داران چگونه نشانه‌گیری می‌کردند که از خوش شانس طرفین مخاصمه! هیچیک از گلوله‌ها به هدف اصابت نمی‌کرد و این روئین‌تان اسپیلبرک همچنان به تکتازی خود در جاده ادامه می‌دهند؛ جالبتر اینکه شاید بتوان یک شبه مقایسه میان «زیگفید» قهرمان اسطوره‌ای آلمان و بازیگر این فیلم یافت که هر دو بر اثر زخمی شدن از پشت و مهمتر در همان نقطه یعنی طرف چپ و پشت قلب جان سپردند. این قهرمان پروری در واقع نوعی اعتراض گونه «استیون اسپیلبرک» به قوانین جاری جامعه است که نظر او قوانین وضع شده در جوامع، نوامیس طبیعت را از بین برده و از انسان

بجای موجودی طبیعی یک وسیله متحرک ماشینی ساخته است. برای فیلمساز مهم این است که مادر بفرزند خود برسد و یا بعبارتی بهتر طبقه محروم و رنج کشیده به ایده‌آل خود دست یابد. وقتی مردم بین راه و شهرها به این گروه کوچک کمک می‌کنند و غذا و وسائل بازی و پوشاک به آنان می‌دهند در واقع اعتراض غیر مستقیمی دارند به پلیس یا نماینده و مجری قانون و قانون حکمفرما بر جامعه. اعتراضی که بصورت حمایت زنده و آشکار از این گروه میشود که حتی پلیس را بگروگان گرفته‌اند و بارزتر آنکه حتی پلیس نیز سرانجام بطرف آنان گرایش پیدا می‌کنند این گرایش در پایان فیلم به صورت استغای ضمنی «پلیس بگروگان گرفته شده» ابراز میگردد و البته پهنه درخشان آب را به نشانه قانون و اوج پیروزی آن و منکوب کردن مخالفان می‌بینیم که آهسته آهسته سایه‌هایی بر آن خدشه‌انداخته و سریع چون گذران باد از روی این صفحه رخسند محو می‌گردند.

در مجموع اگر بخواهیم فیلم «تعقیب در شاهراه» را مورد بررسی قرار دهیم اثر چندان موفقی نیست. در محتوای این فیلم مساله قابل بحثی نیست مطلبی برای ارزیابی و تفسیر ندارد جز آنکه بگوئیم نورپردازی و توجه بیش از حد به نورهای خیره کننده، برای «اسپیلبرک» بیش از سایر موارد مطرح نظر بوده است.

## سینمای خوب و سالم فرامیرسد

### تکراری ولی نه مضر و منحرف کننده

بالاخره کنگیر به ته دیک خورد و خیر شدیم که پس از ممنوعیت ورود فیلمهای بنجل سکی و کاراته‌ای و سایر نوارهای متحرک رنگی دست اندرکاران سینما و وارد کنندگان گرایش شدیدی به سینمای خوب گذشته پیدا کرده و بازار فیلمهای متوسط و خوب تکراری گرم است، اگرچه ممکن است گاهی با آثار بدی هم روبرو شویم ولی بهرحال اگر مردم و بخصوص نسل جوان با دقت بیشتر به محتوی این فیلمها توجه کنند همین تنها سرگرمی آنها با کیفیت بهتری ارائه شده و ایمن رنگ زدگی و انجماد تخدیری را - که از سینمای بد سالهای اخیر در فکرو روح جوانان و نوجوانان رخنه کرده و از نظر اندیشه و طرز فکر آنها را یا بدعادت کرده و یا به عقب رانده است - بزداید.

«این گروه خشن، سربازهای یک چشم، باین ترتیب پس از دیدن فیلمهایی چون سین سینا» بزودی شاهد نمایش آثار خوب فرار بزرگ، زوربای یونانی و قسماز باز آنسوی رودخانه، طوفان، قلعه عقابها، سینما مانند: «باراباس»، قاتلین، تکراس آیوانهو، دلاوران میزگرد، رولز روس، توبهای سباستین، وقتی که خون می‌جوشد، ارغوانی، نبردهای بانچویویلا، اهل کنتاکی، زرد، طلای مک‌کنا، ضربه طبل، دشت نوادا اسمیت، جانبازان» خواهیم بود. گذشته اروپا مانند «معجزه در میلان، و البته قرار است آثار خوب سینمای سقوط امپراطوری رم و تراوانی بنامهوس» دزد دوچرخه، روکو و برادرانش» نیز خوب سینمای شوروی در گذشته مانند: «ترن، فاشیسم، داستان سالهای آتش، چهل و یکمین و آسمان صاف» نیز در راه خواهیم دید. از طرفی دیگر آثار «حماسه یک سرباز، سرنوشت یک انسان، راه اکران عمومی هستند.

## انتقاد فیلم: THE SUGERLND EXPRESS : تعقیب در شاهراه (روئین تان اسپیلبرک)

بازیگران: گلدی هاو، س جانسون، هایکل ساکس، ویلیام آتون جرجی والکات. موسیقی متن فیلم از: جان ویلیامز - فیلمنامه از: هال باروود و ماتیو رابینز. براساس داستانی از: استیون اسپیلبرک و هال باروود و ماتیو رابینز. تهیه کنندگان: ریچارد دی. زانوف و دیوید براون کارگران: استیون اسپیلبرک تکنی کالر - پاناورژن - محصول ۱۹۷۴ کمپانی یونیورسال - زمان ۱۰۵ دقیقه

با سابقه‌ای نسبتاً کمی که از فیلمسازی «استیون اسپیلبرک» در دست است تا حدی بعضی از ویژگیهای حاکم بر آثار قبلی وی در این اثر بهرحال بنحوی جایگزین شده است. نکته مهم «تعقیب در شاهراه» نورپردازی آن است که می‌بینیم در زمینه مات و نسبتاً خاکستر تصاویر از فاصله زیاد برداشته شده نور قرمز چراغ‌هدشار دهنده اتومبیل های پلیس بطرزی عجیب چشمگیر است و یا نورافکن هیلکوپتر پلیس که درست شبیه صحنه های نور پردازی بشقاب های پرند یا هلیکوپتر فیلم «برخورد نزدیک از نوع سوم» میباشد. طبق روش جاری «اسپیلبرک» گوئی این فیلمساز از ازدحام و شلوغی لذت میبرد. در کمتر صحنه‌ای است که به تصاویر درشت بازیگران بر خورد کنیم و مانند گذشته کوشش دارد که بیشتر در تماشاگر اعجاب بوجود آورد تا در اصل

# هدا مشورت خانه مبارک!



سومین جلسه مشورتخانه مبارک که زیر نظر مستقیم اسکندر خان سیاهی لشکر، بشیوه نیم بند و با حضور تعداد غیر قابل توجهی از اعضاء در محل موقت تشکیل شد.

ابتدا عیسی قلی نطق پرداز ضمن انتقاد بی رویه از جلسه قبل که در آن بازی «باقالی به چندمن» بعلت اشتباه دربار- گیری از کنترل آقا براتعلی خارج شده و حتی بعد از اعلام «خرخر شیرازی» توسط مشار الیه طرفین بازی بطور شنیعی از کوتاه آمدن خودداری نموده و خواستهای بی موردی - از قبیل کمک کرایه مشورتخانه و صرفه جوئی در خرید «انواع ماش پراندنی» را عنوان نموده بودند - باطلاع اعضاء رسانید که از این به بعد جلسات مشورتخانه با تغییرات چشم گیری در جهت اعاده نظم دنبال خواهد شد.

جواد بازارچه مخالف اول و سردهسته «گروه بدلکاران مقیم مرکز» که غیبت آولی اله (شغل نامشخص) راسر آغاز تحولات دیالتیکی مشورتخانه تلقی می- نمود بدون استفاده از پیشخوان (ککشایع شده بود ساس دارد) اظهار داشت که:

اول: بازی باقالی به چند من تا تنظیم یک باقالی نامه معتبر و تضمین شده بشدت از طرف گروه و اعضاء وابسته ادامه خواهد یافت.

ثانی - هرگونه تغییر دکوراسیون احتمالی در مشورتخانه بدون نظر احدی از آحاد بدلکاران از مقوله بی قانونی بوده موجب «وادنک» گروه خواهد شد.

ثالثا: مطالب معنابه دیگری در دست خواسته شدن است که طرح آنها منوط به سلب عضویت فوری ویکتور هوگو شاعر و نویسنده میباشد.

آنگاه عین سئوالات فوق را که با ترتیب بندی کامل و استفاده از شیوه زیراکس بصورت مکتوب در آورده بود، طی اظهار کلمات نامفهومی که موجبات سیخ شدن رگهای گردن عیسی قلی نطق پرداز را فراهم آورد بحضور آقا براتعلی رئیس جلسه معروض داشت.

آقابراتعلی بدون استفاده از پیشخوان

(که شایعه ساس داشتن بقوت خود باقی بود) جواب سئوالات نامعقول جواد بازارچه را (که با استفاده از امکانات زیرا کسی تعیبه و در آستین پنهان کرده بود) عنداللزوم بعد از مبالغی کنکاش بیرون کشید و چنین قرائت کرد: قبل از هر چیز این نکته را تذکر بدهم که زیراکسم به زیراکست در یک فتوکپی هم روش، و اما جواب سئوالات جنابعالی:

۱- در مورد سئوال اول باید باطلاع برسانم که چون این جور بازیها از نوع بازیهای شل کن سفت کن بوده و جزو مشغولیات واگیردار محسوب میشود و چنانچه بصورت ایپیدی در بیاید نمیشود جلویش را گرفت، لذا غیر بهداشتی تشخیص داده شده و ادامه آن بهیچوجه تجویز نمیشود.

۲- تغییر دکور بندی در مشورتخانه مطابق دستورالعمل جدید مشورت که

بزودی تدوین خواهد شد، در اختیار هیچیک از اعضاء مشورتخانه نبوده و هرگونه اظهار نظر کتبی، شفاهی، زیرا کسی، زیر لبی، در گوشی و حتی «علم و اشارهای» راجع به آن نوعی «پرروئی» تلقی و با مرتکب یا مرتکبین طبق آئین نامه پس گردنی رفتار خواهد شد.

۳- در مورد ویکتور هوگو شاعر و نویسنده تصور بر اینست که حقایقست جنابعالی در باره فوت کردگی ایشان کاملا محرز و منطبق با مقدمه «حسینقلی خانی» مندرج در کلیات دوجلدی کتاب «بینوایان» میباشد، معذالک چون اعضاء قبلی مشورتخانه آن مرحوم را بعلت بعضی سفارشات تلفنی، بمدت یک ربع قرن، از اجله مشاورین فرنگی قلمداد نموده و مواجب معتبر بایشان پرداخت کرده اند و از طرف دیگر باوجودیکه نامبرده از خارجیان مقیم مشورتخانه میباشد در مقایسه با «هنشی ماشین نویس» تعدادی از اعضاء داخلی که حتی در موجودیت داخلی شان بالمره شك نزدیک به یقین وجود دارد از مواجب کمتری بر خوردار بوده و نیز با توجه به فرمایشات علیهالرحمه که فرمود: هرگز ننمیرد آنکه دلش زنده شد به وجه، ثبت است توی لیست، مواجب به نام ما. همچنین نظر به اینکه در مورد فوت ایشان هیچگونه مدرک قانع کننده بین المللی وجود ندارد...

در این موقع جواد بازارچه که بشدت متقاعد شده بود، صحبت آقابراتعلی را قطع و گفت: قبول آقا .... قبول! آقا براتعلی گفت: چی چی رو قبول بنده یک طومار استدلال جمع کرده ام، باید همه شو بخونم!

اسفر آقا بدلکار بعنوان میانجی قاطی بحث شد و گفت: تا همین جا که خوندین کافیه ترا بخدا بقیه شو نخونین که ممکنه بدهکار هم بشیم. آقا براتعلی از آقای جیم پرسید: آقای جیم نظر جنابعالی چیه؟ آقای جیم جواب داد: چطوره اعلام جرم کنیم؟

یداله بی ریخت عضو قدیمی مشورتخانه که تازه از شغل زراعت در کنگه ور خلاص شده بود، بعنوان عضو وابسته به گروه بدلکاران گفت، آقای جیم مثل اینکه دلت برای زراعت در کنگه ور لك زده؟ اصفر آقا بدلکار توضیح داد که «در صورت اعلام جرم نوبت شش هزار و یکم بما میرسد و تعقیب شکایت حتی بعمر فوه دختری بنده که قرار است دوبال دیگر بدنیا بیاید وصلت نمیدهد» و اضافه کرد که: اصلا چرا پشت سر مرده حرف میزنید؟ مواجیش را طبق معمول سنواتی از اعتبار مربوطه بپردازید، بهزنده و مرده اش کاری نداشته باشید! آقا براتعلی بعد از ابراز تشکرات قلبی از حسن نطق اصغر آقا بدلکار دنبال سخنانش را گرفت و مباحثات زیر بین نامبرده و سایر اعضاء در گرفت.

آقابراتعلی: واما در مورد سئوال چهارم آقای جواد بازارچه که پرسیده اند، چرا شغل شریف «وردنه داری» به اسکندر خان مستخدم محول شده باید بعرض برسانم که ....

جواد بازارچه: آقا من کی همچی سئوالی کردم؟

آقابراتعلی: ولی باید همچنین سئوالی کرده باشین، چون بنده لامحاله جوابش بقیه در صفحه مقابل

## عضو جدید می پذیریم

چون تعدادی از اعضاء مشورتخانه اظهار استعفا نموده و عده ای نیز در حال کم کاری بسر میبرند لذا تعدادی عضو متفق العقیده و مختلف البیان، بمنظور جوری جنس پذیرفته میشود. در انتخاب اعضاء سن و سواد و حتی دانستن زبان انگلیسی ملا عمل نموده تنها شرط قبولی ندانستن پیشینه در مشورتخانه های دیگر میباشد، از داوطلبان خواهشمند است با در دست داشتن یک نمونه از نطق خود در ساعات اداری به هدا مشورتخانه مراجعه و پذیره نویسی نمایند.

در موقع بسته بودن مشورتخانه به کفافی بغلی مراجعه فرمائید.

## کارگزینی مشورتخانه

رو تهیه کرده ام .

جواد بازارچه : اگر یادتون باشه ، در آخرین لحظه ای که داشتیم با همدیگه سوالهارو طرح میکردیم . قرار شد این سوال آخری رو حذف کنیم .

آقا براتعلی : اشتباه بر میگردد آقا ، دنیا که آخر نشده ، علی ایحال بنده بعنوان پیشگیری جواب رو خدمتتون عرض میکنم ، اگر از جواب خوشتون آمد ، میتونید سوال رو مطرح کنید ، اگر خوشتون نیومد ، مسکوت بگذارید . یعنی میفرمائید که در مقابل این همه سوال بی جواب یک جواب بی سوال اشکالی تولید می کنه؟

مسئول عملیات ماش اندازی : اینکه بجای «سین جیم» شد «جین سیم» عیسی قلی : آهای ... وارد معقولات نشو ، بذار کارشو بکنه .

آقا براتعلی : بهر حال بنده وظیفه دارم طبق این جواب نامه ای که بنده توی آستینم پیدا کرده ام . بعرض برسانم که اسکندرخان مستخدم طبق روال معمول همیشه دوتا شغل داشته یعنی علاوه بر اینکه سیاهی لشکر مشورت خانه بوده ، مسئولیت آبدارخانه را نیز با حفظ سمت بعهده داشته است . در جلسه گذشته نامبرده بعلت شرکت در کم کاری ضمن انتقال قند و جای موجود در محل کار به محل زندگی ته آبدارخانه را جارو نموده و پاک و پاکیزه بدون یک حبه قند تحویل داده است ...

استاد کرم جالیز کار : هنوز که کم کاری تموم نشده ؟ عیسی قلی : تموم شد آقا ، جناب عالی خواب بودی

آقا براتعلی : ... اینک بعلت شروع مجدد پرکاری ایشان جهت اجرای دقیق «دستورالعمل وردنه» به سمت «وردنه دار» مشورت خانه منصوب و کلید آبدارخانه سابق تحویل ایشان میگردد که از آن بعنوان «وردنه خانه مبارکه» استفاده نماید .

استاد کرم جالیز کار : پس آبدارخانه مالیده ! میرزا ابوالقاسم : البته جانم ، البته!

### تحویل وردنه

در این موقع طی مراسمی یک عدد وردنه خوش دست و صاف تراش توسط میرزا ابوالقاسم منشی به اسکندرخان تحویل و رسید دریافت شد که عنداللزوم جهت تمشیت امور بکار گرفته شود .

در این موقع آقا براتعلی اظهار داشت که : اخیرا عده ای از دوستان و هواداران آقای نوروزخان ممتنع به بنده مراجعه و ضمن کنکاش در پزشکی قانونی ، اعلام داشته اند که عنقریب حدود چندین سالست که از نامبرده خبر ندارند و احتمال میدهند که ایذاء مختصری نسبت به ایشان صورت گرفته و سلامت ایشان را معلق کرده باشد . بنده صریحا اعلام میکنم که در حال حاضر آقای نوروزخان ضمن تحصیل ممافیت از دستورالعمل وردنه جهت رسیدگی به اهداف خود که همانا خواب غیلوله باشد ، همواره در جلسات حاضر و از این بابت هیچگونه نگرانی



● خوشبختانه من مشکل مسکن ندارم

## سگهای نازی آباد: ما پاچه گیر نیستیم!!

بدینوسیله به اطلاع میرساند که چون در جلسه گذشته «هذا مشورت خانه مبارکه» در شرح سگ های اعضای آن مشورت خانه گفته شده بود که سگ های بان مذکور در محور عملیاتی با تعدادی از سگ های پاچه گیر هرزه مرض مواجه شده اند، برای عده ای از هم جنس های عزیز ، این توهم پیش آمده که سگهای مهاجم از نوع «سگ نازی آباد» بوده اند، لذا برای رفع هرگونه سوء تفاهم احتمالی با اطلاع میرساند که ما سگهای نازی آباد از نژاد خالص بومی و از تیره «عوعوکنان» بوده هیچوجه پاچه گیر نمیباشیم ، لذا پارگی پاچه آقای جیم و همراهان مربوطه به اینجانبان نمیباشد.

دکترانه ، قابل خواندن نبود نسخه خوانای زیر را (بدون تاریخ مصرف) در اختیار همراهان گذاشت .

### نسخه تجویز شده

- ۱ - به زینت بندانداز بعلت عدم تبحر در امور پزشکی اجازه هیچگونه جراحی و زیراپرو برداری داده نمیشود .
- ۲ - اولی اله شغل نامشخص ، از این تاریخ به بعد حق شرکت در کنسولتاسیونهای دکتری را ندارد.
- ۳ - «وردنه» در معالجات بالینی هیچگونه کاربرد التیام بخش نداشته و تجویز آن در امور دکتری چه قبل از غذا و چه بعد از غذا ، لازم بنظر نمی رسد .

گزارش ملاقات کنندگان حاکمیت که مسکن های فوق کمی تا حدودی شفاف بخش بوده و بیماری مشورت خانه توفیر کلی کرده است . مهذا حضور دائم اسکندرخان وردنه دار موجب نگرانی شدید مخالفین وردنه داری میباشد .

### آخرین خبر

آخرین خبر رسیده حاکمیت که ضمن معالجات فوق ، آقای جیم ، مخالف علی البدل ، بعلت اختلاف سلیقه در نحوه معالجات بالینی ، از شرکت در مشورت خانه امتناع ورزیده و با اینکه تاکنون چندین نفر از «مشورت» کارهای قدیم برای جبران کسری موجود ، در اثر وردنه اسکندرخان به مشورت خانه آورده شده اند، معذالک هیچکدام حاضر به قبول شغل آقای جیم نمیباشند .

زیرابروی مشورت خانه کرد اما طولی نکشید که به علت ناشی گری مفرط ، زد چشم مشورت خانه را کور کرد .

### اعتصاب نطق

با کور شدن چشم مشورت خانه ، عده معتنابهی از اعضا دست از سخنرانی کشیدند و طی شکایت از بیمه درمانی اعلام کردند که تا خاتمه عملیات بنداندازی و اعمال مشابه حاضر به جلسه گردانی نخواهند بود .

در این شکایت نامه چه همچنین استاد کرم جالیز کار و میرزا ابوالقاسم منشی را بعنوان بیمار تعیین و جهت تعیین طول درمان به حضور آقا براتعلی معرفی کردند .

آقا براتعلی بلافاصله اولی اله (شغل نامشخص) و عیسی قلی نطق پرداز را بعنوان وردست در امور دکتری تعیین و در حضور همراهان بنداوی مریض در بخش اورژانس پرداخت و ضمن کشیدن «لای زیر» و تجویز یک نسخه سرپائی که بعلت بدخطی

موجود نیست . نوروزخان ممتنع که حدودا باندازه کافی خواب جا کرده بود، مثل کرمی که در پیله تبدیل به شاپرک شده باشد ، خمیازه کشان از عالم هپروت بعالم بیداری حلول کرد و درحالیکه چشمانش را طی مبالغی عشوه (که از مردی به آن سن و سال قبیح مینمود) باز میکرد ، بامختصر لبخندی (که از تابلوی ژوکوند یاد گرفته بود) اسکندرخان را در طول و عرض واری نمود . اما ناگهان با دیدن وردنه صاف تراش چنان به سرعت خودش را بخواب زد که اعضا حاضر در جلسه از شدت خنده اشکشان سرازیر شد و مذاکرات موقتا تعطیل گردید .

### مذاکرات مجدد

در ابتدای مذاکرات مجدد که بعد از نیمساعت استراحت شروع شد ، اولی اله شغل نامشخص پس از نیم جلسه غیبت مشکوک در حالیکه زینت بندانداز را بعنوان «میهمان هفته» بدک می کشید وارد جلسه شد .

زینت بندانداز بخص رود به جلسه مشورت خانه ، پشت پیشخوان (که شایعه ساس داشتن آن از طرف اولی اله تکذیب شد) نشست و اعلام کرد که باید زیرابروی مشورت خانه را بردارد .

اصغر آقا بدلتکار (مخالف دوم) ضمن عدم همکاری با نامبرده اظهار داشت که اگر دست به ترکیب مشورت خانه زده شود ، از دست اولی اله و غیره عارض خواهد شد ولی زینت بندانداز ضمن آماده کردن «مقاش» و «هوچین» شروع به برداشتن

## دستگیری استاد کرم جالیز کار !!

بطوریکه خبرنگار « هذا مشورت خانه» گزارش میدهد ، چون استاد کرم جالیز کار عضو قدیمی این مشورت خانه در اثر کم کاریهای اخیر ، مسئولیت بخش میوه را که تنها مهر درآمد وی بوده از خود سلب نموده و در یکی از جلسات خصوصی در حضور تعدادی از محارم با لحن ناخوش آیندی ابراز بی پولی و عقب افتادگی کرایه خانه نموده در ساعت ده و نیم شب گذشته عده ای ناشناس با استفاده از تاریکی به خانه وی رفته با اهداء مبالغ متنوعی ، اقدام به دستگیری از نامبرده نموده اند ، البته اقدامات لازم جهت شناسائی این افراد و تشریح آنها انجام شده و مبالغ دریافتی نیز پس از شمارش در اختیار صاحبخانه قرار داده خواهد شد .

# بقیه: تب اعتصاب، اوج بحران

سراسری کارگران نفت، اعتصاب کارگران شاهی، و چند واحد صنعتی، و اعتصاب کارکنان بانک ملی آغاز گردید و میزان واکنش اعتصابها، با نوع رفتار و آزردهای گروه کثیر کارمندان از سیاست و برداشت مدیریت سازمانها، رابطه مستقیم داشت.

به موازات اعتصابهای نخستین، ناگهان توفانی در سراسر سازمانهای اداری برخاست، که بیش از از فضاهای کارگری روی محیط کارمندی اثر بخشید و می دانیم که هنوز این امواج و خیزبها در اوج است و جایی فروکش نکرده است.

یکی از اعتصابهای کم سابقه، در ایران اعتصاب کارمندان بانکها بود که به دنبال اعتصاب بانک مرکزی و بانک ملی جریان پیدا کرد. اعتصاب بی سابقه دیگر، اعتصاب بیمارستانها و درمانگاههای وزارت بهداشتی و بهزیستی و مرکز نوان بخشی بود که هنوز بطور کامل پایان نیافته است.

## قیام در مقابل تحمیل و تبعیض

در باره اعتصاب اخیر، سعی شد تا اعتصاب کنندگان را به باد انتقاد بگیرند، ولی هیچکس نخواست عوامل پدید آورندهی اعتصاب، و عوامل مقاوم در برابر اعتصاب را، بشناسد و طرد کند. در حالی که اگر گروهی دلسوز، آگاه و اهل منطق به ریشه یابی اعتصاب، تدوین جریان، مطالبات و تدوین آن بپردازند، آشکار خواهد شد که آنچه پزشکان، پرستاران و کارکنان بیمارستان را به چنین اعتصاب نامطلوبی واداشته، به مراتب بیش از خود اعتصاب، نا مطلوب و در خور سرزنش است. و شگفت نیست اگر، در تمام خطاهای حرکت اعتصاب سازمانهای اداری به یک مورد مشخص بر میخوریم، موردی که به تنهایی در برابر عوامل اقتصادی و رفاهی قرار گرفته است، و آن تهاجبی شدید و ناسالم و نا معقول به شخصیت انسانی تمام کسانی است که در سمتهای دولتی و اداری - با هر موقع و مقام - شاغل بوده اند و تنها کسانی ازین تجاوز و دست اندازی مصون مانده اند که داخل تیمهای بازی شده اند و بجای انقلاب اداری، مدیران اصلی و بالا، «انتباه اداری» را رایج کرده اند.

این وضع تحمیل تصمیم خطا، تحمیل تبعیض و نادرستی و تحمیل انحراف از اصول و مقررات - در بررسی ریشه اعتصابهای سازمان های اداری سراسر کشور - یکسان و با نمونهها و شواهد بسیار مطرح است. و درست بعد از چنین شرایط مابین با روح استقلال و آزادی عمل فردی و روح مشارکت

و پیشبرد اصولی کارهاست که مطالبات اقتصادی قرار میگیرد.

آشکارا می بینیم که در پارویی از اعتصابها خواست نخستین آنها، طرد معاونان و مدیران کل وزارتخانههاست! اینجا موضوع را از دیدگاه روابط انسانی باید شکافت و باید دید که چه کسانی می توانند و لازم است در متن مدیریت و مسئولیت رهبری سازمانها قرار گیرند و چه اندازه یک انقلاب اداری معقول و متین، می تواند اصل مشارکت کارکنان موسسهی را در انتخاب یا انتصاب مسئولان، مداخله دهد.

در واقع، تازه امروز است که ضرورت یک انقلاب عمیق و دقیق اداری با دایره وسیع احساس می شود. انقلاب اداری در جهت پاک کردن تمام آثار آنچه در گذشته به نام «انقلاب اداری» و در واقع به صورت «ضد انقلاب اداری» عمل کردند.

یکی از اعتصاب های دراز مدت، اعتصاب کارکنان پست است. این اعتصاب برای کسانی که به عمق مطالب می پردازند، تنها مساله روحیه نامناسب و چهره تیره مدیران و مسئولان طرف ارتباط با اعتصاب را - چنانکه در مورد بیمارستانها مطرح است - پیش نمی کشد. بلکه یک مطلب اجتماعی دیگر را هم عنوان می کند: بیش از بیست روز از اعتصاب کارکنان پست می گذرد ولی جامعه توانسته است این اعتصاب را تحمل کند در حالی که اگر در پاریس یا لندن یا نیویورک چنین اعتصابی روی می داد، تحمل جامعه، بسیار اندک بود و شاید از یک هفته تجاوز نمی کرد.

این را، نشان چه نوع حرکتی در جامعه می دانید؟ آیا همین اشاره برای شناخت و طرح یک سلسله مسائل اصولی و کلی آهنگ پیشرفت مملکت کافی نیست؟

## عاملان اصلی فاجعه در جامعه

در هر صورت، اکنون چند هفته است که سراسر کشور در تب اعتصاب می سوزد و تنها اصناف هستند که به اعتصاب نه پیوسته اند. از بانکها تا کارخانه ها، و ادارات، و کارها همه روی هم انباشته است، و نوعی آشفتگی همه جا مشهود است. مردم عادی به اندازه اعتصاب کنندگان ادارات به ستوه آمده اند و پارهیی از مفسران که اندکی بدبینی دارند، ریشه اعتصابها را در مبارزه های دوجناح، «محافظه کاران میراث بر شرایط رستخیز» و افراطی های مخالف آن می جویند و گاه از پارهیی اعتصابها به «عمل فرسایشی» و «تدبیر فرسایشی» تعبیر می کنند و زبان به اعتراض اعتصابها

و پریشانی های مولود اعتصابها باز شده است، در روزنامهها، در تاکسی، در خانهها، و در مفازهها، بی آنکه کسی به محتوی اصلی اعتصابها دقت کند، همانطور که لازمه بررسی هر اعتصابی است. یقین است که از اعتصابها زبان های بزرگ اقتصادی و اجتماعی بر می خیزد اما چگونه است که درین جریانها عاملان اصلی، ایجاد کنندگان اعتصابها، عاملان بروز تب در اعضای جامعه فراموش می شوند؟

اعتصاب یک قانون طبیعی است، تن آدمی هم، هنگامی که مورد هجوم میکرب قرار می گیرد، دچار تب و اختلال می شود. بر اساس همین طبیعی بودن واکنش هاست که جوامع پیشاهنگ طی قرن حاضر، اعتصاب را قانونی شناخته اند و پذیرفته اند، و بنابراین، اگر اعتصابی ادامه می یابد، و زیانهای اقتصادی آن بر جامعه تحمیل می شود، طرفهای مذاکره با اعتصاب به اندازه اعتصاب کنندگان مشول هستند و باید به اهمیت نقش خود در فرونشاندن این تب آگاه باشند.

## تامین تعهدهای مالی اعتصاب

بر آورد خسارتهایی که از اعتصابهای اخیر بر می خیزد، چندان دشوار نیست: تعداد روز های تعطیل کار - خواه تولید و خواه خدمت و تعداد جمعیتی که در اعتصاب مشارکت دارد، آنها که اعتصاب کرده اند و یا آنها که اعتصاب، به فلیج شدن کار آنها، انجامیده است - به آسانی می توانند زیان را مشخص کنند و رقم آن، به اندازهی هست که تمام چشمها را خیره سازد. ولی مدیران آگاه و مسوول، با چاره جویی به موقع عوامل و قطع ریشه های اصلی و قدیمی اعتصاب، از هر اعتصاب، یک عامل جبران کننده نقایص زیان آور می سازند.

این سؤال بی ربطی نیست که تعهد های مالی اعتصاب را چگونه باید تامین کرد، و نیز اثر توری این تعهدها چگونه مهار می شود؟ و جوابی که به این سؤال ها داده می شود، متناسب با سیاست دولتی است که با اعتصابها رویاروست. گاه انتخاب آسانترین راه به دشواری ممکن است (حتی متمتع می نماید) و بر اساس سیاستی که دولت دارد، سخت ترین و پیچیده ترین را انتخاب می کند و گاه موضوع را از دریچه فردا نمی نگرد و امروز را می بیند.

اما نزدیک ترین راه، برای فروخواباندن تب کنونی آنست که دولت، به فلسفه مشارکت مردم در امور مربوط به خودشان، - نه به صورت یک کار نمایشی - بلکه به مفهوم یک اقدام بنیانی رجوع کند. و به موازات آن، سیاست اقتصادی مملکت را نیز از مهاجراتی که خاص تحمیل مشی انحصارها به کشور بود، برگرداند. از جمله برای تحکیم موضع اقتصادی کارمندان و حقوق بگیران، به دفاع از ریال برخیزد. و تورم را در کمینگاه اصلی آن، مهار کند.

## بقیه: کارزار حق و باطل، دائمی است

لازم بنوشتن نیست که روزنامهها از نوشتن خبر ممنوع القلم شدن چهارده نویسنده خطر ناک! ممنوع شدند و هنگامیکه بولتن سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، این اسامی را مندرج کرد با آنکه تیراژ آن بسیار محدود است آنرا تزئین کردند.

این بود قسمتی از قصه حرمان و درد ما. البته راههایی بود که برای چاره حرمان و درد بکار بریم و یکی از آنها این بود که پس از نا امید شدن از احقاق حق از طریق مراجع داخلی، به مراجع بین المللی یعنی « کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد » شکایت بریم، در صفحه ۸ رساله « ملل متحد و شخص انسان » که نشریه رسمی اداره اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران می باشد میگوید:

« تصور کنید که آقای ... در کشور ... زندگی میکند مدعی می شود که دولت، آزادی بیان (یا قلم) وی را نقض کرده است در صورتیکه ... و آقای ... بدون رسیدن به نتیجه ای، سعی در احقاق حق خود در داخل کشور نموده باشد میتواند

(طبق میثاق حقوق مدنی و سیاسی ملل متحد) به کمیته حقوق بشر (در سویس) شکایت کند « ولی از این مجال، استفاده نشد و جریان بر همان روال، ادامه یافت

حالا هم ملاحظه میفرمائید پس از مرحله انتشار مجدد « دنیا » و « فردوسی »، مرحله تازه ای برای جراید پیومیه، پیدا شده و ماسیصد و بیست نفر از نویسندگان تهران، بخاطر آزادی مطبوعات و قلم، و برای تامین حقوق معنوی و مادی خود در ۱۶۷۷۰۷۰۷ نامهای نوشتیم و یک هفته برای اجرای آن وقت دادیم و در غیر اینصورت از نوشتن مطلب در جراید خودداری خواهیم کرد پس در ۱۹۷۷۰۷۱۹ نویسندگان و خبرنگاران و عکاسان و کارگران کیهان، اطلاعات بعلت اعتراض به سانسور و همیزی روزنامهها، دست از کار کشیدند و این روزنامهها از آن روز چاپ نشد و فردایش، نیز، روزنامه های صحیح کار خود را تعطیل کردند و همگی خواستار رفع همیزی و سانسور شدیم و حقوق دیگر خود را نیز مطالبه کردیم و متاسفانه، بدینگونه است که اکنون، کشور ما بی روزنامه شده و مردم در این مرحله حساس از خبرهای روز و سایر مورد محروم شده اند، بدیهی است که دولت وظیفه دارد حقوق معنوی و مادی نویسندگان را بر عت اجابت کند و تامین نماید.

کارزار حق و باطل، دائمی است راه آن، نیش قلم با همدمی است

# بقیه: روزهای سخت و دشوار با جنب و جوش

آیت‌الله خمینی، در پاریس، فرصت بیشتری در خبر سازی‌های سیاسی فراهم است. مطبوعات فرانسه، که متوجه حضور حضرت آیت‌الله به عنوان يك «پناهنده سیاسی» هستند، هنوز این موضوع جالب توجه را رهناخته‌اند، و با چاپ عکس و خبر و مقاله، به آن‌ها می‌پردازند، و در خلال مطالبی که منتشر می‌شود، اعم از تصویر یا خبر، ارتباط سیاسی حضرت آیت‌الله، با ایران، و با جهان برقرار می‌گردد.

در میان این مطالب - که گاه نشانی از ستوه و خستگی پیداست - همچنان، روحیه سخت کوش حضرت آیت‌الله خمینی به چشم می‌خورد.

سوم عقیده و راه: در پاریس، انعکاس عقاید سیاسی حضرت آیت‌الله بیشتر محسوس است و چهره روشتری به راه و روش ایشان می‌دهد. از جمله حضرت آیت‌الله تاکنون، علاوه بر امریکا به سیاست سه کشور دیگر (اتحاد شوروی، چین و انگلیس) نیز حمله برده‌اند و به موازات آن، فعالیت‌های «حزب توده» را محکوم کرده‌اند و همچنین - علیرغم تلاشی که در مصاحبه‌های دکتر امینی برای ایجاد ارتباط با حضرت آیت‌الله می‌شود - فعالیت‌های دکتر امینی نیز از جانب ایشان به عنوان مخالف نمایی موافقان حکومت نفی شده است. همانطور که زمزمه هست که بین جنبه ملی نیز با حضرت آیت‌الله، در زمینه آینده، فاصله‌ی عمیق وجود دارد، و احتمال می‌رود در آینده چنین بازخواستی از جانب حضرت آیت‌الله نسبت به جنبه ملی بشود. در عین حال ایشان خواستار تشکیل حکومت دمکراتیک متکی بر قوانین اسلام هستند و ضمن تبلیغ همبستگی و تشکیل

جنبه واحد از تمام طبقات، روی چارم جوی‌های اسلامی، برای حل و فصل مسائل موجود، تاکید می‌ورزند. و این گونه، مذهب را فرایندی حاکم و مستولی بر حکومت می‌خواهند. و سیاست را در قلمرو فتاوی روحانیان محدود می‌سازند و با توجه به محور مذهبی - سیاسی فعالی که از چندین سال پیش در پاریس وجود دارد، می‌توان احساس کرد که بیشترین و نقطه اوج توجه حضرت آیت‌الله به این نخله است که انتشارات وسیعی در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی دارد.

سفر اردشیر زاهدی، به پاریس، که اکنون به شیاع رسیده برای دیدار حضرت آیت‌الله است، سزای است که اگر به دیدار هم انجامیده باشد، با توجه به عوامل بالا، و موقع روحی و توقعات حضرت آیت‌الله خمینی، انتظاری را نباید برآورده سازد. همانطور که از پیش، موضع ایشان، در قبال دکتر امینی مشخص شده است. آنچه گفتنی است، اینست که در جریان عزیمت حضرت آیت‌الله خمینی از نجف به پاریس، همبستگی‌های روحانیان ایران، افزایش یافته است و حالا ایشان همچنان سخنگوی اصلی حرکت سیاسی روحانیون بشمار می‌آیند. از طرفی، جنبه ملی، خود را، تنها عامل سیاسی غیر مذهبی آماده برای حکومت ائتلافی با مذهب و روحانیان معرفی کرده است. و این حرکت‌روزهای اخیر جنبه ملی هنوز از جانب حضرت آیت‌الله خمینی و اطرافیانش، با سکوت برگزار می‌شود، و اینجاست که باید روی احتمالات ائتلاف دوم، ایستاد. ائتلاف اول، که تمام جناح‌های «اپوزیسیون» در آن شرکت فعال داشتند، و هدفش هجوم به فضای سرپوشیده و دیوارکشی

سیاست مسلط و مستولی بود، از نظر جنبه ملی، و مقدم بر آن، روحانیان به نظر می‌آید که پایان یافته است، و روحانیان بخصوص خود را فاتح اصلی مبارزه می‌دانند، و به مرحله دوم، برای تحکیم موضع خود، و ردودور گذاشتن عوامل دیگر - خاصه روشنفکران تندرو - قدم گذاشته‌اند، و جنبه ملی نیز بنا بر آنچه روزهای اخیر از جانب رهبرانش عنوان شده، روی همین خط به حرکت درآمده است.

## روی خط موازی:

درست، به موازات این جنب و جوش، که هنوز اجزایی از آن مطرح نشده، عوامل ریشه دار سیاست مورد تهاجم «اپوزیسیون» به بسیج و نمایش قدرت متقابل آغاز کرده‌اند. آنچه در «کرمان» و «راور» اتفاق افتاد، نقطه شروع حرکت است، و در آینده‌ی نه‌چندان دور، تهران، اصفهان، مشهد و حتی قم شاهد صحنه‌هایی از این نوع خواهد بود. درین جهت، فرصت استقرار حکومت نظامی، موقع مناسبی برای بسیج و بیرون آمدن از حالت بهت ناشی از ضربات های ناگهانی «اپوزیسیون» بشمار می‌آید.

نقطه ضعف‌های بسیار آشکارا، جای خود را تغییر داده. در پارلمان، مهندس ریاضی، از صحنه دور شده است و این تغییر در وضع مجلس موثر است، و ادامه جنبه گیری، برای مقاومت و حتی هجوم، به صورت تشکیل فراکسیون «وحدت ملی» ظاهر شده است. گو اینکه عوامل دست در کار تشکیل فراکسیون، چهره‌هایی روشن‌تر از مهندس ریاضی ندارند. در عرصه فعالیت‌های سیاسی، همچنان، حزب رستاخیز، در وضع مبهم باقی مانده است، در حالی که با شتاب انواع گروه‌های نهفته در بطن رستاخیز بروز و ظهور می‌کنند و خصلت دسته‌هایی با ماهیت فاشیستی درین میان، به خوبی آشکار است. و اینان پیداست که کارگردانان جانشین قدرت متمرکز دولت در سالهای پیش خواهند بود.

از شهرستانهای جنوب، روزهای آخر هفته گذشته خبر رسیده که توزیع روزنامه‌های، کیهان و اطلاعات را متوقف کرده‌اند و در این روزنامه‌ها، از شهرستانی‌ها و از دولت توضیح خواسته شد که هنوز کسی به آنها جواب نداده است. و در چنین احوالی با موجی که از آزادی انتشار روزنامه‌ها، برخاسته، معرف به میدان کشیده شدن چهره‌هایی است که هر چند در سالهای اخیر به صورت قربانی در آمدند ولی خود از ابزار کار قدرتی بودند که آنها را نیز در آخر خط به قربانگاه فرستاد.

به این ترتیب، در برابر «اپوزیسیون» که با تمام شکافهایش، ابتدا و در هجوم سیلابی خود، قدرتی واحد به نظر می‌آمد

و حالا دارد دچار تشتت می‌شود، و گروه‌های دارای موضع مناسبتی، به ایجاد فاصله بیشتر با گروه‌های دیگر می‌پردازند، جناح سیل زده و از برابر سیلاب گریخته به تجدید سازمان و چاره جویی برای حمله متقابل و گرفتن موضع تهاجمی، در جبهه‌های کثیر رو آورده است.

## تلاشهای میانه

تشکیل حزبی از جانب «به‌آذین» برای حضور بیشتر در جریان‌های سیاسی آینده، زمینه‌ی است که راه را برای سایر گروه‌های روشنفکر، هموار می‌سازد، گروه‌هایی که تاکنون درانجمن‌ها، و کانونها، و کمیته‌های دفاع از آزادی و حقوق بشر، و حقوقدانان، و نویسندگان، و هیات‌های علمی دانشگاه‌ها، یا دفاع از زندانیان سیاسی، گرد آمده بودند، و در پی مطالبه آزادی و بازکردن فضا بودند و در شرایط تازه، ناگزیر نقش سیاسی فعالتری داشته باشند، خاصه که اغلب این روشنفکران، جایگاه و مقامی جدا از تعلقات گروه‌های جنبه بندی شده موضوع بحث دارند، و به آزادی و حکومت قانون، فراتر از حدود تعلقات عاطفی و احساسی - مهار شده در جریان‌های مذهبی و جریان‌های سنتی، تا حدی دور از شرایط دیگرگون شده اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی - می‌نگرند.

این حرکت، اگر به ائتلافی متشکل بینجامد که روی شعارهای اصلی و مشخص دفاع از آزادی و حقوق انسانی تمام افراد مملکت متمرکز باشد، نقش تبدیل کننده و افشاگرانه بسیار مهم و حساسی در جریان‌های سیاسی آینده خواهد داشت و محوری خواهد شد که به صورت يك جاذبه جریان‌های ایرانی خارج از کشور را نیز در مسیری قرار خواهد داد که در راه حوادث حاد و تعصب آمیز احتمالی آینده و استیلاي تعصبات و ترورهای فکری از هر سو، مانعی باشد. چه پیش می‌آید:

در حال حاضر، حرکتها تمام، به ترسیم خطوط پایه و انتقال نقطه ثقل، برای زودرویی‌های آینده است و با آنکه محافظه‌کاران سخت به جنب و جوش افتاده‌اند و ضربه‌های آنها در همین روزها و هفته‌های نزدیک آغاز می‌گردد، و مذهبی‌ها - که هدف اول حمله بشمار می‌آیند به نیروی مقاومت خود اعتماد مطلق دارند، و میان‌روها، حسابان را در «اپوزیسیون» روشن می‌کنند، و تندروها و در روشنفکران، احساس تازه‌ی از اوضاع پیدا می‌شود، هنوز نمی‌توان بطور قاطع گفت که ابتکار عمل در کدام نقطه متمرکز شده است. و همانطور که «اپوزیسیون» نیز احساس کرده است، عامل اصلی، و آغاز کننده یورش آینده

## بقیه: ایدئولوژی کشورها

قانون، قدرت و استقرار حاکمیت ملی را انتخاب کرده‌ایم، نه آزادی - قانون - قدرت و حاکمیت فرد و یا گروه بخصوصی را. هیچکس نمیتواند شخصیت فردی انحصاری داشته باشد، شخصیت ما قسمتی از شخصیت يك ملت است.

در آفریقا و خاور میانه، جایکه تلاش‌های زیادی در راه همبستگی ملی و همگانی به چشم می‌خورد، یکنوع هیجان اضطراب آلود و متضاد بر سر مرزهای ملی مشاهده می‌گردد، مرزهایی که بوسیله دولت‌های استعماری اروپا و ایسادی و کارگزاران آنان به این مناطق تحمیل شده‌اند. بدیهی است تنها راه گریز از مشکلات و رفع نگرانی فیما بین دولتهای این دو منطقه بسیار بر اهمیت، حل و فصل مسائلی است که بغلت تقسیمات نادرست جغرافیائی و مرزها و تعیین حدودهای تحمیلی بوجود آمده است.

درک مفهوم واژه «خلق» نیازمند درک مفهوم واژه‌های دیگری مثل استقلال، عدم وابستگی، آزادی و گسترش فرهنگی و فکری است که بعنوان هدفی مشخص در نام «خلق» گنجانده شده است. این نیروی اراده يك ملت است که انقلاب و شورش‌های ضد استعماری دولت‌ها را قانونی و برحق جلوه می‌دهد. به این مسئله نیز باید توجه داشت که، همیشه مقدار مشخصی از حق انتخاب و یا گزینش مخلوط با طرفداری و حمایت از «توده مردم» در رهبری ناسیونالیستی وجود دارد. عقیده بر این است که: «رهبر ناسیونالیست کسی است که در حد بالا مردم را و در در حد پائین توده‌های مردم را ببیند.» فرض بر این است که يك ملت قبل از بدست آوردن استقلال و حق خود مختاری باید در سریع‌ترین زمان ممکن از یوغ استعمارها گردد. و اما بعد از احقاق حق خود مختاری و استقلال حتم بر این است که به همین ملتی که از یوغ استعمار رهایی یافته‌است يك برنامه وسیع آموزش سیاسی ارائه گردد تا مسلم شود که توده‌های مردم در ارتباط با تئوری رهبران ناسیونالیست و درک مفاهیم ناسیونالیستی واقعا آماده شده‌اند یا خیر!

# با توکل به دعا و امید به معجزه نمیتوان در میدانهای جهانی حضور یافت

## پرویز ابروانلو

بعد از مدتها بگویم که چه تعداد ورزشکار ، و کدام تیمها را به بازیهای آسیایی نفرستیم و یا بکلی حضور در بازیها را منتفی بدانیم ، خبر داده‌اند که گروه ورزشی ایران ، نیمه اول آذر ماه راهی بانکوک می‌شود .

سفری ، مانند تمام سفرها . گروهی ورزشکار ، سرپرست ، مربی ، داوور و روزنامه نگار برای شرکت در هشتمین دوره بازیهای آسیایی به بانکوک می‌روند ، و در مدت توقف در این شهر که دلربایی آن معروف خاص و عام است ، « هر کس بکاری مشغول » می‌شود ، و بعد از اتمام بازیها ، بر می‌گردند ، و مدتی مردم را درکش و قوس رویدادها و حاشیه‌های آن - که تا بوده خبرهای حاشیه‌ای چنین سفرهایی جالبتر از رخدادهای میدانی ورزش بوده است - سرگرم می‌کنند ، بعد هیچ تا چهارسال بعد .

راستی ، ما برای شرکت در این بازیها چه کرده‌ایم ؟ وقتی صفحات ورزش ایران را از بازیهای آسیایی گذشته تا بحال ورق می‌زنیم ، بدتو خالی بودن ویی محتوایی ورزش ایران بی‌می‌بریم . و مدام افسوس و حسرت دردمندان که پس ورزش ایران کی و چه موقع روال منطقی و سالم و کارساز خود را باز خواهد یافت و در خدمت جامعه خواهد بود .

در باره بازیهای آسیایی ، هر روز که به آن نزدیک می‌شویم ، این سؤال بزرگتر رودر روی ما می‌آید : برای حضور در این اجتماع بزرگ چه کرده‌ایم ؟ با کدام تدارک و تجهیز روحی و جسمی به این بازیها قدم می‌گذاریم .

اینرا همه می‌دانند که دیگر جوانان ما جوانی نیست که تنها « افتخار » حضور در بازیها و تماشای قدرت نمایی قهرمانان سایر کشورها برایش کافی باشد . ما کشوری هستیم ، که در آن حتی کودکان دبستانی از رکوردهای جهانی دهها ورزش با خبرند و به ورزش عشق می‌ورزند و ورزشکاران را الگوی خود قرار داده‌اند ، همین ها هستند که روز شماری می‌کنند که خواهران و برادران ورزشکارشان در چنین میدانهایی بدرخشند و با این درخشش ، آنها را ولت را ، شاد کنند . برای رسیدن به چنین نقطه اوجی ، ورزش به تدارک و خدمت صادقانه نیازمند است . تدارک از ابتدای طفولیت کودک ، و در دسترس بودن اسباب بزرگی برای ردهای بالاتر . نه ، با توکل به دعا و امیدوار به معجزه نمی‌توان در میدانهای جهانی و قاره‌ای حضور یافت .

تا آنجا که پیداست دست در کاران ورزش : اعم از فدراسیون ها و مسئولان دیگر ، از « تدارک » تصور دیگری ندارند . تدارک برای آنها « سرهم بندی کردن » اردو در زمانهای نزدیک به مسابقه‌هاست ، تا ادعا کنند که بله ما وظیفه خود را انجام دادیم و از هیچ کوششی کوتاهی نکردیم ، ولی ورزشکاران برای دست یابی به مدال ، همت و عرق ملی بروز نداده‌اند ! تازه این گونه تدارک مربوط به فدراسیونهای فعال است و آن فدراسیونها که سالی یکبار هم فرصت گردهمایی ندارند ، و روی میزشان ، از این دیدار تا آن دیدار ، غبار می‌نشیند ، تکلیفشان از پیش روشن است .

این هر دو گروه ، همراه با متصدیان و دست‌درکاران ورزش ، تنها در يك امر قدرت عمل و تحرک دارند : در ظاهر سازی . و نمی‌اندیشند تظاهر عاقبت خوشی ندارد . تظاهر موجب تعافل ملی می‌شود و مردم را فریب میدهد ، تا هنگامیکه زمان سرنوشت برسد و آنجاست که ناگهان همه چیز تغییر می‌کند و پرده ندانم کاریها و نیرنگها و ظاهر سازیها و فریب دریده می‌شود .

ورزش بی هدف و برنامه ما ، به زمان چسبیده است ، به زمان حال . همیشه همیگونه بوده است ، و هیچوقت به فکر برنامه بنیادی برای فردا ، فرداهای آینده نبوده‌اند . مگر کوشش امروز برای آفریدن افتخار فردا ، چقدر دشوار است که دست‌در کاران و مسئولان ورزش ، جای پرداختن به آن ، به ظاهر سازی و رنگ و روغن دیوار های فرسوده و زیبایی اتاقهای خود می‌پردازند ، و به حاصل فردای کار خوش نمی‌اندیشند ؟

ما ، از فردایی می‌گوییم که درست از روز بعد از پایان بازیهای آسیایی تهران آغاز شد ، از این « فردا » نزدیک به چهار سال گذشته است . در بازیهای چهار سال پیش به مقام دوم رسیدیم . چون تاحدی برای گروه ورزشکاران تدارک دیده شده بود . یعنی نزدیک به یکسال برای تجهیز جوانان ورزشکار ، تدارک دیدند . وسیله ، مربی و زمین در اختیارشان گذاشتند و مسائل دیگری بود که در هر حال نتیجه آن شد که همراه با غیرت و تلاش ورزشکاران ما آن بازده را داشت . ولی اینبار چه خواهد شد ؟ از روز روشتر است با این بی حالی و گجی که دامنگیر ورزش ایران شده ، به کجا می‌رسیم . به نقطه هیچ . و اگر چند جوان خود ساخته صاحب مقام شوند ، اینرا ، دلیل داشتن ورزش ندانید . اما اگر در ورزشهایی که به ورزشهای « مادر » معروفند مانند دو میدانی ، ژیمناستیک و شنا ، چهره شدیم و این چهره بودن دایمی و پر دوام و با پشتوانه بود ، آنوقت می‌توانیم بگوئیم ما هم ورزش داریم .

هشدار را هر چه زودتر بدهیم که اکیپ ورزشی ایران باید دارای سرپرست و مدیری از همه جهت کارآمد ، سالم و با قدرت باشد تا بتواند ، انضباط کامل را در گروه ورزشی ایران برقرار سازد . چون رهبری در بازیهای المپیک مونرال که تمام ورزشکاران در يك محدوده زندگی می‌کردند آسان‌تر بود تا رهبری آکیپی که هر تیم آن در هتلی جا خوش می‌کنند .

## کتاباً موافقت کنید

با اعلام حکومت نظامی و دستور توقف مسابقات جام تخت جمشید ، سرو صدها و اظهار نظرهای مختلفی شروع شد . از همان آغاز فدراسیون کوشید تا مسابقه ها را از تعطیل بیرون آورد . اینرا از مقامات حکومت نظامی خواست تا دیدارها ادامه یابد . فرماندار نظامی بطور شفاهی موافقت کرد . فدراسیون نامه‌ای بفرمانداری نظامی نوشت تا کتاباً با انجام مسابقه‌ها موافقت کند ، ولی این نامه بی‌جواب ماند . در فدراسیون گفته می‌شود تا کتاباً با انجام این دیدارها موافقت نشود ، این بن بست همچنان باقی خواهد ماند .

در گردهمایی گردانندگان فوتبال که اواخر هفته گذشته برگزار شد ، تعدادی

## در گوشه:

### دو عقیده مخالف

هفته گذشته ، دو عقیده متضاد در باره رفتن یا نرفتن اکیپ ورزشی ایران به بازیهای آسیایی بانکوک در محافل بالای ورزش در گرفت . گروه مخالف رفتن ورزشکاران به بانکوک عقیده داشتند که با وضع موجود ورزش ایران ، مسلماناسکت سنگینی نصیب ورزش ایران خواهد شد و مقام دوم ایران احتمالاً تا مقام هفتم پایین خواهد افتاد که عکس العمل آن ، در بین مردم ، بخصوص با وضع موجود ، ناخوش آیند خواهد بود . گروه مخالف با این طرز تفکر ، معتقد بودند از سالی که برای اولین بار به هدلی رفتیم تا بحال در بازیها حاضر بوده‌ایم و نباید میدان را خالی کنیم . می‌توان در چند رشته مانند وزنه برداری - کشتی - دوچرخه سواری و فوتبال با تعداد ورزشکار محدودتر شرکت کرد . منتها با سرپرست لایق و کاردان که بتواند روحیه و انضباط را در گروه بخوبی حفظ کند تا اگر مثلاً به مقام هفتم رسیدیم در عوض تلاش گروه آبرومندانه و نتایج اخلاقی قابل قبولی داشته باشیم . بنظر میرسد که فکر و دید گروه دوم منطقی‌تر باشد .

## تبریک از راه دور

جعفر دهقان ، مفسر و فوتبالیست نویسنده مطبوعات که تفسیرهای ورزشی او ، علاوه بر مجلات داخلی ، در چند مجله معروف و معتبر فوتبال فرانسه و امریکانیز به چاپ می‌رسد ، طی تلفنی از پاریس انتشار مجله «سوربن» فردوسی را تبریک گفت . دهقان که یکماه پیش برای ادامه تحصیل به پاریس رفته ، در دانشگاه «سوربن» دوره‌های دکترای حقوق و روزنامه نگاری را طی می‌کند .



# بالاخره پای حسابرسی به ورزش هم کشیده شد

و مسلم و معلوم ، با اینگونه آدمها که یکی بدنیا ل دیگری گرفتار «قانون» می شوند ، تا چپاول آنها تمام و کمال معلوم شود ، ورزش (که ما به آن پرداخته ایم) سرنوشتی بهتر از اینکه اکنون دارد ، نخواهد داشت . لابد باید منتظر «آقه» بود تا با شمشیرش بمیان این جمع غارتگر بیت المال بزند و مردم را از شر این خدمتگزاران ظاهر فریب برهاند .

بالاخره پای تیمسار حجت ، رئیس سابق سازمان منحل هم به عدلیه کشیده شد . گفته می شود موارد اتهامی رئیس سابق زیاد و مربوط به فساد و سوء استفادههایی است که در ساختن مجموعه ورزشی آریامهر و بازیهای آسیایی ، بعمل آمده است .

غرض از ذکر این مصیبت ! این بود که سرانجام اکثر این روسا و رجال به پشت میز می کشد که یکطرف آن بازرس و قاضی نشسته است و ما دزمانده ایم که این دیگر چگونه اجتماعی است که انگشت روی هر «رئیس» بگذارید ، خودش است ،

## نباید میدان خالی بماند

در ورزش بخواب مرگ رفته ما ، باز فوتبال بود که حرکتی چشم گیر داشت و چه با دیگر ورزشها را هم سببی گشت تا ، حرکتی داشته باشند . در یکی دو هفته اخیر خاصه پس از اینکه رئیس فوتبال بدلائلی لازم بود که برود ، اگر چه ظاهری هم باشد ، باز وسیله شد تا حرفهائی درآید و سخنانی گفته شود و احتمالاً «دوستان رئیس» هم ببخواهند بروند . در اجتماع ما يك معما وجود

دارد و فکر هم نمیکنیم تا ابدالادهر حل شدنی باشد و آن اینست که معلوم نیست که «چه کسی بر مستندی که نشسته است درست نشسته است ؟» و باز هم معلوم نیست آمدن و یا رفتن يك فرد سبب خوشحالی است یا فاجعه و نگرانی؟! بهرحال ، آنچه مسلم است چرخ فوتبال باید حرکت خود را ادامه میداد که میدهد ولو بایک توقف کوچک وانگهی اگر آتابای ظاهرا رفته است اما وفاداری و علاقه بفوتبال و بدوستان را که فراموش نخواهد کرد .

اصل وجان این بحث در اینست که اگر «آتابای» رفته نباید يك تجربه چند ساله را باسانی از دست داد با اینکه دیگران خود را «کاندیدا» کرده اند و یا اینکه دیگران کاندیدایشان نموده اند ، هر چند شغل و مشغله پر درگیری است ، اما حیف است و درست نیست که میدان خالی شود فقط ، برای بهتر کار کردن و بیشتر خدمت نمودن لازمت قاعدتاً بیک «رفرم» اساسی زده شود .

## آشفته گی و ناهماهنگی

■ در حال حاضر ، ارتباط بین سازمان ورزش و ورزش استانها ، در حکم هیچ است ، دقیقاً معلوم نیست در کدام شهر استادیوم آماده است تا چنانچه مسابقه های جام تخت جمشید بجزیران افتاد - که احتمالاً از این هفته آغاز خواهد شد - بی دردسر و نارسایی دیده شود . این ناهماهنگی بین دستگاه ورزش و ورزش شهرستانها کارفراسیون فوتبال را که در صدد فراهم کردن زمینه مسابقهها می باشد ، مشکل کرده است .

## بقیه: روزهای سخت و دشوار

همچنان نیروی انتظامی است ، که حرف آخر را ، همه انتظار دارند از آن بشنوند . نخستین سیاستمداری که آشکارا از خطر يك دولت نظامی سخن گفت دکتر امینی بود و بعد این مطلب زبان به زبان در مطبوعات خارجی گشت و مفسران غربی از آن سخن گفتند ، تا هفته پیش چند بار به عنوان يك سرنوشت و یا راه حل نامطلوب از جانب رهبران

جبهه ملی ، مطرح شد ، و حرزی که در مقابل این موضوع ، رهبران جبهه ملی - نظیر دکتر سنجابی و مهندس بازرگان ، به عنوان «باطل السحر» پیش کشیدند ، یاد آوری يك نقطه عطف سیاسی بود و آنها خودشان را زیر پوشش راه «مصدق» و نام دکتر مصدق ، قرار دادند . از جهتی این اعلام ، موقع جبهه ملی را در قبال موضع گیری های مذهبی هم -

که فراتر از يك مسیر عادی و مورد انتظار پیش می راند - ، مشخص ساخته است . راست است که جبهه ملی ، از آغاز با نام دکتر مصدق و باربری وی آغاز شد ، ولی مرور زمانی دراز ، شرایطی پیش آورده بود که طی سالی که گذشت اولین بار و در مطبوعات عمومی ، طی مقاله ای در روزنامه اطلاعات نام دکتر مصدق را در مقاله ای قابل بحث پیش کشید ، و پس از يك هفته ، و کمی بیشتر ، سران جبهه ملی نیز با صراحت و قاطع

## در نقطه تقاطع:

خود را زیر چتر این نام قرار دادند . این موجها و جریانها ، در نقطه تقاطع ، روزهای سخت و دشواری را روبه روی مملکت قرار می دهد ، هم در دانشگاهها هم در خیابانها و کوچه و بازار ، هم در سازمانهای مختلف دولتی ، و ازین برخوردهای سخت و دشوار است که باید راه آینده ، پیدا شود : این سو ، یا آن سو ...



## زندگی تازه حرفهای تازه

## يك روز صبح باز ندگی نکبتی ..!

□ مثل همیشه تمریفهایش وقت گیر و کسل کننده بود ، ولی از روی اجبار در آن صبح که از در ، و دیوار شهر کسالت و غم می بارید و پشت میز فکسنی کار به يك اسکلت متحرک شبیه بودم ، حرفهای کمی سرگرم کننده و مهیج به نظر می آید . با آب و تاب می گفتم : «چنانحالتی یافته بودم که انگار در فضای بیگران در اوج و در همه جای هستی به پرواز درآمده ام . این من بودم «انسان» ، یعنی تبار «آدم ابوالبشر» و رقیب فرشتگان مقرب درگاه و مظهر رحمت و عظمت «ذات باری» و نور چشم کائنات و عظیم ترین و شریف ترین و پیر ارج ترین مخلوقات ، این همان انسانی بود که ره به سوی جاودانگی دارد ، خدا را دارد و بهشت را و آنچه مقدرو منزلت و جلال و شوکت موعود را ، آنچه بزرگی و شان و مرتبتی که خداوندگار او را به فرشتگان ترجیح میدهد ... او را به فرشتگان که از بر شمردنش عاجز ، انسانی هائی با مظاهری ، چون ، شجاعت ، آزادگی ، تفکر و بلند مرتبه بودن و شکوه خلاقیت و بیش و دانش و ...

حرفهای تازه ، هوای تازه ، زندگی تازه ، روزگار تازه ، اینا اون چیزهاییست که آرزوشو دارم و دلدم پر ازش لك زده! - زندگی همیشه تازمس همیشه بازشه ، اما به شرطی که ...! - به شرطی که چی؟! - آدم ، بتونه خوب نفس بکشه . خوب زندگی کنه و به قول خودت روزگار تازه ای داشته باشه . - با اینحال ، هیچوقت میسر نمیشه ، نه؟! - چرا ، البته به شرطی که آدمها خودشون بخوان! - سخب معلومه ، همه ، این چیزا رو دوست دارن! - بله! ، اما تو یا با آدمها زندگی نکرده ای ، یا هنوز خوب اونهارو نمی -

شناسی ، گاهی اوقات در عین هم بستگی با همدیگه غریبه میشن ، با هم بدتا میکنن و به جون هم میفتن . حرفهای پرت و پلا میزنن . باهم دشمن میشن . گول میخورن . خیلی زود همه چیز رو باور میکنن . مگه همین چند ساله ، کسی اونهارو هل داد . کسی به زور به اونها دستور داد ، حتم بایستی ، اینجوری شالتاق بازی در بیارن و به جون هم بیفتن . قبول کن که تقصیرات خودمون بیشتر از دیگره! - نه اینجوری نیس . حرفتو قبول ندارم . باید مردمو راهنمایی کرد . دلالت کرد . میدونی هر جوری باشه بایس اونارو سرچاشون نشوند و وظایفشونو یادشون داد . آخه آدمها که همینطوری درست نمیشن . وقتیکه اونهارو به یه سستی هل داد ، راه می افتن ، بدون هیچ سؤال و جوابی و وقتی .... دلم می خواد ، میتونستم ترا ، سر بزنگاه ، وارد معرکه زندگی مردم کنم ، میدونی ، اینها همش بهانه س و واسه خاطر همینه که همیشه پس میمونیم ، روی یلحرفوبه قول ثابت وای نمی ایستیم . با همدیگر همونطور که زود جوش می خوریم خیلی هم زود دشمن میشیم .. زندگی همیشه خوب و تازمس ، اما اگه آدمای ناجور بذارن ... اگه! «جیم»

# بقیه در نگاهی دیگر

همه وجودم خدمتگذار بوده‌ام اشتباه نکرده‌اید و نیازی به تغییر عقیده ندارید.

از لابلای عکس و تفصیلات آزمون و تنی چند نظیر او فهمیدم یا هنوز آزادی قلم را آنطوریکه باید و شاید نداری یا خود را بدهکار به آنان می‌شانی و جبران محبت ایشانرا در اولین شماره منعکس فرموده‌ای و بقول نظامی

اگر باد دیگری بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی  
مقاله حیف از روستا را هم خواندم و اگر من آزاد  
شدم و جنابعالی هم در عقاید مندرج در این مقاله  
مصر بودید آماده‌ام یک بحث منطقی و آماری و  
دیالکتیک بکنیم و یا قانع کنید یا قانعان می‌کنم -  
بهرحال من در طول زندگی سیاسی عادت دارم که :  
حفا کنید و ملامت کنیم و خوش باشیم - که در  
طریقت ما کافری است رنجیدن ، خدمت صفی‌پور -  
طباطبائی - والا و بهزادی عرض سلام دارم

زندان شهربانی - تهران  
قربانت - منصور روحانی

ما هم امیدواریم این فرصت (همچنانکه در  
شماره اول طرح کردیم و خوشبختانه مورد توجه  
وزیر دادگستری و کانون و کلا قرار گرفت ) با تشکیل  
یک دادگاه ملی بدست بیاید تا ایشان هم بتوانند «بحث  
منطقی ، آماری و دیالکتیک» خود را دنبال کنند .

## تسکین نه، مجازات

ضمن تشکر از همه‌ی تلفن‌های محبت آمیز  
و انبوه مراجعان - که زحمت پیدا کردن محل موقت  
ما را می‌کنند اشاراتی نیز در جهت بهبود مطالب  
مجله دارند که آنرا در نظر خواهیم داشت و لسی  
دوستان توجه کنند که هر چند ما تجربیاتی در انتشار  
مجله فردوسی داشته‌ایم ولی از شما چه پنهان که هنوز  
خود را «نیافته‌ایم» و اینکه روال منطقی به صفحات  
خود بدهیم و ارجحیت مطالب را در نظر بگیریم ولی  
این تذکر ضروری است که بالمال نمی‌توانیم تمام

## آیاتو باغ و بیدها را ...

... گنجشکها که خواندند ، داشتم گم می‌شدم ، دستم را کشید. دنبالش دویدم . ایستاد. نگاهم از آن سمت خیابان ، از آن‌ها ، از فاضل آبی که کتافت‌را بردوش می‌کشید و از بساط محقر خرده فروشان سرما زده به صورت پیر مرد مفلوکی که چشمان منتظرش را به عابرین دوخته بود ثابت ماند . دستهای قاچ خورده و پنجه‌های یخزده‌اش بر دیواره‌های پوسیده قفس لغزیده بود و گنجشکها جیک جیک می‌کردند . سرش را که بالا گرفت چیزهای

پیشانی و استخوان‌های صورتش بیشتر نمایان شد. حرا - چه پنزار - حراج شد - گنجشک پنزار - پنزار - از بین لته‌های کبود و لهیده‌اش چند تایی دندان لث کرم خورده سرک کشیدند و گنجشکها نومیدانه بالهای خسته‌شانرا بر میله‌های قفس ساییدند و سردی سکوت و سکون مرگبارشان را باجیک جیک ضعیفی در هم شکستند. دور گردن لاغرش به عریانی کف دستهای ترک خورده‌اش بود و یکدسته موی سفید کم

صفحات را اختصاص به شکایات بدهیم و ایراداتی که بگذشته وارد است که سوی موارد تکراری بیان آن بدون جهت گیری خاص - و فقط در بیان درد - خدای نکرده موجب تسکین عمومی و نوعی پمادروی زخمهایشان باشد در حالیکه ما معتقدیم آن مسائل بطور جدی - و چنانکه پیشنهاد کردیم در یک دادگاه ملت - باید طرح گردد و عاملان رسوای آن فضاحت که در راس آنها «غیر نظامی امیر عباس هویدا» قرار دارد به اشد مجازات برسند .

## تبریک منظوم

تعدادی از دوستان و خوانندگان ابراز خوشحالی خود را از انتشار مجله بسورت منظوم برای ما فرستاده‌اند که نقل بسیاری موثر این اشعار (با چنان «غلو»ئی که از کار کوچک و مردمی ماشده است) حمل بر «خود بزرگ بینی» ما میگردد .

در این ردیف دوست دیرینه مجله فردوسی - (که با همه اختلاف سلیقه ادبی و هنری همیشه مراتب علاقه خود را بکرات ابراز داشته و طی این مدت از موارد معدودی بود که فردوسی و ما را فراموش نمی‌کرد) ابراهیم صهباست که انتشار مجله را طی اشعاری چنین توصیف کرده است .

بمناسبت انتشار مجدد مجله گرامی فردوسی  
ابراهیم صها

### در انتظار فردوسی

گذشت هفته‌ای از انتشار «فردوسی»  
به «ماه مهر» عیان شد بهار «فردوسی»  
چنان مجله‌ی زیبا که منتشر می‌شد  
بیاد نام پر از افتخار «فردوسی»  
مجله‌ای که بسی نکته‌های شیرین داشت  
که بود ورد زبان شاهکار «فردوسی»  
دریغ و حیف ، که تعطیل بود سالی چند  
بمانده بس سخنان ، یادگار «فردوسی»  
هزار شکر دگر باره منتشر گردید  
شدست شاهد اقبال یار «فردوسی»  
پیام تهنیت ما به سردبیر و مدیر  
دو مرد کار و دو خدمتگزار «فردوسی»  
یتیم بود که کند خدمتی بزرگ آغاز  
که هست جامعه در انتظار «فردوسی»

## پرهیز از شکار

سوی اشعار تبریکه! طی این دوسه هفته اشعار بسیاری از دوستان دریافت کرده‌ایم که از این عزیزان تقاضا میشود بررسی آنها را برای فرصتی بگذارند که بتوانیم مانند گذشته جلساتی در دفتر مجله‌ها آنها داشته باشیم ولی یک نکته برای اینان و سایر دوستان ضروری است که حد «شعار» را با «شعر» در نظر بگیرند و فضای باز فعلی و بیان دردها و آلام آنها را از ذات «شعر» منحرف نکند و اگر مساله‌ای هست یا نظمی شاعرانه و تصویری شاعرانه بیان شود نه در حد یک شکوایتیه و حد بالا یک «قطعه‌نامه» و یا در سطح یک مقاله انتقادی . شاعر امروز در رویارویی با مسائل روز بدون خود ، بنهن خویش ، پناه می‌برد و بایبانی شاعرانه انگیزه‌های خود را در قالب‌وزنی در خور، عنوان می‌کند .

## تجدید چاپ شماره اول

طی این روزها مراجعان بسیاری داریم که از ما شماره اول و حتی شماره دوم مجله را میخواهند و نمایندگان ما در شهرستانها مصرا خواستار این شماره ها هستند . با اینکه دو شماره اول و دوم و شماره‌ای که در دست دارید با تیراژ وسیعی انتشار یافته ولی با اقبال گرم مردم «نایاب» شده است و بهمین جهت تصمیم گرفتیم که استثنا شماره اول را تجدید چاپ کنیم که بزودی در اختیار دوستان در تهران و شهرستانها قرار خواهیم داد . نمایندگان ما در شهرستانها می‌توانند تعداد درخواستی خود را اطلاع دهند .

\*\*\*

عده زیادی از دوستان در شهرستانها تلفنی می‌پرسند که مطالب خود را چگونه ارسال دارند چون در حال حاضر اعتصاب پست ادامه دارد ، خوب بناچار باید دندان روی جگر گذاشت تا فرجی شود . اما دوستان از ما در شیراز می‌توانند مطالب و اشعار خود را در اختیار خسرو حقیگو - در دفتر نمایندگی فردوسی - قرار دهند تا بوسیله پیک مخصوص برای ما ارسال دارد .

سرب.

باغ و باغها فرش انتظار  
را در راه پهن کردند .  
احساس کردم سه سنگینی  
دارد بر شهر خیمه‌می‌زند.  
احساس کردم شب دارد  
فرود می‌آید . دست  
«همراهم» را کشیدم و  
فرار کردم . گفت :  
چرا ؟ چرا چند تایی  
نخریدیم و آزاد نکردیم؟!  
نمیدانم در نگاهم چه  
چیزی موج میزد ولی ،  
حالا دیگر مسلما به  
«بیدها» داشتم فکر می-  
کردم ، به باغها و جیک  
جیک بچه گنجشکها ،  
به فصل یخ و قفس .  
گفت : تو فقط بلدی  
حرف بزنی - اما - !  
ماندم دوباره همچون  
پر کاهی سبک در سنگینی  
فشار منگنه‌ای از آهن و

بعد که یافتمش به سایه  
های شب پیوسته بود و  
در سایبان بیدها گنجشک  
هارا به سیخ می‌کشید.  
گفتم : انگار لایه‌ای از  
پیه عیش و ابتذال تن  
تحیف گذشته‌ات را فربه  
کرده . خندید ، قهقهه  
زد و دندانه‌های برنده‌اش  
را از بین سیله‌های چرب  
و تابنده‌اش نشانم داد.  
گفتم ... برق خنجر  
خمیده و تیزش بر  
گلوگاهم بوسه زد -  
توانستم بگویم . لرزیدم  
و خاک را در آغوش  
کشیدم . آیا تو «بیدها»  
و «باغها» را ...

خاموش ماند و نگاهش  
در ابرها به جستجوی  
خدا پرداخت . گفتم :  
نه یک پرند ، نه یک بید ،  
آیا تو «بیدها» و «باغها»  
را از یاد برده‌ای؟ گفتم :  
بمن نگاه کن ای دوست ،  
از این آسمان باران  
نمی‌بارد . گفتم : دلوی  
بیاب و طناب و کلنگ  
و بیل . ما میخهای  
خیمه‌ی شب را از  
چهار سوی شهر خواهیم  
کند . گفتم و گفتم  
آنتندر که «همراهم» در  
مه گم شد .  
شتاب کردم و سالها

کلید چهار وضعیت انتخاب نوار



آکائی

خصوصیت جدید دستگاههای ضبط و پخش

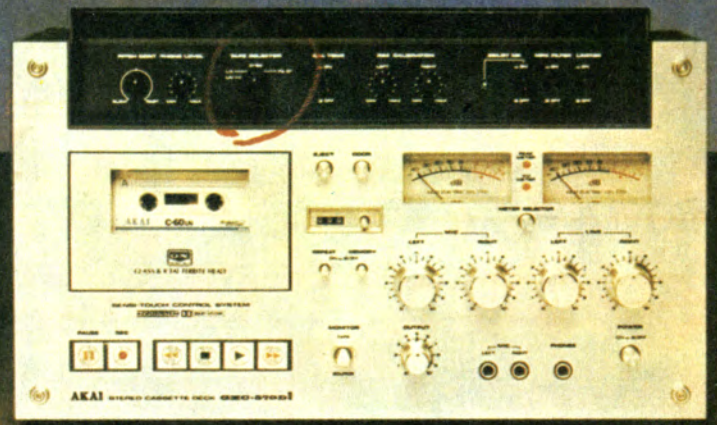


AKAI

GXC\_570DII

دک کاست استریو

مدل جی-اکس سی با صدای پرتر و جبهه بان بکاور

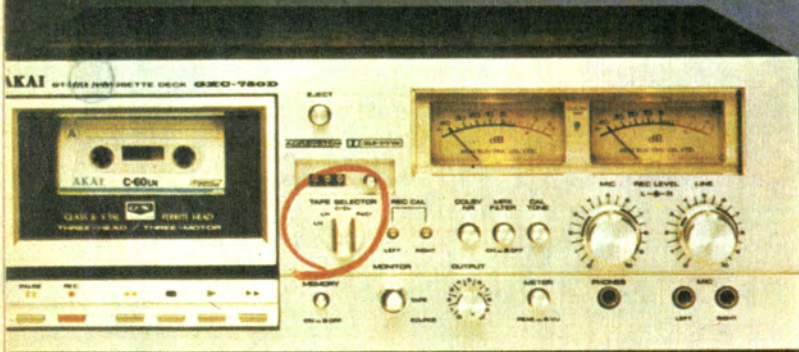


AKAI

GXC\_780D

دک کاست استریو

چهار پد ۳ صد جی-اکس سی سیستم دالسی آر-دی  
دارای صد پرتر و صدای پرتر چهار وضعیت  
تک نوار با صدای صدایی - دیو



B-HEAD B-MOTOR



AKAI

GXC\_706D

دک کاست استریو

طراحی شده برای ضبط حرفه‌ای و تک نوار با یک صد  
جی-اکس سی و شان دهنده شد صدا - دارای امکان  
پخش انواع نوارهای موجود جهان بوسیله کلید چهار وضعیت

B-HEAD B-MOTOR

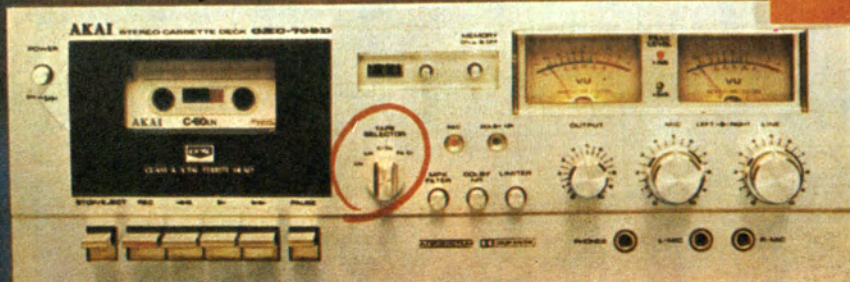
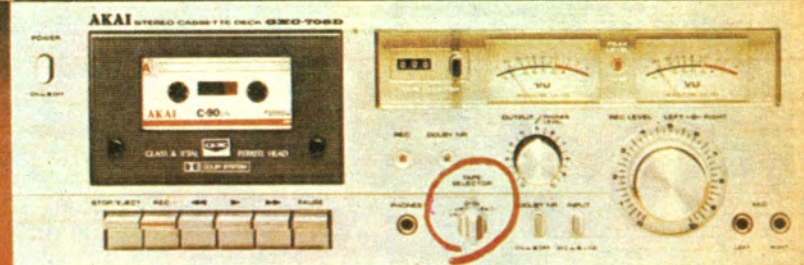


AKAI

GXC\_709D

دک کاست استریو

هد ضبط و پخش جی-اکس  
سیستم آر-دی-آر دالسی  
حافظه برگشت نوار ، دو شان دهنده شد صدا ، کلید چهار وضعیت



نماینده انحصاری در ایران :  
شرکت پارس ترونیک سهامی خاص  
خیابان تخت جمشید ، شماره ۲۴۶  
تلفن : ۸۳۴۸۹۷ - ۸۲۴۹۶۲



سون آپ  
تنهانوشابه ای که به رنگ احتیاج ندارد

